

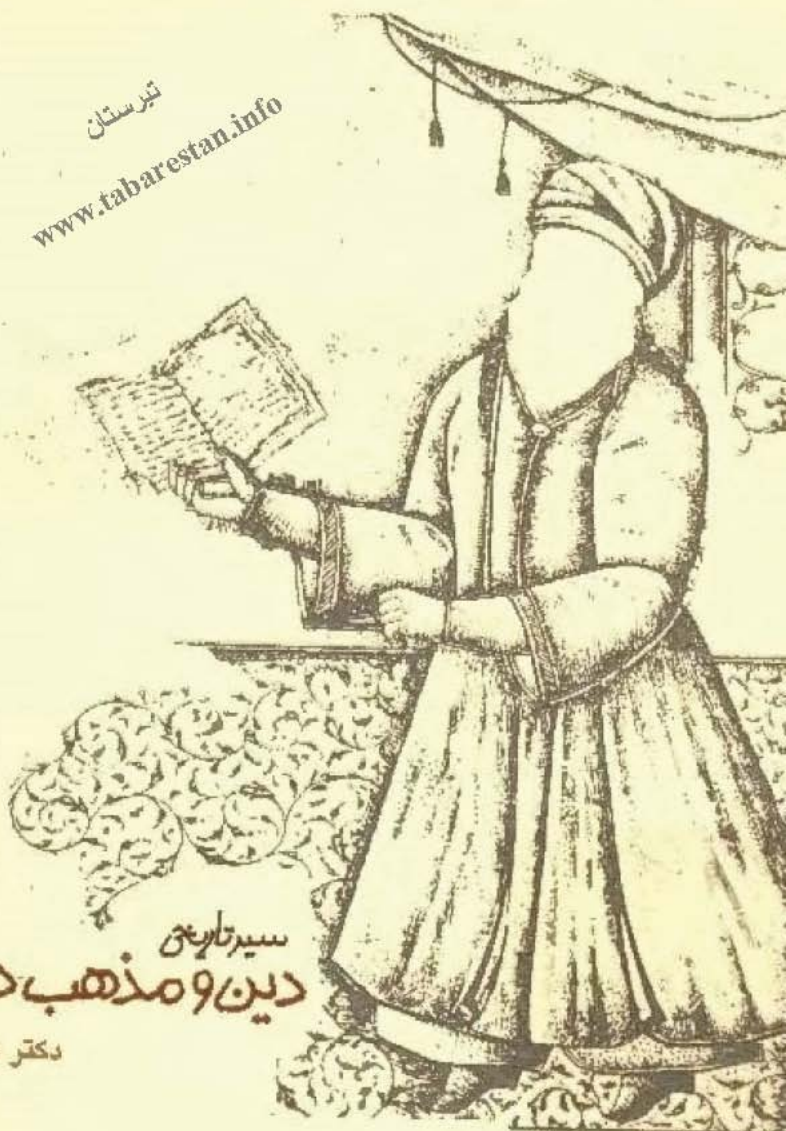


دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان

۴۸

تبرستان

www.tabarestan.info



سیرتاریخی
دین و مذهب در گیلان

دکتر عباس پناهی



دکتر عباس پناه‌ی در سال ۱۳۵۴ در شهر کابسن به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در شهر گنبد و وی مدرک کارشناسی را در رشته‌ی تاریخ از دانشگاه تربیت معلم تهران در سال ۱۳۷۷ و با عنوان دانشجوی برگزیده اخذ کرد. کارشناسی ارشد را در سال ۱۳۷۹ از گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی و دکترای تخصصی خود را در سال ۱۳۸۸ دریافت کرد. روی مقالات علمی و پژوهشی گوناگونی در مجله‌های پژوهشی داخلی و خارجی منتشر شده است. بخش مهمی از این پژوهش‌ها درباره‌ی مباحث گیلان‌شناسی و صفویه‌پژوهی است. دکتر پناه‌ی عضو هیأت علمی دانشگاه گیلان است. از جمله آثار وی می‌توان به کتاب‌های: تاریخ جغرافیای تاریخی دیلم خاصه، قلعه‌های مستانه تفکابسن، مردم‌شناسی جنت رودبار، آب‌شناسی توصیفی - تحلیلی گیلان در سرصفوی و کارکرد سیاسی و اجتماعی، بیان لاهیجانی اشاره کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم



سیر تاریخی
دین و مذهب در گیلان



-
- | | |
|--------------------|---|
| سرشناسه | : پناهی، عباس، - |
| عنوان و پدیدآور | : سیر تاریخی دین و مذهب در گیلان، عباس پناهی. |
| مشخصات نشر | : رشت: فرهنگ ایلیا، ۱۳۹۱ |
| مشخصات ظاهری | : ۱۴۸ ص. |
| فروست | : دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان: ۴۸. |
| شابک | : ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۰-۲۹۵-۹ |
| موضوع | : گیلان - تاریخ. |
| موضوع | : گیلان - دین. |
| رده‌بندی کنگره | : ۱۳۹۱ پ ۹۸۵ / ۴۹ / DSR۲۰ |
| رده‌بندی دیویی | : ۹۵۵ / ۲۳ |
| شماره کتابخانه ملی | : ۳۰۴۱۷۸۰. |
-



دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان

تبرستان

www.tabarestan.info

سیر تاریخی دین و مذهب در گیلان

دکتر عباس پناهی



سیر تاریخی دین و مذهب در گیلان
دکتر عباس پناهی

سرپرست مجموعه: فرامرز طالبی
ویراستار: علی نصرتی

آماده‌سازی و نسخه‌پردازی: کارگاه نشر فرهنگ‌ایلیا
چاپ نخست: ۱۳۹۲ شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه شماره نشر: ۴۳۴

استفاده‌ی پژوهشی از این اثر با ذکر مأخذ آزاد است.
هرگونه استفاده‌ی تجاری از این اثر، به هر شکل، بدون اجازه‌ی کتبی ناشر، ممنوع است.

نشانی: رشت، خ آزادگان، جنب دبیرستان دکتر بهشتی (خ صفایی)، خ حاتم، شماره‌ی ۴۹.

تلفن: ۳۲۴۴۷۳۳ - ۳۲۴۴۷۳۲ ۰۱۳۱ دورنگار: ۳۲۲۱۸۲۸

پست الکترونیکی: E.mail: nashreilia @ yahoo.com

سایت‌های اطلاع‌رسانی: www.artguilan.ir و www.nashreilia.ir

تقدیم به همسرم به پاس زحماتش
سرکار خانم مریم شاد محمدی

www.tabarestan40

تبرستان

www.tabarestan.info

یادداشت شورای پژوهشی دانشنامه

ایران زمین، پهنه‌ی گسترده‌ای است با اقلیم‌ها، فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های گوناگون. شناخت و معرفی این اقلیم‌ها، نقشی بسزا در شکل‌گیری فرهنگ ملی دارد. دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان بر آن است تا با معرفی ویژگی‌های فرهنگی و طبیعی این بخش از سرزمین ایران، گامی کوچک در شناخت فرهنگ بومی و ملی بردارد. این مجموعه با همراهی و همدلی گروهی از پژوهشگران فرهیخته‌ی دیارمان و با همت حوزه‌ی هنری گیلان و دوستانمان در انتشارات فرهنگ‌ایلیا به سرانجام رسیده است. تلاش همه‌ی آنان را ارج می‌نهم.

فرامرز طالبی مسعودپورهادی

هادی میرزائزاد موحد

تبرستان
www.tabarestan.info

یادداشتِ حوزه‌ی هنری

گیلان بی‌هیچ گزافه و گمان، یکی از کهن‌سال‌ترین زیستگاه‌ها و خاستگاه‌های فرزندان ایران زمین است. این سرزمین سحرانگیز و خرم چون رشک بهشت، فراخنای تاریخ ایران و فرازگاه تاریخ تشیع ایران است. گیلان از دیرین روزگاران، پناهگاه گریزندگان از ستم خلفا بوده و چه بسیار از دین‌داران و پناه‌آورانی که در این دیار بالیدند و بایاری مردمان آن، حکام جور و ستم را از تخت فروکشیدند.

این دیار همان دیاری است که علویان را از تیغ ستم خلفای اموی و عباسی پاس داشت، همان دیاری است که بیگانگان یونانی، عرب و ترک هرگز نتوانستند بر آن دست یازند و از آن باج ستانند.

ولی امروز از گیلانِ بزرگ چه مانده است جز نشانه‌هایی در دل کتاب‌های تاریخ و بناهایی که رو به ویرانی‌اند و یادها و نواحایی در باورها و آیین‌ها و آواهایی که بر زبان مردان و زنان این دیار به زیبایی نشسته‌اند و بر شیوه‌های زیست مردم این سامان دلالت دارند.

برای شناخت آنچه از این میراث بزرگ مانده است، باید گام‌های استوار برداشت و دست‌آورد پژوهش‌ها و تحقیقات اندیشمندان را گرد آورد و به نسل جوان و نسلی که فردای این دیار از آن اوست، سپرد.

شناخت و بازکاوی این زوایای آشکار و پنهان از سال‌ها پیش

اساسی‌ترین دغدغه‌ی فکری و فرهنگی ما بود و امروز دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان گامی کوچک ولی محکم در راستای رسیدن به این هدف است.

این مجموعه حاصل تحقیقات و پژوهش‌های جمعی از گیلان‌شناسان زبده است. پُر بی‌راه نیست که برنامه‌ریزان بتوانند از نتایج این مطالعات و پژوهش‌ها در روند توسعه‌ی فرهنگی اجتماعی و اقتصادی برای ترسیم چشم‌انداز آینده‌ی استان سود ببرند.

بر خود فرض می‌دانم از تمامی کوشندگان این کار بزرگ، به ویژه محققان و پژوهندگان، ناشر گرامی و شورای محترم پژوهشی دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان تقدیر نمایم و سپاس‌گزار همه‌ی دوستانی باشم که مشوق ما برای ادامه‌ی این راه هستند.

غلامرضا قاسمی

فهرست

پیش‌گفتار

۱۳

۱۹

۱۹

۲۲

۲۴

۲۴

۲۷

۲۹

۳۰

۳۰

۳۳

۳۷

۴۰

۴۱

۴۴

۴۷

۴۷

۵۰

۵۵

۵۹

۶۲

۶۳

۶۷

۶۷

۱. جغرافیای گیلان

۱.۱. جغرافیای طبیعی

۲.۱. جغرافیای انسانی

۳.۱. جغرافیای تاریخی

۱.۳.۱. دیلمان

۲.۳.۱. گیلان

۳.۳.۱. بیه‌پس و بیه‌پیش

۴.۱. جغرافیای سیاسی

۱.۴.۱. گیلان در عصر باستان

۲.۴.۱. مهاجرت علویان به گیلان

۳.۴.۱. اسماعیلیان در گیلان و دیلمان

۴.۴.۱. مغولان و نفوذ آنان در گیلان

۵.۴.۱. حکومت‌های محلی گیلان از قرن هشتم تا سقوط آن‌ها

۶.۴.۱. تحولات سیاسی گیلان از سال ۱۰۰۰ ه‍.ق تا پایان حکومت قاجار

۲. اوضاع مذهبی گیلان از دوره‌های پیش از تاریخ تا ورود اسلام

۱.۲. پیش از عصر تاریخی

۲.۲. در آغاز عصر تاریخی

۱.۲.۲. مذهب زرتشت

۲.۲.۲. آیین مزدکی در گیلان باستان

۳.۲.۲. آیین مسیحیت

۴.۲.۲. آیین یهود در گیلان باستان

۳. اوضاع مذهبی گیلان از ورود اسلام تا عصر قاجاریه

۱.۳. اوضاع مذهبی گیلان هم‌زمان با ورود اسلام به گیلان

۷۳	۲.۳. نقش دیلمیان در قیام علویان و ترویج مذهب تشیع
۷۸	۳.۳. جانشینان حسن بن زید و ترویج تشیع در گیلان و دیلمان
۸۲	۴.۳. اوضاع مذهبی گیلان مقارن تشکیل حکومت آل بویه
۸۳	۵.۳. اوضاع مذهبی گیلان از قرن پنجم تا روی کار آمدن آل کیا
۸۴	۶.۳. عقاید و آراء زیدیه
۸۶	۷.۳. تکاپوهای مذهبی مشبیه در گیلان
۸۹	۸.۳. اسماعیلیان و فعالیت‌های آن‌ها در گیلان
۹۲	۹.۳. حکومت‌های محلی گیلان از قرن هشتم تا قرن یازدهم هجری
۹۵	۱۰.۳. فعالیت مذهبی یهودیان در تاریخ میانه‌ی گیلان
۹۷	۱۱.۳. مسیحیان در گیلان و نحوه‌ی برخورد حاکمان محلی با آن‌ها
۹۹	۱۲.۳. روند تاریخی قدرت‌گیری تشیع در عصر ایلخانی و...
۱۰۱	۱۳.۳. مذهب مردم گیلان در عصر کیاییان
۱۰۹	۴. اوضاع مذهبی گیلان از تسلط صفویه بر گیلان تا عصر قاجاریه
۱۰۹	۱.۴. نقش گیلانیان در تعمیم مذهب تشیع امامی
۱۱۱	۲.۴. گرایش گیلانیان به تشیع دوازده‌امامی در عصر صفوی
۱۱۸	۳.۴. اوضاع مذهبی گیلان پس از شاه‌عباس اول صفوی
	۴.۴. قیام سیدمحمد زمان معروف به امام زمان
۱۲۳	۵.۴. اوضاع مذهبی گیلان از پایان صفویه تا عصر قاجار
۱۲۷	پایان سخن
۱۳۱	کتاب‌نامه
۱۴۰	نمایه
۱۴۸	چکیده‌ی انگلیسی

پیش‌گفتار

سرزمین گیلان از دوران باستان تا دوره‌های جدید همواره به دلیل جغرافیای طبیعی و ساختار نظام زمینداری و اجتماعی با سایر مناطق ایران متفاوت بوده است. بنا به مستندات باستان‌شناسی و گزارش‌های تاریخی، مذاهب و ادیان گوناگونی پیش از ورود اسلام به گیلان در این پهنه وجود داشته است. این مذاهب تا نیمه‌ی دوم قرن سوم ه‍.ق کم و بیش به حیات اجتماعی و مذهبی خود ادامه دادند، اما رفته رفته تحت تأثیر فعالیت‌های مذهبی داعیان علوی قرار گرفتند و سپس به جهت همسویی شعارهای علویان با آمال و آرمان‌های دیلمیان، جذب آیین جدید شدند.

عامل مهمی که سبب جذب گروه‌های مذهبی به سرزمین گیلان و دیلمان در طول تاریخ می‌شد شرایط جغرافیایی آن بوده است. علاوه بر علویان، اسماعیلیان مسیحیان و یهودیان نیز فعالیت سیاسی و مذهبی زیادی در مراکز کوهستانی و شهری گیلان داشتند. از دیگر گروه‌های مذهبی فکری این دوره مشبهه، کرامیان و طرفداران تشیع امامی در این سرزمین بودند (پناهی: ۲۳۵).

با به قدرت رسیدن دودمان کیایی در بیه‌پیش گیلان اوضاع مذهبی گیلان به شدت دچار تغییر و تحولات جدی شد. این حاکمیت از مدافعان تشیع زیدی در بیه‌پیش بود و سعی در حذف سایر مذاهب گیلان داشت، این اقدامات کیاییان سبب شد تا حاکمان سنی مذهب بیه‌پس در اعتقادات

مذهبی خویش پافشاری کنند و جنگ‌های مذهبی بین حاکمان بیه‌پیش و بیه‌پس آغاز شود. علاوه بر تأثیرات سیاسی مذهب بر روابط بین حاکمان محلی، منابع تاریخی تصویر روشنی از کارکردهای اجتماعی مذهب در این دوره‌ها ارائه کرده‌اند.

یکی از مهم‌ترین تأثیرات مذهبی کیاییان، تأثیر معنوی آن‌ها بر مذهب تشیع و افکار صوفیانه‌ی تشیع صفوی است که در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد. حکومت صفویه پس از دستیابی بر قدرت - ۹۰۵ ه‍.ق - در سال ۹۳۲ ه‍.ق، حاکمان محلی گیلان را مجبور به پذیرش مذهب تشیع دوازده‌امامی نمود، هرچند حاکمان بیه‌پس مقاومت نمودند، اما در سال ۱۰۰۰ ه‍.ق آن‌ها نیز به تشیع امامی گرویدند، با وجود این برخی از مناطق گیلان نظیر تالش و مناطق هم‌جوار بر مذهب سنت باقی ماندند. در عصر صفویه تشیع دوازده‌امامی مذهب بیشتر مردم گیلان شناخته شد و تنوع مذهبی، که از ویژگی‌های گیلان در طول دوران تاریخی‌اش بود، از بین رفت. به دلیل رفتارهای حکومتی صفویان، پیروان سایر مذاهب در گیلان مجال فعالیت مذهبی نداشتند. در نتیجه گزارشی نیز از جنبش‌های مذهبی در دست نیست، جز قیام فردی به نام سید محمد زمان که ادعای مهدویت نمود، اما به روایت مورخان صفوی به سرعت سرکوب شد.

پس از مرگ شاه‌عباس تا پایان عصر صفوی گزارشی از اوضاع مذهبی گیلان در منابع تاریخی این دوره نیامده است. گیلانیان بسیاری از آداب و رسوم بومی و سنتی خود را در قالب فرهنگ مذهبی قرار دادند و از این طریق رابطه‌ی عمیقی با مذهب تشیع برقرار نمودند. اما در عصر قاجار شرایط آشفته‌ی سیاسی و اجتماعی ایران بر حیات مذهبی جامعه ایران و گیلان نیز تأثیرگذار شد. در این دوره شاهد شکل‌گیری نحله‌های فکری در

این پهنه‌ایم، از سوی دیگر حضور کم و بیش روس‌ها در گیلان سبب رشد مسیحیان، که از دوران صفوی نیز به این ولایت مهاجرت داده شده بودند، شد.

در فصل اول کتاب کلیاتی از اوضاع جغرافیایی گیلان ارائه شده است. در فصل دوم، اوضاع مذهبی گیلان از عصر پیش از تاریخ تا عصر اسلامی مورد بررسی قرار گرفته است. این دوره از اهمیت بسیاری برخوردار است، زیرا سرزمین گیلان یکی از نخستین سکونتگاه‌های بشری در ایران محسوب می‌شود، و از آن‌جا که دیانت همپای تاریخ همراه انسان بوده است، با توجه به یافته‌های باستان‌شناسی مردم گیلان به آیین‌های گوناگونی باورمند بوده‌اند. در دوره‌ی تاریخی نیز با توجه به مطالب پراکنده‌ای که به دست آمده است می‌توان حضور آیین‌های ایرانی نظیر دیانت زرتشت، مزدک، مسیحی و یهودی را در این سرزمین جست‌وجو نمود. پس از ورود اسلام به گیلان، در ظاهر این آیین‌ها از جامعه‌ی گیلان حذف شدند، اما با توجه به سنت‌ها و باورهای مذهبی مردم گیلان می‌توان شاهد تداوم آن باورها در سنت‌های دینی در آن سرزمین بود.

در فصل سوم، اوضاع مذهبی گیلان از ورود اسلام به این سرزمین تا پایان حاکمیت ایلخانان بر ایران بررسی می‌شود. در طی این دوران که نزدیک به چهار سده به طول انجامید، شاهد تأثیرگذاری و تأثیرپذیری گیلان بر دنیای اسلام هستیم. گیلانیان ابتدا در برابر اعراب مسلمان مقاومت کردند، اما بعدها پس از این‌که در تنگنای سیاسی و جغرافیایی قرار گرفتند، با پناه‌دادن به علویان، که مخالف خلافت عباسی بودند، زمینه‌ی تضعیف خلافت را فراهم آوردند.

از نیمه‌ی دوم قرن سوم، اسلام در شکل تشیع زیدی وارد گیلان شد و بعدها در قرن چهارم و پنجم، مردم شرق گیلان به این آیین گرویدند، در حالی که در غرب گیلان، مردم به تسنن متمایل شده بودند. در طی قرن پنجم و ششم هـ ق علاوه بر زیدیه گروه‌های مذهبی نظیر اسماعیلیان و تشیع دوازده‌امامی نیز فعالیت مذهبی داشتند.

در ادامه‌ی این فصل اوضاع مذهبی گیلان در دوران حکومت خاندان‌های محلی مورد بررسی قرار می‌گیرد. پس از سقوط ایلخانان، حکومت‌های متعددی در گیلان حکومت را به دست گرفتند، اما مهم‌ترین پیامد حکومت‌های محلی، رونق فعالیت‌های مذهبی در گیلان بود. با این حال شکل‌گیری حکومت کیاییان در گیلان (۷۶۹ هـ ق) و ادعای زعامت مذهبی این خاندان، به‌ویژه تعصب آن‌ها نسبت به تشیع زیدی، موجب گردید جنگ‌های مذهبی بین حکومت آل‌کیا با حکومت‌های غرب سفیدرود سه قرن تداوم یابد. در دوره‌ی حکومت شاه‌تھماسب، کیاییان مجبور به پذیرش تشیع دوازده‌امامی شدند و در پی آن نیز مردم شرق گیلان مذهب تشیع امامی را پذیرفتند (رابینو: ۴۳۲). مردم غرب گیلان، بعدها به دلیل سلطه‌ی حکومت صفوی مجبور شدند مذهب فوق را بپذیرند، هرچند در مناطق کوهستانی تالش مقاومت خود را در برابر حکومت ادامه دادند و بر مذهب تسنن باقی ماندند.

در فصل چهارم، اوضاع مذهبی گیلان از دوره‌ی تسلط صفویان بر گیلان تا عصر قاجار مورد بررسی قرار می‌گیرد. این دوره را می‌توان عصر حاکمیت مذهب تشیع دوازده‌امامی دانست، زیرا از قرن یازدهم هـ ق به بعد تشیع توانست نفوذ خود را در این سرزمین مستحکم و حتی پیوندد عمیق با سنت‌های موجود در جامعه برقرار نماید. در دوره‌ی قاجاریه،

آشفته‌گی‌های سیاسی و اجتماعی موجب نفوذ نحله‌های فکری و مذهبی جدید در گیلان شد. حضور روس‌ها در گیلان و سلطه‌ی مسیحیان بر امور اقتصادی این سرزمین باعث فعالیت اجتماعی و مذهبی مسیحیان و سایر گروه‌های مذهبی در گیلان شد.

در این پژوهش سعی شده است با استفاده از تحقیقات باستان‌شناسی و منابع تاریخی، اسناد و مدارک موجود در زمینه‌ی اوضاع مذهبی گیلان مورد بررسی قرار گیرد.

در پایان، از انتشارات فرهنگ‌ایلیا و محققان بزرگوار این مجموعه، آقایان فرامرز طالبی، مسعود پورهادی و هادی میرزانژاد موحد که زمینه‌ی موضوع مورد پژوهش را فراهم آوردند، سپاسگزاری می‌نمایم. دکتر حسن کهنسال در تدوین فصل اول پژوهش کمک‌های فکری و مطالعاتی بسیاری داشتند، از ایشان نیز سپاسگزارم.

امید دارم این مجموعه مورد پسند محققان قرار گیرد، اما محقق خود اعتراف به کاستی‌های تحقیق دارد و از پژوهشگران برای پربارتر شدن مجموعه در چاپ‌های بعدی یاری می‌طلبد.

Email:panahi76@yahoo.com

عباس پناهی

تبرستان
www.tabarestan.info

جغرافیای گیلان

۱.۱. جغرافیای طبیعی

گیلان و مازندران از نظر جغرافیای طبیعی چهره‌ای متفاوت از سایر ایالات ایران دارد. این منطقه که عرض جغرافیایی آن محدود اما طول جغرافیایی آن بین ۴۹ تا ۵۶ درجه شرقی است، از ارس (آستارا) آغاز می‌شود و تا اترک ختم می‌شود (بدیعی، ج ۱: ۹۱). اما سرزمین گیلان، منطقه‌ی نسبتاً کوچک‌تر از این سرزمین پهناور، از دو منطقه‌ی کوهستانی و جلگه‌ای تشکیل شده است. منطقه‌ی کوهستانی گیلان شامل کوهستان‌های تالش و بخشی از البرز غربی است. فاصله‌ی کوه و دریا - پهنای جلگه - در همه‌جای سرزمین گیلان یکسان نیست. این پهنای نواحی جلگه‌ای تالش که به صورت نوار باریکی از غرب دریای خزر کشیده شده است، از ۳ تا ۱۰ کیلومتر است. وسعت جلگه‌ای گیلان از تالش به بعد گسترش می‌یابد و پهنای آن گاه به ۵۰ کیلومتر می‌رسد. قسمت بیشتر این جلگه از رسوب‌های آبرفتی سفیدرود تشکیل شده است (عظیمی: ۴۲-۴۰). منطقه‌ی غربی گیلان به جهت اهمیت جغرافیایی آن از مهم‌ترین کانون‌های استقرار انسانی و معیشتی بود. اساس معیشت کوه‌نشینان بر دامداری و اساس معیشت جلگه‌نشینان بر کشاورزی استوار بود (همان: ۴۷۳). وسعت مناطق مرکزی جلگه‌ای گیلان بسیار بیشتر از وسعت مناطق شرقی و غربی آن است، بنابراین بیشتر شهرهای مهم گیلان در این بخش قرار دارند. جلگه‌ها در بعضی از مناطق به سبب ریزش مداوم باران

به صورت سرزمین‌های مردابی - رودخانه‌ای درآمده‌اند و رویش گیاهان و درختان جنگلی پیرامون این مرداب‌ها سبب جذب پرندگان مهاجر شده است. این ویژگی طبیعی در سراسر گیلان مرکزی و شرقی دیده می‌شود (همان: ۴۷۱).

از ناهمواری‌های دیگر گیلان می‌توان به کوه‌های گیلان اشاره نمود که از دره‌ی آستارارود شروع می‌شود تا مازندران امتداد می‌یابد. این ناهمواری‌ها نتیجه‌ی حرکات کوه‌زایی اواخر دوران سوم و شامل دو رشته‌ی غربی و شرقی است. رشته‌ی شرقی کوه‌های گیلان ناهمواری‌های ناحیه‌ی دیلمان، عمارلو، سماموس، درفک و...، و ناهمواری‌های در بخش غربی آن کوه‌های ماسوله، پشتکوه و تالش را شامل می‌گردد که تا تنگه‌ی منجیل ادامه می‌یابد. از قله‌های معروف گیلان می‌توان درفک با ۲۷۰۵ متر، ماسوله با ۳۰۵۰، بکروداغ با ۳۳۰۰ و سماموس با ۳۷۵۰ متر را نام برد (فرجی و دیگران، ج ۲: ۱۰۱۱). در بخش کم‌ارتفاع و تپه‌ای این کوه‌ها، جنگل‌های انبوه پدید آمده است. از رودخانه‌های مهم گیلان که از این کوه‌ها سرچشمه می‌گیرد، می‌توان به کرگانرود، قلعه‌رودخان، صیقلان‌رود، پلورود، لنگرود، سُرخانی و سپیدرود اشاره نمود (همان: ۱۰۱۲). از میان این رودخانه‌ها، سپیدرود از اهمیت زیادی برخوردار است.

آب و هوای گیلان نقش زیادی در اقلیم و پوشش گیاهی آن دارد. مناطق پست ساحلی دارای آب و هوای گرم و مرطوب است که از آن به آب و هوای مدیترانه‌ای یاد می‌شود. از مهم‌ترین ویژگی‌های این آب و هوا، بارش مداوم باران و بالا بودن رطوبت هوا به‌ویژه در فصل تابستان است.

دو عامل مهم در شرایط آب و هوایی گیلان تأثیر مهمی دارد؛ بادهایی که در گیلان می‌وزد، و سواحل پست گیلان که پایین‌تر از سطح دریاهای آزاد است. بادهای شمالی از بخش پرفشار سیبری حرکت می‌کنند و از شمال شرقی به دریای خزر و گیلان می‌رسند، و بادهای باران‌زای زمستانی از سمت جنوب اروپا و مدیترانه به غرب ایران و پس از عبور از البرز به سمت گیلان می‌روند. هر کدام از این بادهای تأثیر خود را بر آب و هوای گیلان دارد. از میان این بادهای، باد شمال شرقی تأثیر زیادی بر نزولات جوی در منطقه‌ی گیلان دارد؛ این بادهای پس از برخورد با دیواره‌ی البرز تبدیل به باران می‌شوند و گیلان را سیراب و سبب ایجاد پوشش گیاهی متراکم در گیلان می‌شوند (بدیعی، ج ۳: ۱۰۱۴-۱۰۱۳).

تنوع آب و هوایی سبب رشد و پرورش انواع گیاهان مدیترانه‌ای و استوایی در منطقه‌ی جلگه‌ای گیلان و مناطق تپه‌ای - کوهستانی آن شده است و میوه‌های گرمسیری که در سایر مناطق دنیا وجود دارد، با تنوع گسترده در این منطقه دیده می‌شود (همان، ج ۱: ۹۲). مهم‌ترین منبع اقتصادی عصر کیاییان و صفویه (کرم‌ابریشم) نیاز فراوان به برگ توت داشت. این درخت چنین شرایط آب و هوایی را برای رشد و پرورش نیازمند است. اولتاریوس به هنگام عبور از سرزمین گیلان از گستردگی توتستان‌ها متعجب می‌شود، زیرا وی تا به آن روز، توتستان‌هایی به این گستردگی ندیده بود (اولتاریوس: ۲۳۵).

حال که از آب و هوا سخن به میان آمد، بی‌مناسبت نیست که از دریای خزر و نقش آن در گیلان صحبت شود. مساحت دریای خزر به‌طور تقریبی ۳۰۰ / ۴۲۴ کیلومتر مربع، طول آن ۱۲۸۰ کیلومتر و عرضش از ۱۶۰ تا ۴۴۰ کیلومتر است. رودهای متعددی به آن می‌ریزند

که معروف‌ترین رود شمالی، ولگا و معروف‌ترین رود جنوبی آن سفیدرود است (فخرایی: ۳۲).

این دریا تأثیر زیادی بر اقلیم گیلان و مازندران دارد. در دهانه‌ی رودهایی که به دریای خزر ختم می‌شدند (تا عصر قاجار) بنادری به وجود آمده بودند که مرکز تجارت گیلانیان با سایر اقوام و طوایف آن سوی دریای خزر بود. یکی از عوامل آبادانی گیلان منحصر به این دریاست (همان: ۳۶-۳۷). جلگه‌ی گیلان سرسبزی و آبادانی خود را مرهون دریا و کوه است. این عوامل سبب شده است باران‌های متوالی بهرزمین گیلان را همواره سرسبز سازد و در کنار آن تشکیل سپیدرود، حوضه‌ی آبرفتی بزرگی را پدید آورد. این حوضه‌ی آبرفتی منطقه‌ی وسیعی را از آستانه تا رودسر در بر گرفته است. منابع اصلی اقتصاد گیلان را کرم‌ابریشم و برنج تشکیل می‌دهد.

۲.۱. جغرافیای انسانی

اطلاعات ما درباره‌ی تیره‌های ساکن در مناطق ساحلی دریای خزر به‌ویژه گیلان، دیلمان و تالش مبهم است. این مسأله از دو عامل سرچشمه می‌گیرد؛ عامل نخست، عدم تحقیقات باستان‌شناسی گسترده در شمال ایران و عامل دوم توضیحات مبهم منابع تاریخی در عصر اسلامی است. همه‌ی منابع موجود تنها به اقوام گیل و دیلم در این منطقه اشاره دارند، اما اطلاعاتی از طوایف بومی پیش از اسلام و دوره‌های تاریخی بسیار دور به‌ویژه هنگامی که آریایی‌ها به ایران آمدند، ارائه نمی‌دهند. با توجه به داستان‌هایی که فردوسی از نبرد رستم با دیو هفت‌سر و دیگر نبردها روایت کرده است، منطقه‌ی گیلان و شمال البرز

باید جایگاه یکی از قدیمی‌ترین اقوام ایرانی باشد. دکتر زرین‌کوب در این باره معتقد است: «... این نکته که در یشت‌های اوستا، دیوها به وسیله میترا مقهور می‌شدند و این خدای جنگ باگردونه مهیب خویش که به هرگونه سلاحی مجهز است، به آن‌ها می‌تازد، ممکن است منشأ شاعرانه‌ای داشته باشد که بومیان فلات ایران را مثل همین دیوان مغلوب پرستندگان میترا نشان داده است، البته بعید نیست که قسمتی از این بومی‌ها در آن سوی البرز به نواحی مازندران و گیلان پناه برده باشند و کوه‌های عبورناپذیر طی قرن‌ها بین خود و این مهاجمان تازه‌وارد حایل کرده باشند و این مسأله سال‌ها مانع بردگی شمال ایران بود...» (زرین‌کوب، ج ۲: ۳۷).

با توجه به این گیلان باید یکی از قدیمی‌ترین نواحی سکونت انسان در شمال ایران باشد. کریم کشاورز به نقل از استرابن - جغرافی دان معروف یونانی - طوایف شمال البرز را از شرق به غرب چنین نام می‌برد: «... هیرکانیان، امردان (در مصب سپیدرود) ان آریا کایان (غیرآریایی‌ها)، کادوسی‌ها، ارتیان...» (کشاورز: ۱۶).

در گیلان، دیلمی‌ها و تالش‌ها طوایف بسیار نیرومندی بودند، در دوران باستان اقتدار بسیار داشتند و هیچ زمانی تابع دولت‌های مرکزی نشدند و در دوره‌های مختلف از استقلال برخوردار بودند.

نولده که در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده است که تنها بخشی از ایران که در برابر دولت‌های مرکزی توانست استقلال خود را حفظ نماید، گیلان بود. او می‌نویسد: «... این بحث مسلم است که مردم دیلم مطیع پادشاهان ایران نبودند، در دوره ساسانی ما به وضوح از تنش دیلمیان آگاه می‌شدیم...» (نولده: ۷۳۲).

کسروی نیز معتقد است که از قرن ششم میلادی به بعد حضور اقوام

بزرگ کم‌رنگ شد و دیگر نامی از کادوسی‌ها، کاسپی‌ها و امردها باقی نیست. تنها به اقوام گیل و دیلم در منابع اسلامی اشاره شده است (کسروی: ۱۳۸۲: ۱۸؛ میرابوالقاسمی: ۷-۹). برخی از محققین نیز بر این باورند که بر اثر جنگ‌هایی که بین بومیان و مهاجمان آریایی صورت گرفت، بومیان استقلال خود را از دست دادند و در تاریخ گم شدند (سنجانی: ۲۵۴)، بنابراین باقی‌مانده آن‌ها تحت عنوان اقوام گیل و دیلم به حیات خود ادامه دادند.

حضور گسترده‌ی اقوام و تیره‌های مختلف گیل و دیلم، به‌ویژه ساکنان کوه‌نشین دیلمی در جنگ‌هایی که با اعراب داشتند، قدرت این طوایف و تیره‌ها را در مناطق شمالی البرز نشان می‌دهد. منابع تاریخ محلی قدرت اقوام دیلمی را در نبردهایی که با مهاجمان آن سوی البرز داشتند، به خوبی انعکاس می‌دهند (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۳۶).

۳.۱. جغرافیای تاریخی

۱.۳.۱. دیلمان

دیلم، نام تیره‌ای از اقوام شمال غربی البرز است که در بخش‌های کوهستانی زندگی می‌کردند. محل سکونتشان نیز به واسطه‌ی حضور این اقوام، دیلمستان نامیده می‌شود. درباره‌ی نام دیلم و دیلمان اظهار نظرهای گوناگونی شده است؛ عده‌ای معتقدند که دیلمان مأخوذ از دیلم یا همان «دِلمون» باشد که بهشت سومریان است (لاهیجی: ۲۳۷). مارکورات بر اساس یافته‌های موسی خورنی می‌نویسد: «... دیلم، دقیق‌تر آن «دلوم» و به فارسی دیلم و جمع آن دیلمان و به عربی «الدیلم» است...» (مارکورات: ۲۳۸). این نام به جهت خرمی و سرسبزی که این ناحیه داشت، بر این منطقه

نهاده شد و به مرور به صورت دیلمان درآمد (لاهیجی: ۲۳۸).

محمد معین درباره‌ی نام دیلم می‌نویسد: «گویند پیش از آنکه اعراب نام الدیلم بر این سرزمین نهند، دیلوم خوانده می‌شد و شامل چالوس، طارم و شاهرود بود...» (ذیل دیلم).

واژه‌ی دیلم و دیلمی برای نخستین بار در تاریخ ایران هنگام جنگ قادسیه آمده است، عده‌ای از لشکریان دیلمی به جهت مخالفت با پادشاه ساسانی به اعراب گرویدند. بعدها دیلمی‌ها در برابر اعراب مقاومت نمودند و تا قرن سوم هجری مانع نفوذ اعراب به دیلمان شدند. بنابراین تا چند سده چالوس به عنوان مرز دیلم مشهور گشت و سرزمین‌های غرب آن، دیلم و دیلمان نامیده شد (طبری: ذیل حوادث سال ۱۴ ه.ق).

بلاذری درباره‌ی اهمیت دیلم و دیلمان می‌نویسد: «...قزوین پیش از اسلام دژی بود و پیوسته لشکری از ایرانیان در آنجا می‌نشست که با دیلمیان هنگام جنگ بجنگند و از هجوم آنان به شهر قزوین جلوگیری کنند...» (بلاذری: ۴۵). مسعودی نیز می‌نویسد: «...در چالوس، دژ استوار بزرگی بود که پادشاهان ایران بنیاد نهاده و پیوسته لشکری در برابر دیلمیان می‌نشانند و این دژ برپا بود تا این‌که داعی کبیر آن را ویران کرد...» (ج ۲: ۱۲۵). براساس این گزارش‌ها، دیلمیان ساکنان کوهستان و همواره یاغی بودند و زیر چتر و سیادت هیچ حکومتی نمی‌رفتند، بلکه برای ادامه‌ی حیات سیاسی و اجتماعی خود به غارت مناطق هم‌جوار می‌پرداختند.

در قرن چهارم هجری، زمانی که بویه‌یان در اوج قدرت بود، تمام گیلان و ولایات کوهستانی در شرق گیلان و امتداد دریای مازندران (طبرستان) و جرجان و قومس جزو دیلم بود، اما بعدها این نواحی از یکدیگر تفکیک گردید و نام دیلم از زبان‌ها افتاد و نام گیلان به تمامی سرزمین‌های کوه و

جلگه اطلاق شد (رابینو، ۱۳۷۴: ۳۲۳-۳۲۲). تقریباً از اوایل قرن پنجم با قدرت‌گیری خاندان مؤیدی و بعدها خاندان آل‌کیا در لاهیجان، نام دیلم به کلی به فراموشی سپرده شد و به تمامی سرزمین‌های شرقی و غربی سپیدرود، گیلان گفته شد.

کسروی درباره‌ی چگونگی حذف دیلمیان در تاریخ می‌نویسد: «... تیره دیلم تا قرن هشتم هجری قمری وجود داشته و از تیره گیل جدا بودند. در قرن مزبور کیا بیان زیدی، انبوهی از آنان را کشتار کردند و گویا آنچه بازماندند، با گیلانیان در آمیختند و نام دیلم از میان رفت، ولی بی‌گفت و گوست که گیلکان امروزی فرزندان و بازماندگان هر دو تیره‌اند...» (کسروی، ۱۳۸۲: ۳). همان‌طور که از قول مورخان و جغرافی‌نگاران آورده شد، گیلان و دیلمان گرچه توأمان بوده است، اما از نظر جغرافیای طبیعی و انسانی متفاوت از هم بودند. در آثار مورخان، دیلم منطقه‌ای کوهستانی و خاستگاه خاندان‌های معروفی نظیر آل‌بویه، آل‌وهسودان، آل‌زیار و... بوده است که تأثیر زیادی بر تحولات تاریخی ایران در قرون میانه داشته‌اند، اما پس از ضعف این حکومت‌های کوه‌نشین، جلگه‌نشینان که همان گیل‌ها بودند، قدرت سیاسی را به دست گرفتند و در نهایت توانستند دیلمیان را حذف نمایند.

از نظر جغرافیای سیاسی، همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، جستانیان بین سال‌های ۲۱۰ تا ۴۵۰ ه‍.ق دیلمان را تحت نفوذ و قدرت خود داشتند، سپس اسماعیلیان نزاری پس از تسلط بر البرز جنوبی بر این مناطق دست یافتند؛ پس از ضعف نزاریان از قرن ششم ه‍.ق به بعد دیلمان به دست استانداران رستم‌دار افتاد. البته در دیلمان می‌توان به قدرت‌های کوچک محلی نظیر خاندان هزاراسبی اشکور اشاره کرد که با نزاریان و

استنداران رستم‌دار در جنگ بودند. سرانجام خاندان آل‌کیا توانستند در قرن نهم ه‍.ق بر تمامی دیلمان مسلط شوند (رابینو، ۱۳۶۹: ۷۵-۷۱).

۲.۳.۱. گیلان

نخستین برخورد با واژه‌ی «گیل» و «گیلان» مربوط است به گیلان‌شاه، که عنوان گیل گیلان فرشواذگرشاه داشت و از سلسله‌ی گلو‌بارگان بود، این فرد پادشاهی خود را از دست یزدگرد سوم ساسانی در سال ۲۷ ه‍.ق گرفته بود (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۴). رابینو اظهارنظر جالبی درباره‌ی نام گیلان دارد، او می‌نویسد: «... نام گیلان از کلمه روستایی وارنا (varena) که نام ناحیه‌ای در شمال کوه البرز است مشتق می‌باشد. کلمه گیلان از صفت بومی وارنا مشتق شده است و معنی آن مربوط به وارنا یا وارنیک (varnik) است که به مرور زمان در تلفظ به صورت گیلان درآمده است. در اوستا، از مازندران و گیلان به صورت دو منطقه که مسکن دیوها بوده‌اند یاد شده و در تأیید این نکته می‌توان دیو سپیدی را که در شاهنامه ذکر گردیده است، در نظر گرفت...» (رابینو، ۱۳۷۴: ۳). عده‌ای نیز معتقدند که نام گیلان برگرفته از آب و هوای بارانی و زمین‌های گل‌آلود آن است. یعنی چون همواره سرزمین گیلان پرباران است و خاک آن باتلاقی و گلی است، نام کل سرزمین را گیلان نهادند (فخرایی: ۹۸؛ دلاواله: ۱۳۰-۱۲۹).

الکساندر خودزکو، در کتاب سرزمین گیلان می‌نویسد: «... نام این ایالت که ساکنانش گاهی گیل، زمانی گیلان و گاهی گیلانات می‌نامند، در واقع معرف سرزمین باتلاقی است. در لهجه محلی مردم این سرزمین، گیل به معنای گل به کار برده می‌شود و گیلان و گیلانات صورت جمع این اسم است. در واقع در این بخش از کرانه‌های دریای مازندران از سایر نواحی پست‌تر است. تعداد

بی‌شماری رودهای سیلابی که از شکاف رودهای مازندران سرچشمه می‌گیرند، این سرزمین را که شیب ناچیز آن مانع از تخلیه سریع آب است، مشروب ساخته و فضای آن را مدام از رطوبت آکنده می‌دارند...» (خودزکو: ۷).

یاقوت حموی بین گیلان و دیلمان تفاوتی قائل شده و معتقد است گیلان در بخش جلگه‌ای واقع است، وی می‌نویسد: «...گیلان نامی است برای بلادی که در آن سوی طبرستان قرار گرفت و در گیلان شهر بزرگی وجود ندارد، بلکه به صورت قریه‌هایی است که در مراکز میان کوه‌ها قرار دارد...» (ذیل گیلان).

نظری که ابوالقاسم عبدالله بن محمد کاشانی در تاریخ اولجایتو درباره‌ی حدود گیلان ارائه کرده، قابل تأمل است. او می‌نویسد: «... ابتدا اول ملک زمین گیلان که دوازده هزار (دوهزار تنکابن) است، بعد از آن کوچیان، سپس کلاجه کوه که اکنون پسر حیدر کیا متصرفست بر شرقی سفیدرود که مدعی ایشان است و به جای امام ناصر که حسن اطروش علوی بود...» (کاشانی، ۱۳۸۲: ۶۰).

به عقیده‌ی ابوالقاسم کاشانی حدود گیلان از تنکابن آغاز می‌شود. در حالی که برخی از مورخان حدود مازندران و تنکابن را سامان رود - چابکسر فعلی - تعیین کرده بودند. زین‌العابدین شیروانی - معاصر با قاجار - در بستان‌السیاحه درباره‌ی گیلان می‌نویسد: «...گیلان محدود است از طرف شمال به دریای مازندران و دیار طالش و از جنوب به ولایت عراق و از جهت مشرق به ارض طبرستان مازندران و از سمت راست به خاک مغان و آذربایجان، طولش از رستم‌دار الی مغان پانزده فرسخ و عرض از دیلمان الی طالش دوازده فرسخ، بغایت معمور و اکثر مشتمیات در آنجا وفور و اقسام مرغ و مرغابیش نامحصور است...» (ذیل گیلان).

۳.۳.۱. بیه‌پس و بیه‌پیش

تا قرن سیزدهم ه‍.ق، حد غربی گیلان، ارس و مغان، و حد شرقی آن به عقیده‌ی مورخان و جغرافی‌نگاران، نمک‌آبرود (نمک‌آبرود) بوده است. واقع شدن سفیدرود در مرکز گیلان، این سرزمین را به دو نیمه تقسیم نموده است. این بخش‌ها در متون تاریخی بازمانده از قرن نهم ه‍.ق به بعد «بیه‌پیش» و «بیه‌پس» نامیده شده است. این واژه‌ها در کتب تاریخ محلی مانند تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، تاریخ رویان اولیاءالله آملی و... وجود ندارد و برای نخستین بار در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان ظهیرالدین مرعشی به صورت گسترده مورد استفاده قرار گرفته است.

«بیه» در اصطلاح محلی گیلان رودخانه یا ساحل آن را گویند و با افزوده شدن پسوند «پس» و «پیش» به آن بر مناطق دو سوی سفیدرود اطلاق می‌شد، از این رو غرب سفیدرود «روپس» یا «پساگیلان» و شرق سفیدرود «بیه‌پیش» یا «روپیش» نیز نامیده می‌شد (رابینو، ۱۳۷۴: ۴).

هریک از این دو بخش دارای سازمان‌های حکومتی جدا از هم بودند و از نظر سیاسی نیز رقیب سرسخت هم محسوب می‌شدند. شهرها و مناطق مهم بیه‌پیش عبارت بود از تنکابن، رانکوه، رودسر و لنگرود، مرکز آن نیز لاهیجان بود (عبدی‌بیک شیرازی: ۱۳۷-۱۳۶). حمدالله مستوفی درباره‌ی لاهیجان می‌نویسد: «... معظم بلاد گیلان، لاهیجان است...» (مستوفی: ۱۶۲).

بیه‌پیش در دوران حکومت آل‌کیا به منتهای اوج خود رسید و شهر لاهیجان عروس شهرهای گیلان شد. بیه‌پس مناطق غرب سفیدرود تا مغان و ارس را شامل می‌شد که شامل کرگان‌رود، آستارا، طوالش، رشت و فومن بود. تا پیش از تسلط صفویان بر گیلان، فومن، دارالاماره‌ی بیه‌پس به

شمار می‌رفت (همان: ۱۶۲). اما پس از سقوط گیلان به دست حکومت صفویه، رشت مرکز همه‌ی گیلان (بیه‌پس و بیه‌پیش) شناخته شد (فومنی: ۱۲۵). البته جمشیدخان فومنی نخستین کسی بود که پایتخت بیه‌پس را از فومن به رشت منتقل کرد.

عبدالرزاق سمرقندی در رابطه با حکومت‌های دو بخش مستقل بیه‌پس و بیه‌پیش می‌نویسد: «... در این ایام که سه‌خمس و سبعین و ثمان مائه تمام گیلانات در تصرف دو پادشاه است و دو تختگاه دارند و از غایت موافقت آن دو تخت را یکی شمارند و سفیدرود در میان آن دو ولایت فاصله است...» (سمرقندی: ۲۳۵).

صاحب کتاب مسالک‌الابصار در رابطه با بیه‌پس مطالب جالبی ارائه می‌دهد که شامل اوضاع جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی آن دوره در بیه‌پس است. او می‌نویسد: «بیه‌پس چهار شهر بزرگ دارد که در هر شهر و حومه آن سلطانی حکمفرما است. این چهار شهر، فومن و تولم و گسکرو رشت است. مردم اینجا حنبلی مذهبند. باران در اینجا زیاد می‌بارد و رودهای متعدد در آن جاری است. شهرهای گیلان است حکاماتی ندارد، اما سلاطین آن هریک قلعه‌ای دارند. بناهای آن بیشتر از آجر است. چاه‌های آب فراوان است و در عمق کمی به آب می‌رسد. هر سلطانی سکه به نام خود می‌زند و تاکنون به نام پادشاهان مغول سکه نزده‌اند. سکه شهری در شهر دیگر رواج ندارد. رعایا آزادند و بردگی رواج ندارد...» (ستوده: ۳).

۴.۱. جغرافیای سیاسی

۱.۴.۱. گیلان در عصر باستان

اطلاعات ما از حیات اجتماعی و سیاسی گیلان در عصر باستان بسیار

اندک است. امروزه به جهت اشاراتی که مورخان عصر اسلامی به دیلمیان دارند، می‌توانیم درباره‌ی اوضاع سیاسی گیلان در این عصر سخن بگوییم. در مجموع آگاهی‌های مان از گیلان عصر باستان بسیار پراکنده و محدود است. از اوضاع سیاسی و اجتماعی گیلان در عصر ماد، اطلاعاتی موجود نیست. همچنین در دوره‌های متقدم عصر هخامنشی نیز اطلاعات پراکنده‌ای به دست ما رسیده است. پیرنیا معتقد است که نام ولایت گیلان که در آن زمان کادوسیان نامیده می‌شد، در صورت اسامی کتیبه‌ی بیستون وجود دارد (پیرنیا: ۴۶۵). اما در دوره‌های پایانی حکومت هخامنشیان، ولایت گیلان که تحت سلطه‌ی قوم متمرّد کادوس بود به‌طور قطعی توسط اردشیر تصرف شد (همان: ۱۱۳۱-۱۱۳۰).

هم‌زمان با سقوط سلسله‌ی هخامنشی و تسلط اسکندر بر ایران، اقوام تپوری، آمارد و کادوسی با توجه به شرایط پیش آمده توانستند به حیات مستقل خود ادامه دهند (همان: ۱۱۸۳-۱۱۸۲).

پس از خروج سلوکیان از ایران و قدرت‌گیری اشکانیان در این کشور، گیلان به حیات سیاسی و اجتماعی مستقل خود ادامه داد، زیرا توجه اشکانیان بیشتر معطوف به غرب ایران بود و با توجه به این که گرگان در حوزه‌ی قلمرو آنان بود، توجهی به گیلان نداشتند. بنابراین در سراسر دوره پارتیان، این ولایت از استقلال نسبی برخوردار بود (فرای، ۱۳۵۴: ۳۰۶-۳۰۵).

سپیده‌دم تاریخ گیلان و اساساً کرانه‌های جنوبی دریای خزر در عصر باستان با به قدرت رسیدن ساسانیان آغاز می‌شود. نامه‌ی تنسر، هیرید اردشیر اول، به گشنسب شاه، حاکم گیلان و مازندران، گیلان را به نوعی به تحولات سیاسی ایران پیوند داد. گشنسب، شاهزاده‌ی طبرستان، گیلان،

دیلمان، رویان و دماوند، به دعوت تنسر جواب مثبت داد و حاکمیت اردشیر را پذیرفت (تنسر: ۴۹).

از این زمان به بعد، دیلمیان نیروی مهم نظامی در لشکر ساسانی بودند، به‌ویژه در دوره‌ی انوشیروان، فرمانده سپاه وی که یمن را تصرف کرد، دیلمی بود (معهودی: ۲۳۹). بنابراین در طول دوره‌ی ساسانی، گیل و دیلم از اقوام مهم در جنگ‌های دولت ساسانی بودند. پس از سقوط ساسانیان، بنا به روایت مورخان اسلامی، دیلمیان یکی از بزرگ‌ترین دشمنان اعراب بودند. خشونت و شجاعت دیلمیان تا اندازه‌ای بود که خلفا مجبور بودند در قزوین همواره لشکری آماده برای مقابله با حملات احتمالی دیلمیان نگاه‌دارند. از این‌رو، قزوین مرز یا دارالمؤمنین محسوب می‌شد (طبری، ج ۷: ۳۰۱۴).

نخستین رویارویی اعراب و دیالمه به سال ۱۴ ه‍.ق هنگام نبرد قادسیه بازمی‌گردد. در این جنگ، چهارهزار دیلمی به اعراب پیوستند (همان: ۱۹۲۵). اما بزرگ‌ترین جنگی که بین دیلمیان و اعراب به وقوع پیوست، مربوط به سال ۲۲ ه‍.ق در زمان خلافت خلیفه دوم است. در این زمان، اعراب بیشتر ولایات مرکزی و غربی ایران را تصرف کرده بودند و یزدگرد نیز به خراسان گریخته بود. دیلمی‌ها از سرزمین خود خارج شدند و در دشت بین قزوین و همدان با همکاری سپاهیان آذربایجان به همراه سردار افسانه‌ای خود - موتای دیلمی - با اعراب به جنگ پرداختند. سرانجام نبرد «واجرود»، شکست دیالمه و کشته شدن موتا بود. مورخان عظمت این جنگ را همانند نبرد نهاوند توصیف می‌کنند (همان: ۱۹۷۳-۱۹۷۴). پس از این نبرد، دیلمیان عقب‌نشینی کردند و به سرزمین خود بازگشتند. اما اعراب هرگز جرأت آن را نداشتند که به دیلمان وارد شوند. بنابراین -

همان‌طور که گفته شد - اعراب، قزوین را مرز قرار دادند تا از ورود دیالمه به مرکز ایران جلوگیری کنند. اعراب در طول حیات سیاسی خود در ایران، همواره برخوردهای متعددی با حاکمان گیل و دیلم داشتند. در هیچ نبردی، اعراب نتوانستند کاری از پیش ببرند. در سال ۱۴۱ هـ ق اعراب توانستند رویان و طبرستان را به‌طور کامل تصرف کنند، اما از فتح گیلان بازماندند و با سرشکستگی فراوان به مازندران بازگشتند (همان: ۴۷۳۶). از این زمان به بعد، گیلان به دلیل شرایط جغرافیایی و سیاسی خود، به صورت پایگاه امنی برای مخالفان حکومت‌های عربی درآمد. به‌ویژه علویان از این موقعیت استفاده کردند و به گیلان روی آوردند.

نخستین فرد علوی که به سرزمین گیلان گام نهاد، یحیی بن عبدالله، از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) بود (سمیدی نجفی: ۱۳۶). وی به دلیل مخالفت با هارون الرشید - خلیفه عباسی - به دیلمان پناهنده شد. عدم موفقیت‌های هارون الرشید باعث شد تا از ایرانیان برای به دست آوردن او سود جوید. بنابراین هارون از یحیی برمکی درخواست نمود تا بین او و یحیی صلح و سازش ایجاد کند. یحیی توانست با توجه به امان‌نامه‌ای که یحیی از هارون گرفته بود، او را به خدمت خلیفه بفرستد، اما هارون به عهد خود وفا نکرد و یحیی بن زید را در زندان کشت (یعقوبی: ۴۱۲).

۲.۴.۱. مهاجرت علویان به گیلان

از قرن سوم هـ ق به بعد فشار بر علویان گسترش یافت. علویان چاره‌ای نداشتند جز این‌که به سرزمین امن دیلمان پناه ببرند. در این زمان، غرب طبرستان و شرق دیلمان در اختیار خاندان طاهری بود. ظلم و ستم مباحران طاهری سبب شد تا مردم کلار و چالوس به مخالفت با عاملان

طاهری برخیزند و آنان را از این منطقه بیرون کنند (ابن اثیر: ۲۹۸).

پس از این که مردم طبرستان با همکاری مردم دیلمان توانستند عمال طاهری را از سرزمین خود برانند، از حسن بن زید که در این زمان در ری به سر می برد، برای رهبری جنبش تقاضای کمک کردند، بنابراین قاصدی نزد او فرستادند (ابن اسفندیار: ۲۲۸). حسن بن زید به طبرستان وارد شد. در این زمان، سرداران دیلم و اسپهبدان جبال از هر سویی به امام علوی می پیوستند و قدرت حسن بن زید رو به تزاید نهاد (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۳۱). اگرچه مرکز حکومت حسن بن زید، آمل بود، اما پشتگرمی حسن بن زید و علویان به سرزمین دیلم و دیلمیان بود، زیرا حسن بن زید در سال ۲۵۳ هـ ق با مساعدت امیر دیلم - جستان بن وهسودان - توانست سرزمین ری، قزوین، زنجان و ابهر را نیز ضمیمه ی قلمرو خود نماید و جستان نیز به عنوان حاکم داعی در آن جا حکومت می نمود (بلاذری: ۱۶۰).

اتحاد حسن بن زید و جستان مدت زیادی طول نکشید، زیرا لشکریان خلیفه به فرماندهی موسی بن بُغا توانست سپاه جستانی و حسن بن زید را در قزوین شکست دهد و تا گرگان پیشروی نماید. در نتیجه داعی به دیلمان گریخت و در آنجا منتظر فرصت بود. او در این زمان در دیلمان به آموزش دین اسلام و مذهب تشیع می پرداخت (همان: ۱۶۱). بنابراین حسن بن زید تنها به یاری دیلمیان بود که توانست خود را از شر سردار خلیفه نجات دهد.

این در سال ۲۶۰ هـ ق، و شروع قدرت گیری یعقوب لیث و پیروزی های مداوم او در برابر طاهریان و دیگر رقبا بود. یعقوب به دنبال عبدالله سجزی از خراسان به طبرستان رفت، و از حسن بن زید خواست تا او را تحویل دهد اما حسن بن زید از استرداد عبدالله سجزی خودداری کرد.

یعقوب به طبرستان وارد شد و حسن بن زید را شکست داد، اما به دلیل شرایط آب‌وهوایی طبرستان و دیلمان نتوانست به تعقیب حسن بن زید پردازد. داعی سرانجام به همراه سرداران خود به دیلمان پناه برد. با این حال یعقوب نتوانست در دل سرزمین دیلمان پیشروی زیادی کند، زیرا دیلمیان آماده بودند تا یعقوب را در محاصره قرار دهند (تاریخ سیستان: ۲۲۳).

طبری در رابطه با هجوم یعقوب به دیلمان و شجاعت مردان و زنان دیلمی می‌نویسد: «... زنان مردم آن ناحیه به مردانشان گفتند بگذاریدش به این راه درآید که اگر درآمد، زحمت او را بس کنیم. با ماکه او را بگیریم و برای شما اسیرش کنیم...» (طبری: ۶۴۴۲).

پس از عقب‌نشینی سردار سیستانی، حسن بن زید به کمک جنگجویان دیلمی توانست گیلان و دیلمان و طبرستان را دوباره متصرف شود، اما در این سال (۲۷۰ ه‍.ق) عمر حسن بن زید به پایان رسید (همان: ۶۴۵۰).

پس از او برادرش - محمد بن زید - قدرت را به دست گرفت و در تمام دوران حکومت او، دیلمیان یکی از نیروهای نظامی لشکرش بودند. او در سال ۲۷۲ ه‍.ق، پس از آن‌که توانست به یاری لشکریان دیلمی ری را تصرف نماید، از لشکریان خلیفه شکست خورد و به ناچار به طبرستان بازگشت. در این جنگ، شش هزار تن از سپاهیان کشته شدند (ابن خلدون: ۵۳۴). پس از این نبرد، محمد بن زید علوی گرفتار حمله‌های رافع بن هرثمه به طبرستان شد و از سال ۲۵۴ ه‍.ق به دیلمان پناه برد و تا سال ۲۸۷ ه‍.ق در دیلمان به سربرد تا آن‌که رافع را سامانیان از صفحی سیاست حذف کردند. این زمان، علویان با قدرت نیرومندی به نام سامانیان روبه‌رو شدند. در جنگ شدیدی که بین علویان و سامانیان درگرفت، سپاه علوی به

شدت شکست خورد و محمد بن زید در این نبرد کشته شد (ابن اثیر: ۱۳۴). پس از مرگ محمد بن زید، حسن بن علی اطروش، ملقب به ناصر کبیر، توانست خود را از معرکه‌ی جنگ نجات دهد و به دیلمان فرار کند. او سال‌ها در بین دیلمیان می‌زیست و به آموزش مذهبی مردم می‌پرداخت و در کنار آن هنگامی که در دیلمان می‌زیست، مردم گیل و دیلم و طبرستان را به قیام علیه سامانیان فرامی‌خواند (ابن اسفندیار: ۲۶۰). در این زمان، محمد بن هارون - سردار سامانی فاتح طبرستان - از سامانیان برید و به دیلمیان روی آورد. اما این بار نیز ناصر کبیر نتوانست به موفقیتی دست یابد، به ناچار به گیلان بازگشت و به تبلیغ دین اسلام پرداخت (همان: ۲۶۵).

به دنبال ایجاد شرایط مناسب سیاسی و اجتماعی، ناصر کبیر توانست به موفقیت دست یابد، زیرا حاکم سامانی - صعلوک - ظلم زیادی به مردم می‌کرد، در نتیجه مردم برای حرکت ناصر کبیر به طبرستان آماده بودند. سرانجام ناصر کبیر به کمک دیلمیان توانست در نبردی، چهارهزار تن از نیروهای صعلوک را از پای درآورد. ناصر کبیر پس از نبرد، جوانمردی نمود و اسرا را به همراه صعلوک امان داد. آنان نیز به ری و سپس به بغداد رفتند. ناصر کبیر پس از دو روز به آمل رسید و به سرای حسن بن زید فرود آمد (ابن اثیر: ۱۳۵-۱۳۴). پس از این نبرد، ناصر کبیر برای آخرین بار توانست سیادت علویان را برای آخرین بار از گیلان تا استرآباد تثبیت نماید، در حالی که در نواحی کوهستانی دیلم، همچنان خاندان‌های محلی نظیر جُستانیان قدرت داشتند، زیرا ناصر به کمک فرمانروایان گیلان و دیلمان توانست به این پیروزی بزرگ دست یابد (ابن اسفندیار: ۲۷۴).

ناصر کبیر پس از عمری مجاهدت دینی و سیاسی، سرانجام در سال ۳۰۴ ه‍.ق درگذشت. در حالی که او بیش از فعالیت‌های سیاسی - نظامی،

تأثیر زیادی بر جریانات مذهبی و آشنایی دیلمیان با اسلام داشت. پس از مرگ او، فرزندانش تا سال ۳۱۶ ه‍.ق در طبرستان و شرق گیلان قدرت را در دست داشتند، اما نتوانستند با یکدیگر کنار آیند. بنابراین گرفتار جنگ‌های خانگی شدند. حاکمان محلی گیلان از این فرصت استفاده نمودند و بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های علویان را ضمیمه‌ی قلمرو خود نمودند (همان: ۲۷۵-۲۷۴).

۳.۴.۱. اسماعیلیان در گیلان و دیلمان

در طی قرن‌های چهارم و پنجم ه‍.ق هنگامی که غزنویان و سلجوقیان به ترتیب بر ایران حکومت داشتند، حاکمان محلی گیل و دیلم توانستند به حکومت خود ادامه دهند. آنان تنها به فرستادن مال و اطاعت ظاهری اکتفا می‌نمودند و به‌طور مستقل به حیات سیاسی خود ادامه می‌دادند (ابن‌اثیر: ۲۱۷-۲۱۶). بنابراین زمانی که دولت سلجوقی سراسر خاک ایران را در تصرف خود داشت و از سوی خلیفه نیز مورد تأیید بود، پایه‌های حکومت سیاسی - مذهبی اسماعیلیه در البرز مرکزی و رودبار الموت (کَمر) شکل گرفت. نفوذ نزاریان^۱ در دیلمان و گیلان از نیمه‌ی دوم قرن پنجم ه‍.ق

۱. نزار و مستعلی فرزندان مستنصر، هشتمین خلیفه‌ی فاطمی پس از مرگ پدر بر سر جانشینی با یکدیگر اختلاف پیدا کردند، نزار شکست خورد به زندان افتاد، اسماعیلیان ایران و حسن صباح که از نزار حمایت می‌کردند معتقد بودند که مطابق «نص اول» نزار می‌بایست جانشین مستنصر شود و مستعلی غاصب است و در این میان بدرالجمالی، امیرالجبوش مستنصر نقش مهمی ایفا نمود. از این زمان به بعد، پس از شکست طرفداران نزار، اسماعیلیان شام و ایران به نزاریان معروف شدند و او را خلیفه‌ی به حق می‌دانستند. نک. فرهاد دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.

آغاز شد. حسن صباح پس از مطالعاتی که در زمینه‌ی مکان‌های استقرار نزاریان انجام داد، به این نتیجه رسید که بهترین پایگاه برای تبلیغ دعوت، کوهستان‌های دیلمان است. هاجسن معتقد است حتی مقام حسن صباح داعی دیلمستان بود (هاجسن، ۱۳۶۳: ۲۶۹).

پس از استقرار حسن صباح در قلعه‌ی الموت، او داعیانی به سرزمین‌های اطراف، به‌ویژه نواحی کوهستانی دیلمان فرستاد تا آنان را با توجه به زمینه‌های شیعی که داشتند، به سوی نزاریان جلب نماید، زیرا شمال ایران پس از حکومت علویان به عنوان مهم‌ترین کانون تشیع زیدی و فرق دیگر تشیع مطرح بوده است (هاجسن، ۱۳۶۹: ۱۵۹). در سال ۴۹۵ ه‍.ق کارکیا بزرگ امید به دستور حسن صباح، قلعه لمسر را که یکی از قلعه‌های معروف رودبار بود، تصرف کرد. تصرف قلعه لمسر موجب شد بخشی از اهالی گیلان و دیلمان غربی جذب آیین اسماعیلیان شوند و رابطه‌ی نزدیک‌تری با آنان برقرار نمایند (همان). پس از این موفقیت، اسماعیلیان نفوذ خود را در دیلمیان گسترش دادند. قدرت نزاریان پس از مرگ سلطان محمد سلجوقی (۵۱۱ ه‍.ق) نسبت به گذشته بیشتر شد. ابوالقاسم کاشانی در این باره می‌نویسد: «... در اثنای آن نزاریه راقوت افزون شد. مردم عراق، آذربایجان، خراسان، مازندران، رستمدار، تنیجان، گرجیان و تمام ولایت گیلان مطیع ایشان شدند و مواصلت و مصاهرت کردند...» (کاشانی، ۱۳۶۶: ۱۵۵).

پیش از تصرف لمسر، نزاریان به گسترش دعوت خود در مناطق جلگه‌ای و کوهستانی گیلان و دیلمان اقدام نموده بودند. از جمله اقدامات آنان، به قتل رساندن سیدهادی کیای علوی - از علویان مؤیدی تنکابن - در سال ۴۹۰ ه‍.ق بود. این فرد از نوادگان سیدکیا ابوالحسن مؤیدی بود که در

منطقه‌ی دیلمان تبلیغات زیادی علیه اسماعیلیان انجام می‌داد (مرعشی، ۱۳۴۹: ۴۴۸).

جانشین کیا بزرگ امید - محمد بن بزرگ امید - برای آن‌که بر مناطق جلگه‌ای گیلان و دیلمان نیز دست‌یابد، سردار دیلمی خود، محمد بن علی بن خسرو فیروز را به گرجیان^۱ و دیلمان فرستاد تا این ناحیه را تصرف نماید. او نیز توانست دژ مارکوه را تحت تصرف خود درآورد. پس از این

۱. در متون تاریخی بارها در مورد گرجیان که جزئی از منطقه‌ی تنکابن بود، مطالبی نوشته شده است. دکتر ستوده می‌نویسد: «به ظاهر گلیجان امروز با ناحیه گرجیان قدیم کم و بیش قابل تطبیق است» (ص ۴۸). پژوهشگر دیگری نیز بر این عقیده است که گرجیان به مکان خاصی اطلاق نمی‌شد، بلکه به قسمتی از بخش جلگه‌ای اشکور گفته می‌شد که به ظن گلیجان مرکز حکومت آن بوده است (واعظی: ۱۵).

اما با بررسی دقیق متون تاریخی مشخص می‌شود که فرضیه‌های این پژوهشگران چندان درست به نظر نمی‌رسد، زیرا منابع جغرافیایی و تاریخی گزارشی مغایر نظر آن‌ها ارائه می‌دهند؛ به عنوان نمونه این اسفندیار کاتب در تاریخ طبرستان از قلعه‌های مجهزی که محل ذخیره‌ی غذایی و استقرار مردان جنگی حسام‌الدوله اردشیر بن الحسن بودند نام می‌برد. وی ضمن بردن نام قلاع از گرجیان و آزیلو و تُنکا به طور جداگانه یاد می‌کند (ص ۱۲۵).

از مجموع این گزارش‌های تاریخی درباره‌ی گرجیان می‌توان به این نتیجه رسید: گرجیان منطقه‌ای نیمه کوهستانی و نیمه جلگه‌ای بود و چون شرق مارکوه - واقع در کتالم رامسر - قرار داشت و مارکوه نیز جزئی از آن بود، در منابع تاریخی در توصیف جنگ‌های مربوط به اسماعیلیان نزاری صحبت از مارکوه و گرجیان شده است، از آن‌جا که گرجیان به مارکوه نزدیک بود نمی‌توانست در منطقه‌ای کاملاً کوهستانی قرار داشته باشد (کاشانی: ۱۳۶۶، ص ۱۷۳).

به نظر می‌رسد در مورد حدود گرجیان می‌توان چنین اظهار نظر کرد که مرز شرقی گرجیان، روستای واچک امروزی - غرب تنکابن - است، زیرا مرعشی روستای واچک را جزو گرجیان می‌داند (ص ۲۸۱) و حدود غربی آن را گرم‌رود یا سادات محله‌ی امروزی حدود جنوبی آن را بیلاقات جنت رودبار (جنده رودبار) و حدود شمالی آن را دریا محدود می‌کرد (خلعتبری و پناهی: صص ۱۶۷، ۱۶۸).

پیروزی، آن را «مبارک‌کوه» نام نهادند. این دژ بر جاده‌ی ارتباطی طبرستان و دیلمان و گیلان و همچنین الموت مسلط بود. دژ از این زمان پایگاهی برای اسماعیلیان شد تا به حملات خود به نواحی اطراف نظیر تنه‌جان و رانکوه ادامه دهد (کاشانی: ۱۸۵-۱۸۳؛ خلعتبری و پناهی: ۱۶۸-۱۷۱). در طول حیات سیاسی اسماعیلیه در شمال ایران، تشیع زیدی و تسنن از دشمنان سرسخت اسماعیلیان بودند. از این رو نزاریان نتوانستند به‌طور کامل بر گیلان و دیلمان دست‌یابند و همواره با حاکمان محلی طبرستان و گیلان در جنگ و نزاع بودند (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۴-۲۳). این نبرد دائمی تا سقوط نزاریان به دست مغولان ادامه داشت. اسماعیلیان، پس از سقوط دژ الموت و به قتل رسیدن رهبرشان - رکن‌الدین خورشاه - به فعالیت مخفی خود ادامه دادند و از دیلمیان نیز کمک خواستند. آنان در ۶۷۴ هـ ق به همراه جمعی از اسماعیلیان با پسر خورشاه متحد شدند و دولت خود را «نودولت» نام نهادند. اما آباقاخان آنان را شکست داد (مستوفی: ۵۹۲). با این حال فعالیت فکری و مذهبی اسماعیلیه تا قرن نهم و دهم هـ ق در مناطق کوهستانی گیلان ادامه داشت تا آن‌که کیاییان توانستند آنان را منقرض کنند (مرعشی، ۱۳۶۱: ۳۶۲).

۴.۴.۱. مغولان و نفوذ آنان در گیلان

هنگامی که شهرهای ایران یکی پس از دیگری به اطاعت مغولان درمی‌آمدند، گیلان و شهرهای آن تنها مناطقی بود که از هجوم هولاکو و سربازان مغول برکنار بود. هولاکو تنها توانست دژ لمسر و نواحی آن را که در رودبار قرار داشت تصرف نماید (خواندمیر: ۱۹۳). شاید عامل اصلی عدم توجه مغولان به گیلان، شرایط طبیعی و

جغرافیایی آن و همچنین درگیری مداوم ایلخان با ممالیک و قدرت‌های رقیب بود. در زمان ایلخانی اولجایتو، او تصمیم گرفت گیلان را فتح نماید. امیره‌دباج فومنی - فرمانروای گیلان بیه‌پس - که در این زمان مقتدرترین حاکم گیلان بود، پیشنهاد اظهار اطاعت اولجایتو را پذیرفت و مجبور به مسافرت به دربار وی گردید. با آن‌که او مورد استقبال اولجایتو واقع شد، اما پس از چندی بدون اطلاع قبلی به گیلان فرار نمود (حافظ‌ابرو: ۱۰). این مسأله بهانه‌ای شد تا اولجایتو در سال ۷۰۶ ه‍.ق فرمان حمله به گیلان صادر کند. چهار لشکر از چهار جهت به گیلان روانه شدند؛ امیرچوپان از طریق اردبیل به گسکر، امیرطغان و امیرمؤمن از قزوین، کورانداشت و لوشان، امیر قتلغ‌شاه از خلخال و اولجایتو از راه طارم و درفک. گیلانیان توانستند سه‌بار لشکریان قتلغ‌شاه را شکست دهند و سرانجام او را اسیر نمودند و گوش‌هایش را بریدند. در نهایت اولجایتو توانست گیلانیان را شکست دهد. امیرنوپاشا به اطاعت او درآمد و سراسر خاک گیلان غارت شد. امیران بخش‌های مختلف گیلان نظیر تیمجان و گرجیان به حضور اولجایتو رسیدند و اظهار اطاعت نمودند (کاشانی، ۱۳۸۲: ۶۹-۶۷). اولجایتو چون مطمئن بود که گیلانیان اطاعت مغول را به‌طور دائم گردن نخواهند نهاد، حکومت مناطق مختلف گیلان را به امیران آن واگذاشت (رابینو، ۱۳۷۴: ۴۶۳-۴۶۲).

۵.۴.۱. حکومت‌های محلی گیلان از قرن هشتم ه‍.ق تا سقوط آن‌ها

تصرف گیلان در اوایل قرن هشتم ه‍.ق به دست الجاتیو - ایلخان مغول - موجب گشت تا پایه‌های قدرت ملوک‌الطوایف در گیلان تضعیف شود، به‌ویژه حکومت‌های گونه‌گون شرق گیلان قدرت مقابله با موج جدید

تبلیغات شیعی را که خاندان آل‌کیا آغاز کرده بود و مورد حمایت سرداران مازندران نیز بود، نداشتند. آل‌کیا سرانجام در نتیجه‌ی رقابت‌های سیاسی توانستند حکومت‌های قدیمی گیلان نظیر مؤیدیان و ناصروندان را که اولی در تنکابن و دومی در رانکوه بودند، در سال ۷۶۹ ه‍.ق شکست دهند. بنیانگذار این سلسله، سیدعلی کیا سرانجام توانست در مدت کوتاهی تمامی سرزمین‌های شرق گیلان (بیه‌پیش) را به تصرف خود درآورد. سیدعلی کیا علاوه بر این حکومت‌ها، توانست رقابتی سیاسی و مذهبی خود را در دیلمان و اشکور که بر باور اسماعیلی بودند، براندازد، در نتیجه‌ی شور مذهبی‌ای که وی در گیلان ایجاد کرده بود، مردم لشت‌نشا نیز که در قلمرو حاکمان سنی مذهب بیه‌پیش قرار داشتند، اظهار تمایل کردند تا به قلمرو کیایی بپیوندند. گرایش مردم لشت‌نشا به گزارش مرعشی تشابه مذهبی و هم‌کشی مردم این سامان با کیاییان بود (مرعشی، ۱۳۴۹: ۴۵). این اقدام حکومت آل‌کیا در جهت جذب مردم و سرزمین لشت‌نشا زمینه‌ی جنگ‌های مداوم مذهبی را به مدت دویست سال بین آن‌ها و امیران بیه‌پس فراهم آورد.

سیدعلی کیا به دلیل تبلیغات پرشور مذهبی رو در روی حاکمان رشت و فومن قرار گرفت و سرانجام در سال ۷۹۰ ه‍.ق در جنگ رشت کشته شد (همان). حکومت آل‌کیا در طی قرن نهم دوران پرفراز و نشیبی پیمود. مهم‌ترین آن تهدید تیمور بود و آل‌کیا با مهارت توانست مانع از هجوم وی به گیلان شود.

در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم ه‍.ق مهاجرت اسماعیل میرزا صفوی به گیلان و اقامت وی در شهر لاهیجان تأثیر زیادی بر حیات مذهبی و سیاسی گیلان داشت. خاندان کارکیا توانستند نفوذ مذهبی

زیادی بر اسماعیل میرزا گذاشته و بدین ترتیب در شکل‌گیری تاریخ مذهبی و سیاسی ایران مؤثر باشند (یوسف جمالی: ۲۶۳).

حکومت صفویه ابتدا به دلیل نقشی که آل‌کیا در به قدرت رساندن صفویه داشتند، با آنان مدارا کردند، اما در عصر شاه‌تهماسب و شاه‌عباس فشار زیادی بر آل‌کیا وارد نمودند. شاه‌تهماسب در طی چند نبرد و با ارسال فرماندهانش به گیلان توانست خان‌احمدخان دوم را مقهور و مجبور به تسلیم نماید. خان‌احمدخان دوم پس از مرگ شاه‌تهماسب در سال ۹۸۴ هـ ق از زندان رهایی یافت و تا سال ۱۰۰۰ هـ ق بر گیلان (بیه‌پیش) حکومت کرد و شاه‌عباس به کمک حکام محلی بیه‌پس گیلان و سردارش، فرهادخان قرامانلو گیلان را تصرف کرد. از این زمان به بعد گیلان استقلال داخلی خود را که قرن‌ها حفظ کرده بود از دست داد و تا سال ۱۱۳۵ هـ ق در اختیار صفویان باقی ماند. در غرب گیلان (بیه‌پس) امارت‌نشین‌های گوناگونی نظیر حاکمان تجاسبی رشت، حاکمان گسکر، امیران انوزوندی کهدم و اسحاق‌وندان فومن حکومت داشتند. این حاکمان از نظر مذهبی سنی و از نظر عقیدتی در تقابل آل‌کیای شیعی بودند.

خاندان اسحاق‌وندان در قلمرو بیه‌پس به دلیل قدرت و نفوذی که داشتند از اهمیت زیادی برخوردار بودند، در جنگ‌هایی که بین امیران بیه‌پیش با آن‌ها صورت می‌گرفت، معمولاً رهبری نبردها با اسحاق‌وندان فومن بود. این سلسله اصل و نسب خود را به اسحق نبی می‌رساندند.

اسحاق‌وندان تاریخ پرفراز و نشیبی را پیموده‌اند. از میان فرمانروایان این خاندان امیرحسام‌الدین، امیرهداج و جمشیدخان از اهمیت زیادی برخوردارند، آن‌ها پس از دستیابی صفویان به قدرت با آن‌ها روابط خویشاوندی برقرار کردند و از این طریق به توسعه‌ی قدرت و نفوذ خود

در گیلان پرداختند. اما امیرحسام‌الدین و امیره‌دباج فرجام خوشی نداشتند، زیرا به جهت مخالفت‌هایی که بعدها با دربار صفوی ابراز نمودند از سریر قدرت کنار گذاشته شدند و جمشیدخان به جهت اختلافات داخلی به دست یکی از سردارانش به قتل رسید.

فرزندان جمشیدخان که از نظر خانوادگی خواهرزاده شاهان صفوی بودند نیز نتوانستند کامیابی‌هایی به دست آورند و سرانجام ابزار دست قدرتمندان شدند. شاه‌عباس در ادامه‌ی سیاست‌های خود که مبتنی بر حذف حکومت‌های محلی گیلان بود، امیران مختلف گیلان از جمله اسحاق‌وندان را در سال ۱۰۰۰ ه‍.ق برانداخت.

۶.۴.۱. تحولات سیاسی گیلان از سال ۱۰۰۰ ه‍.ق تا پایان حکومت قاجار

هنگامی که شاه‌عباس اول گیلان را تصرف کرد، استقلال داخلی این ولایت از بین رفت و حکومت صفویه با استفاده از مباحثان و نمایندگان خود به اداره‌ی این سرزمین پرداخت. به دلیل اشغال سیاسی گیلان، فرمانروایان شاه‌عباس برای جلوگیری از شورش‌های احتمالی مردم گیلان نهایت خشونت و سخت‌گیری را در برابر مردم به کار می‌بردند، آنان از سوی دیگر با مهاجرت اجباری ایلات ترک و کرد خواهان تغییر ترکیب جمعیتی این سامان بودند (فومنی: ۶۵ و ۷۵). با وجود این اقدامات، شورش‌های متعددی علیه حاکمیت جابرانه‌ی شاه‌عباس در گیلان به وقوع پیوست. سرکوب شورش‌ها در نهایت منجر به قیام غریب‌شاه گیلانی در سال ۱۰۳۸ ه‍.ق پس از مرگ شاه‌عباس اول شد. حمایت توده‌های مردم از این قیام نشان‌دهنده‌ی اوج نفرت مردم از حکومت صفوی در گیلان بود (فومنی: ۲۶۵-۲۷۵).

در سال‌های ۱۶۳۶ و ۱۶۶۸ م عده‌ای از قزاق‌های روسیه به فرماندهی استنکارازین به سواحل ایران، به‌ویژه گیلان حمله‌ور شدند و مناطق ساحلی را غارت نمودند. متأسفانه سپاهیان شاه‌سلیمان نتوانستند به اقدامی جدی در برابر آن‌ها دست زنند تا این که استنکارازین و همراهانش را تزار روسیه، الکسی دستگیر کرد و به دار آویخت. عدم مقابله‌ی جدی سپاهیان صفوی با مهاجمان در گیلان نشانه‌ی ضعف سیاسی قوای نظامی صفوی در گیلان بود. پس از سقوط سلسله‌ی صفویه، تهماسب دوم ظاهراً فرمانروای گیلان بود، اما در واقع این ولایت را حاکمان محلی اداره می‌کردند و بخش‌های شرقی آن، به‌ویژه تالش را روس‌ها اشغال کرده بودند.

در سال ۱۷۳۲ م به موجب عهدنامه‌ی رشت که بین روس‌ها و نادر منعقد شد، روس‌ها مجبور شدند سرزمین‌های اشغالی را به دولت نادرشاه افشار تسلیم نمایند. در دوران فترت پس از قتل نادر، گیلان بین مدعیان قدرت دست به دست گردید. به‌ویژه محمدحسن‌خان قاجار در نبردهای خود با کریم‌خان به نیروی رزمی و مادی این سرزمین امید بسته بود. پس از شکست محمدحسن‌خان، هرچند کریم‌خان پادشاه سراسر ایران بود، اما عملاً کنترل بر گیلان نداشت؛ بنابراین پس از مرگ وی، آقامحمدخان با همراهی برادرانش گیلان را تصرف کرد و در طی اقامت طولانی قاجارها بر ایران، گیلان در اختیار آن‌ها باقی‌ماند و حکومت قاجار از طریق حاکمان خود به این ولایت نظارت داشت. در عصر قاجار آن‌ها با توجه به شکست‌هایی که از روس‌ها متحمل شده بودند، امتیاز زیادی از گیلان به روس‌ها واگذار کردند، گیلان در عصر قاجار حیات خلوت روس‌ها و ایالتی تابع روسیه بود، زیرا روس به غارت منابع دریایی و

۴۶ / سیر تاریخی دین و مذهب در گیلان

طبیعی آن دست می‌زدند. سرانجام با وقوع انقلاب مشروطه (۱۹۰۶ م) و انقلاب اکتبر روسیه (۱۹۱۷ م) گیلان توانست نفسی به راحتی کشد (فخرایی: ۲۳۴ - ۲۳۸).

تبرستان
www.tabarestan.info

اوضاع مذهبی گیلان از دوره‌های پیش از تاریخ تا ورود اسلام

۱.۲. پیش از عصر تاریخی

پیش از مهاجرت آریایی‌ها به ایران اقوام و طوایف بومی در این سرزمین زندگی می‌کردند. در بخش‌های شمالی ایران در گیلان کادوسی‌ان (Kadussiyan) و کاس‌ها، در مازندران تپوری‌ها (Tapuriyan) و اماردها (Amardes) نیز در بین آن‌ها زندگی می‌کردند (پیرنیا: ۱۵۷). این اقوام و طوایف قرن‌ها با استقلال به امور داخلی خود پرداخته و در برابر حکومت‌های بزرگ ایرانی از آزادی و خودمختاری نسبی برخوردار بودند. بنابراین با توجه به استقلال داخلی و حاکمیتی دیرپای، باورهای دینی و مذهبی خاص خود داشتند. بررسی عقاید دینی مردم گیلان و یافتن شباهت با عقاید سایر مردم ایران در دوره‌های کهن تاریخی، به‌ویژه پیش از شکل‌گیری حکومت‌های طوایف آریایی در ایران بسیار دشوار است. آنچه از عقاید و باورهای مذهبی مردم گیلان پیش از تاریخ می‌دانیم یافته‌های باستان‌شناسی از چراغعلی تپه (مارلیک) رودبار و تالش در استان گیلان است. اقوام بومی و ساکن سرزمین گیلان پیش از تاریخ که به صورت روستایی زیست می‌کردند، طبیعت و مظاهر آن را که نقشی مهم و قابل توجه در زندگی آن‌ها داشته است، مورد ستایش قرار می‌دادند. از مظاهر مورد ستایش ساکنان گیلان پیش از تاریخ، خورشید بوده است. جامی با نقش گاوهای بالدار، موسوم به جام طلای مارلیک با حدود ۱۸

سانتی متر ارتفاع و ۳۱۶ گرم وزن، در این تپه یافت شده است. در لبه‌ی این جام، حاشیه‌ی هندسی تزینی زنجیری شکل و در نزدیکی کف جام نوار حاشیه هندسی مارپیچ دیده می‌شود. نقش این جام در وسط عبارت است از درخت زندگانی و در هر طرف آن دو گاو بالدار در حال بالا رفتن از درخت نمایش داده شده‌اند که همین نقش در طرف دیگر جام تکرار شده است. در کف جام طلای مارلیک، گل تزینی زیبایی نقش شده است که در وسط آن، خورشید قرار گرفته که اشعه‌ی آن به‌طور منظم به اطراف پراکنده می‌شود و در دور اشعه، برگ‌های درخت زندگانی به طرز هندسی و منظم نمایش داده شده‌اند. هنرمند در این صحنه‌ی جام، اهمیت خورشید و وابستگی زندگانی را به وجود این جسم نورانی به خوبی نمایش داده است (نگهبان: ۴۶). به نظر می‌رسد ترسیم خورشید در کف جام مارلیک، تحت تأثیر عقاید مذهبی مردم مارلیک بوده است و آن‌ها به این طریق خواسته‌اند اهمیت آن را در نزد خود نشان دهند. وضعیت تدفین در گورستان‌های مریان و تندوین تالش نیز تأییدکننده‌ی این موضوع است. آن‌ها اسکلت‌های مردگان خود را جهت تابش نور خورشید قرار می‌دادند (خلعتیری: ۱۳۶). تأکید بر تابش آفتاب در آثار به دست آمده نشان‌دهنده‌ی علاقه‌ی مردم این سامان به ستایش خورشید است.

انواع مجسمه‌های به دست آمده در آرامگاه‌های مارلیک نشان می‌دهد که اقوام مارلیک در اواخر هزاره‌ی دوم و اوایل هزاره‌ی اول پیش از میلاد آب را مورد ستایش قرار می‌دادند. مجسمه‌های گوناگونی در مارلیک دارای جنبه‌های مذهبی و تزینی‌اند که در تشریفات مذهبی از آن‌ها استفاده می‌کردند و در مراسم دفن نیز این وسایل را با مرده در قبر می‌گذاشتند (نگهبان: ۴۵۳). مجسمه‌های دارای جنبه‌ی مذهبی از سفال

ساخته شده بودند، دارای تصاویری از انسان‌های زن و مرد و عموماً عریان بودند و هر کدام یک‌نوع ظرف لوله‌داری را که برای استفاده از آب مقدس به کار می‌رفت، در دست داشتند (همان: ۱۴). زندگی و مرگ در طول تاریخ ذهن انسان را به خود مشغول کرده است. تصاویر زیبای روی یک جام طلایی با نقش افسانه‌ی زندگی در مارلیک به خوبی این موضوع را ترسیم می‌کند (همان: ۳۴).

نحوه‌ی دفن سرداران و اشیای به دست آمده در آرامگاه‌های مارلیک نیز به خودی خود باور زندگی بعد از مرگ را در عقاید مذهبی اقوام مارلیک اثبات می‌کند. در نزد این اقوام، جنگاوری و سلحشوری بسیار اهمیت داشت. اگر یکی از سرداران بزرگ، نامور و دارای افتخارهای نظامی فوت می‌کرد، برای این‌که افتخارهای او برای همیشه جاودانه بماند، پیکر سردار را روی خنجر، شمشیر و سرنیزه قرار می‌دادند و دفن می‌کردند (همان: ۱۴). با توجه به اهمیت اسب به عنوان شریک رزمی و نقش آن در تولید اقتصادی و اجتماعی برای اقوام مارلیک، به نظر می‌رسد بعد از مرگ هر سردار نظامی، اسب او را قربانی و با وی دفن می‌کردند تا در جهان دیگر در خدمت او قرار گیرد. به دست آمدن یک ردیف کامل دندان‌های اسب با چند حلقه‌ی مفرغی و دهنه‌ی اسب از یک آرامگاه نامنظم مارلیک (همان: ۱۵-۱۴) و نیز در یک آرامگاه دیگر مارلیک که در دو دیگ بزرگ مفرغی (قطر دهانه‌ی هریک به نیم‌متر می‌رسد) همراه با ملاقه‌ای بزرگ (به طول تقریباً یک متر)، سیخ کباب دوشاخه‌ی بزرگ (به طول هشتاد سانتی‌متر) و خمره‌ای سفالی (که در آن‌ها آثار استخوان حیوانات کوچک و پرندگان وجود داشته است) (همان)، نشانگر این است که اقوام مارلیک به زندگی دنیای پس از مرگ اعتقاد داشتند و برای توشه‌ی

دنیای دیگر، غذا و احتیاجات هر فرد را با خود او دفن می‌کردند. آثار به دست آمده از دوره‌ی آغاز عصر آهن (نیمه‌ی دوم هزاره‌ی دوم قبل از میلاد) در گورستان‌های مریان و تندوین تالش نیز اعتقاد به زندگی پس از مرگ را در میان اقوام ساکن گیلان در پیش از تاریخ نشان می‌دهد، ساکنان منطقه همراه فرد مرده، تزیینات و وسایل مورد نیاز از قبیل گوشواره، انگشتری، النگو، گردن‌بند، دگمه‌های لباس، آینه‌های مفرغی، دکمه‌ها، خنجرها و پاچه‌ها را دفن می‌کردند (خلعتبری: ۱۳۶).

۲.۲. در آغاز عصر تاریخی

با ورود آریایی‌ها به فلات ایران، آنان توانستند به تدریج بر بومیان چیره شوند. قبایل ماد و پارس، امپراتوری‌های ماد و هخامنشی را به وجود آوردند. با توجه به حدود امپراتوری ماد (۵۵۹ - ۷۰۸ ق.م) که شامل قسمتی از آسیای صغیر و تمام آسور و ممالک و ولایتی که امروزه معروف به آذربایجان، کردستان، عراق عجم، ری، دامغان، اصفهان، فارس، خراسان، بلخ و قسمتی از خوزستان و مازندران می‌شد (پیرنیا: ۱۶۸)، تصور می‌شود که اقوام ساکن گیلان تحت حاکمیت مادها نبودند و دارای استقلال سیاسی بودند. گفته‌های مورخان قدیم در مورد رابطه‌ی میان مادها و اقوام ساکن گیلان، این نظریه را تصدیق می‌کند. متأسفانه اطلاعاتی در دست نیست که بتوان روی عقاید مذهبی مردم گیلان در دوره‌ی امپراتوری ماد اظهار نظر نمود. پرستش مظاهر طبیعت در نزد اقوام مارلیک که به نظر می‌رسد آماردها بودند (موسوی: ۵۲۹) این استنباط را ایجاد می‌کند که اقوام ساکن گیلان در این دوره، به پرستش عناصر طبیعت ادامه می‌دادند. درباره‌ی اعتقاد آن‌ها به دین زرتشت به نظر بعید می‌رسد

که عقاید زرتشتی در این زمان در گیلان نفوذ کرده باشد. زیرا زرتشت در دوره مادها، خواست اصلاحاتی در عقاید مذهب مغها ایجاد کند که با مخالفت آنها، مجبور به ترویج عقاید خود در شرق شد (پیرنیا: ۲۲۰). با تشکیل امپراتوری هخامنشی (۳۳۱-۵۵۹ ق.م) به دست کوروش دوم، در سال ۵۵۹ قبل از میلاد، بنا به گفته‌ی کتزیاس، اقوام ساکن گیلان برای نخستین بار سرِ اطاعت به بنیانگذار امپراتوری هخامنشی نهادند (استد: ۴۵). بر اساس اسناد و مدارک تاریخی، به نظر می‌رسد که در اوج اقتدار امپراتوری هخامنشی، مناسبات خوبی میان اقوام ساکن گیلان و شاهنشاهان گیلان وجود داشته است.

متأسفانه مدارکی از اقوام ساکن گیلان تاکنون به دست نیامده است که بر اساس آن بتوان بر روی عقاید مذهبی آنان در دوره‌ی هخامنشی اظهار نظر کرد. به نظر می‌رسد رابطه‌ی سیاسی نسبتاً خوب مردم ساکن گیلان نظیر کادوسی‌ها و کاسپین‌ها با هخامنشی‌ها، زمینه‌ی نفوذ و دخالت افکار و باورهای دینی پارس‌ها را در این منطقه ایجاد کرده باشد. مشابهت برخی از باورهای به ارث رسیده‌ی باستان در گیلان و مقایسه‌ی آن با عقاید مذهبی هخامنشی، این نظریه را تصدیق می‌کند.

بر اساس پرستش عناصر در نزد اقوام مارلیک و نیز همچنین وجود هم‌زمانی آن در نزد طایفه‌های ماد و پارس استنباط می‌شود که ادامه‌ی ستایش عناصر، کماکان در میان مردم ساکن گیلان می‌بایستی در دوره‌های ماد و هخامنشی وجود داشته باشد. مردم دوره‌ی هخامنشی نیز، عناصر چهارگانه - نور، آب، خاک، باد - را می‌پرستیدند و از نظر آنها، آلودن آب، خاک و آتش ممنوع بوده است (پیرنیا: ۱۶۹). پارس‌ها برای این که خاک آلوده نشود، به مرده قبل از دفن موم می‌مالیدند و آن را بین زمین و میت

قرار می‌دادند. نشانه‌های باورهای گذشته به‌طور عام در ایران و به‌ویژه در گیلان از جمله این‌که «آب روشنایی است» و «نیز عمل آتش‌زدن پارچه‌ای به نیت رفع عقیمی در نوعروسان»، می‌تواند تأییدی بر پرستش عناصر در میان اقوام ساکن گیلان در این دوره باشد. غیر از پرستش عناصر طبیعی، هخامنشی‌ها معتقد به خدایانی چون اهورامزدا، میترا، آناهیتا و «ارته» نیز بوده‌اند. در نزد ایرانیان هخامنشی، اهورامزدا یا اهورای دانا، خدای بزرگ محسوب می‌شد. ارشامه در کتیبه‌اش او را خدای بزرگ که بزرگ‌ترین خدایان است معرفی می‌کند (C. Kent: 166).

خشایارشا (۴۶۵ - ۴۸۶ ق.م) در کتیبه‌اش چنین می‌گوید: «خدای بزرگ اهورامزدا که زمین را آفرید، که آسمان را آفرید، که آسایش را برای آدمی آفرید، که خشایارشا را شاه کرد، او یکی را از میان همه شاه کرد و او یکی از میان بسیاری فرمانروا کرد» (Ibid: 148_149). اهورامزدا خالق و ولی نعمت همه آفریدگان زنده است و اوست که به اراده خویش اعمال شاه را که خود قدرت به وی اعطا کرده است تجویز و هدایت می‌کند (گیرشمن: ۱۷۱-۱۷۲). آتش پاکی را می‌رساند و نور و پاکیزگی را علامت اهورامزدا دانسته‌اند و در هنگام پرستش او رو به آتش می‌کردند. آتش در فضای باز روشن می‌شد (پیرنیا: ۱۶۸). و پس از فوت هر شاه به نشانه عزاداری، آتش‌های مقدس را خاموش و بعد از اجرای مراسم دفن از نو آن را روشن می‌کردند (پیرنیا: ۱۵۲۸).

در دوره‌ی هخامنشی، اهورامزدا را خدای بزرگ نه خدای یگانه، ذکر کرده‌اند و این خود حاکی از اهمیت خدایان دیگر است که در جای خود نمی‌تواند نادیده گرفته شود. گروهی معتقدند که ذکر نام میترا و آناهیتا توسط اردشیر دوم، بدعت دینی و تحول بارزی در عقاید دینی عصر

اوضاع مذهبی... تا ورود اسلام به گیلان / ۵۳

هخامنشی به شمار می آید (زرین کوب: ۱۹۲). تصور می شود که نفوذ آناهیتا به ایران از اثرات معتقدات نجومی بابل باشد. عده ای نیز بر این عقیده اند که زمان های خیلی دور این رسم در میان آریایی ها شایع و متداول بوده است. آناهیتا را رب النوع آب ها می دانند و پرستش آن مدت ها بعد از سقوط هخامنشی در آسیای صغیر باقی ماند (پیرنیا: ۱۶۹). در مورد ستایش مذهب میترا در ایران معتقدند که این در مذهب آریایی ها قبل از عصر اوستا مطرح بوده و با آفتاب ارتباط داشته است و آن را واسطه ی بین عالم بالا و پایین و روشنایی و تاریکی می دانستند. در زمان هخامنشیان میترا ایزد عهد و پیمان بوده که از زمان اردشیر دوم مطرح گشته است و در موقع یاد کردن سوگند و نیز در هنگام جنگ اسم آن را می بردند (همان). علت علاقه ی اردشیر دوم به آناهیتا و میترا حمایت های آن ها از وی است. در واقع آناهیتا و معبد مقدس او در پاسارگاد بود که جان اردشیر دوم را از سوء قصدی که برادرش، کوروش کوچک در حریم معبد بروی کرده بود، نجات داد و این نوعی حمایت آناهیتا از اردشیر دوم است. چنان که شکست نهایی توطئه ی کوروش دوم که به رغم قول و قرارهای مادرش، پروشات، بعد از مراجعت به آسیای صغیر، پیمان خود را نقض کرد و علیه اردشیر دوم لشکر کشید، به خاطر خشم و انتقام میترا، خدای عهد پیمان بوده است که به حمایت اردشیر دوم برخاسته است (زرین کوب: ۱۹۲). خشایارشی اول (۴۶۵ - ۴۸۶ ق.م) پس از تخریب معبد دیوان، اهورامزدا و ارته را که در اوستا نامش نیز آمده است در امپراتوری هخامنشی معمول و متداول کرد. بدون شک هیچ سندی نیست که بتوان قبول کرد که شاهان هخامنشی خود را خدا می خواندند (هرودوت: ۱۰۴).

در مورد باور مردم گیلان در دوره‌ی هخامنشی نسبت به اهورامزدا سند کتبی وجود ندارد که بر پایه‌ی آن بتوان اظهار نظر نمود. اما در مورد میترا و آناهیتا، باورهایی در فرهنگ تالشی وجود دارد که با اعتقادات هخامنشی‌ها به میترا و آناهیتا شباهت دارد. این امر، ما را به این نظر رهنمون می‌سازد که مردم گیلان در این دوره میترا و آناهیتا را می‌پرستیدند.

میترا حضوری برجسته در آیین‌های پیش از زرتشت در فلات ایران داشته است که وظیفه‌ی اصلی او پاسداری از عهد و پیمان و راستگویی و به کیفر رساندن کسانی است که عهد و پیمان را نقض می‌کنند. مردم تالش به فرشته‌ای باور دارند که از عهد و پیمان پاسداری می‌کند. او به هرکسی که در این مورد کرداری پسندیده داشته باشد پاداش می‌دهد و به هرکس که کرداری ناپسند داشته باشد کیفر می‌رساند. اگر شخصی با یک نفر پیمانی بسته یا در موردی شرط کرده باشد، اما خلاف قاعده دست به خدعه و نیرنگی زده باشد و عمداً نقض عهد نماید مورد خشم فرشته‌ی پاسدار قرار می‌گیرد و آن فرشته در هنگامی مناسب به سراغ شخص مزبور رفته و در کارش به داوری می‌نشیند. شخص پیمان‌شکن برای فرونشاندن خشم فرشته و رهایی از مجازات، دو کار می‌تواند انجام دهد؛ یکی آماده ساختن شراب هفت‌ساله مازو و دیگری خواندن دعای ویژه‌ی فرشته عهد و پیمان که می‌بایستی بدون غلط خوانده شود. شخص پیمان‌شکن در این دعا با ذکر مکرر و منظم نام گروهی از چهارپایان اهلی محبوب مانند بز، گوسفند، گاو، اسب، سگ و زنبور و اشاره رمزآمیزی به دوران باروری و زاد و ولد هریک از آن‌ها با ذکر نامی از ستاره‌ی ناهید که شاید کنایه از مراتب کیهانی و اشاره‌ای سمبلیک به ایزد آناهیتا یا آناهیت

باشد، از گناه خود استغفار و از فرشته‌ی عهد و پیمان یعنی میترا یا مهر طلب بخشش می‌کند (عبدلی: ۲۳۹-۲۳۵).

۱.۲.۲. مذهب زرتشت

درباره‌ی تولد، ظهور و دعوت زرتشت، پیامبر آریایی مطالب ضد و نقیضی وجود دارد، بیشترین آگاهی‌های ما از عقاید زرتشت به سروده‌های وی یعنی گاتاها بازمی‌گردد، زیرا سایر متون مذهبی و معنوی زرتشتیان در گذر زمان دستخوش دگرگونی تحریف شده است.^۱ این که در چه زمانی مردم شمال ایران زردشتی شدند، مشخص نیست؛ شاید در اواخر سلطنت اشکانی یا دوره‌ی اول ساسانیان. نامه‌ی تنسر می‌تواند گواه این امر باشد. تا آنجا که از آثار و شواهد تاریخی برمی‌آید، ساکنان گیلان در عصر هخامنشی یعنی قرن ششم ق م زردشتی نبودند و به خدایان متعدد و عناصر طبیعی اعتقاد داشتند. مذهب زرتشت با توجه به جنبه‌ی تجرد آن به هنگام فرمانروایی هخامنشیان در ایران، پیروان زیادی پیدا نکرد و تا زمان ولاش اول (۷۸ - ۵۱ م) اعتقادات و باورهای مذهبی زرتشتی برای ساکنان ایران و به خصوص گیلان بیگانه به نظر می‌رسید. در زمان شاه مزبور بود که اولین علائم احیای ایران جدید آشکار شد؛ در پشت سکه‌ها نقش آتشگاهی با یک موبد زده و سکه‌ها با الفبای پهلوی ضرب شد. در زمان همین پادشاه بود که متن اوستا تدوین گردید.

۱. درباره‌ی آداب و رسوم، تفکر و مراحل تاریخی دین زرتشت نک. کتاب ارزشمند مهندس جلال‌الدین آشتیانی، زرتشت، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۱. آشتیانی بسیاری از ابهاماتی را که درباره‌ی عقاید دین زرتشتی وجود داشت بررسی نموده و تحلیل‌های ارزشمندی ارائه کرده است.

به نظر می‌رسد آداب مربوط به تدفین مردگان در عهد ساسانی در بیشتر نقاط شمال ایران آمیخته با باورهای بومی شده باشد. در این دوره مردگان را در برج‌های خاموش می‌نهادند و پس از ریزش کامل گوشت‌ها، استخوان‌ها را در منسوجی می‌پیچیدند و در استودان‌ها - در آرامگاه‌هایی که در کمر کوه حفر می‌کردند - یا در اتاق‌های مخصوص تدفین، جای می‌دادند.^۱ اگر این سنت مذهبی در دیگر نقاط ایران معمول و مرسوم بوده، در گیلان دوره‌ی ساسانی به عکس، تدفین مردگان در گورستان‌ها انجام می‌شده و گورستان میارکشه کومنی و گورستان‌های ساسانی در چشمه لنگه دفراز رحمت‌آباد و پسبون عمارلو گواه این امر است.

شاید سنن و آیین‌های محلی حاکم و رایج گیلان در عصر ساسانی با باورهای زرتشتی آمیخته شده بود. دیاکونف از رسمی که قوم کاسپین در مورد تدفین مردگان داشته‌اند، یاد کرده است. این که آن‌ها جنازه را پیش پرنده‌گان می‌انداختند، سنتی بود که بعدها جزو مراسم متداول زرتشتیان شد (دیاکونف: ۳۴۳). همان‌طور که اشاره شد تا زمان ساسانیان اعتقادات و باورهای مذهبی زرتشتی برای ساکنان شمالی ایران بیگانه بود. زیرا آن‌ها تابع خدایان طبیعت بودند و زرتشت اصلاحاتی عمیق و اساسی در این عقاید به وجود آورد. او کلیه‌ی خدایان قبیله‌ای را انکار کرد و یا حداقل آنان را بسی پایین‌تر از اهورامزدا قرار داد و تحت تأثیر عقاید عامه‌ی مردم آن زمان مذهب خود را با عقاید و سنت‌های گذشته تاحدودی سازش داد.

۱. چنان که در استان فارس (کوه رحمت یا بیشابور) باقی‌مانده استخوان مردگان را پس از آن‌که در ارتفاعات، گوشت آن‌ها را لاشخورها و دیگر حیوانات می‌دریدند و می‌خوردند جمع‌آوری می‌کردند و داخل آن‌ها می‌نهادند.

بود. وی در سال اول پادشاهی با خوارزمیان و طوایف کوه‌نشین مازندران و گیلان به پیکار پرداخت و طی نبردی سخت آنان را در هم شکست. او پس از شکست خوارزمیان به گیلان رفت تا گیلان و دیلمان و گرزان را که در کوه‌های دوردست و کرانه‌ی دریای خزر می‌زیستند، تابع گرداند. شاپور موفق شد این سرزمین‌ها را به اطاعت خود درآورد و فرمانروایی آن را به پسرش، بهرام اول سپرد و لقب گیلانشاه را به او داد. بعدها نیز بارها فرمانروایان ساسانی جهت تحکیم پایگاه‌های مرزی به این ایالات می‌آمدند. این حملات فرمانروایان ساسانی باعث شد که مردم کرانه‌های دریای خزر به دین زرتشت بپیوندند و سنت‌های زرتشتی در آن صفحات گسترش یابد، از جمله ازدواج با خویشاوندان که تا سده‌ی دهم میلادی در میان ساکنان پیرامون دریای خزر رواج داشت (همان: ۲۶۴). ژ. ک. آ. اینوستر انتسلف با استفاده از نوشته‌های مقدسی که به سواحل دریای خزر سفر کرده بود، از رایج بودن ازدواج خویشاوندان که از روزگاران کهن میان دودمان‌ها و قبایل ایرانی رواج داشت، سخن گفته است. طبق این سنت کهن، اعضای گروه‌های دودمانی خویشاوند، با یکدیگر ازدواج می‌کردند، از محدوده‌ی گروهی و خاندانی خویش خارج نمی‌شدند (همان: ۲۶۵).

همان‌طور که می‌دانیم، ازدواج با محارم و خویشاوندان نزدیک از سنت‌های زرتشتی بود و بر آن خیلی تأکید شده و مورد حمایت موبدان و مغان بود، چنان که در ارداویرافنامه آمده که: «دیدم روان خوتیو کدسان را که درافرازی آفریده شده از روشنی، که روشنی در بالا هم می‌درخشید» (عفی: ۳۵). اگر کسی از این نوع ازدواج سر باز می‌زد، گناهکار محسوب می‌شد. در این مورد، ارداویرافنامه آورده است که: «آنگاه دیدم روان زنی که ماری

هولناک به تن بر شد و به دهان پیامد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان این گونه گران پادافراه برد. سروش پاک و ایزد آذر گفتند که این روان ان بدکار زن است که خوتیو کدس تباه کرد» (همان: ۶۱).

۲.۲.۲. آیین مزدکی در گیلان باستان

در روزگار قباد (۴۸۸ - ۵۳۱ م) هنگامی که مزدک آیین خود را عرضه کرد، گروهی از زرتشتیان گیلان به او پیوستند. مزدک بنیانگذار این آیین نبود. بلکه آیین وی برگرفته از شخصی به نام زرتشت یا بوندس، فرزند خورگان از مردم فسا بود که از وی پیروی می کرده است. زرتشت بوندس عقاید جدیدی ابراز کرد تا اصلاحاتی در دین زرتشت، پیامبر بزرگ آریایی انجام دهد^۱ (آشتیانی: ۳۰۹-۳۰۸). آیین او به حقیقت به این نام معروف گردید. مزدک که از زرتشت بوندس پیروی می کرد، رهبری این آیین را به دست گرفت. دعوت زرتشت بوندس جنبه‌ی نظری داشت. اما مزدک به جنبه‌های دیگر نیز توجه کرد و نام مؤسس اصلی را تحت الشعاع قرار داد و پیروان او را به مزدکیه معروف ساخت.

مزدکیان نیز به خدای خیر و شر اعتقاد داشتند، اما می گفتند که خدای خیر یا نور بر خدای شر یا ظلمت چیره شده است، بنابراین باید خدای پیروز را ستایش کرد. بنا بر عقیده‌ی آن‌ها پیروزی نور تام و کامل نیست، چه عالم مادی که مخلوطی از دو اصل قدیم است، باقی است و مقصد نهایی تکامل این عالم نجات نور است، که در ذات ظلمت آمیخته است.

۱. جلال‌الدین آشتیانی معتقد است که زرتشت پیامبر اقوام آریایی بوده است نه پیامبر ایرانی. زیرا هنگام ظهور زرتشت در شرق ایران اقوام آریایی ساکن بودند و زرتشت در میان آن‌ها ظهور کرد و به نشر آیین خود پرداخت.

راه نجات آن است که انسان از علاقه‌ی خود به مادیات بکاهد و طریق زهد و ترک پیش گیرد، از این رو خوردن گوشت حیوانات نزد مزدکیان ممنوع و حرام بود. دلیل دیگری نیز برای این حرمت عنوان می‌شد؛ خوردن گوشت مستلزم کشتن حیوان و ریختن خون بود و ریختن خون موجب منع ارواح از حصول نجات می‌شد. در آنچه از عقاید مزدکی به ما رسیده است، تناقض زیادی مشاهده می‌شود. به عقیده‌ی مزدکیان ریختن خون حتی خون حیوان، سبب منع نجات روح می‌گردید، اما آنان خون‌های فراوانی ریختند و انسان‌های بی‌شماری را اودم تیغ گذرانیدند (کریستن سن: ۴۶۵-۴۵۵).

مزدکیان همچنین می‌گفتند راه نجات انسان کاستن علاقه به مادیات است، اما به عذر آن‌که توده‌ی مردم نمی‌توانند طریق زهد و ترک پیش گیرند پس باید همه‌ی مردم به‌طور مساوی از رفاه و لذایذ مادی بهره‌ور شوند. مزدک معتقد بود که علت اصلی عداوت و دشمنی و ناسازگاری مردم نابرابری آن‌ها با یکدیگر است، پس باید نابرابری و عدم مساوات از میان برداشته شود تا کینه و نفاق در جهان ریشه‌کن گردد. به منظور تحقق بخشیدن به این اندیشه وسایلی که بر روی زمین وجود دارد، باید مورد استفاده‌ی عامه مردم به‌طور مساوی قرار گیرد. هیچ‌کس را در این دنیا از نظر ثروت و زن بر دیگری برتری نیست؛ پس باید مانند آب و آتش و مراتع مشترکاً در دسترس همگان قرار گیرد.

چنان‌که از گزارش‌های تاریخی برمی‌آید، مزدک در کشاکش قحطی و بیداد خشک‌سالی که در زمان قباد روی داده بود و مردم تنگدست بر اثر گرسنگی جان می‌باختند علیه جامعه‌ی طبقاتی دست به تبلیغات زد. او که خطیبی زبردست بود مردم را به دور خود جمع نمود و با تعالیم و

رهنمودهای خود تعداد فراوانی مرید پیدا کرد. قباد پیرو مذهب و آیین مزدک شد و قوانینی بر طبق عقاید مزدک در جامعه وضع کرد. به روایت برخی از محققان، قباد از روی ایمان و اعتقاد پیروی مزدک را اختیار کرده بود و به روایت گروهی نیز پیروی شاه ساسانی از مزدک علتی جز کوتاه کردن دست طبقه‌ی روحانی و اعیان و اشراف مملکتی از امور سلطنت و حکمرانی نداشت. آیین مزدک در زمان قباد وسعت و گسترش زیاد یافت و به صورت یک مسلک انقلابی و سیاسی درآمد، اما اساس مذهب آن از میان نرفت و برخی از افراد طبقات بالا نیز از آیین مزبور پیروی می‌کردند. حتی کیوس، پسر ارشد قباد، مزدکی بود. در سال ۵۲۸ م هنگام طرح مسأله‌ی جانشینی قباد مجلسی برای مباحثه‌ی مذهبی بین زرتشتیان و مزدکیان تشکیل شد که اسقف مسیحیان نیز در آن شرکت داشت، در نتیجه مزدکیان در بحث، مغلوب موبدان زرتشتی شدند، سربازانی که حضور داشتند به مزدکیان حمله کردند و تمامی حاضران از جمله مزدک را به قتل رساندند. با کشته شدن مزدک و شمار زیادی از مزدکیان که در تعداد آن‌ها بین مورخان اختلاف است و تا دوازده هزار نفر نیز گفته‌اند، آیین مزدکی از میان نرفت و پیروان این آیین تا مدت‌های مدید در خفا فعالیت داشتند، به‌خصوص در کرانه‌های دریای خزر یعنی گیلان، دیلمان، مازندران و گرگان که دور از تسلط پادشاهان ساسانی بودند (کریستن سن: ۴۶۰-۴۵۷).

ابن ندیم، مؤلف الفهرست با اتکا به مأخذ و منابعی که در اختیار داشته است چنین می‌نویسد: «مزدکیان در اطراف کوهستان میان آذربایجان، ارمنستان، شهرستان دیلم، همدان، دینور و همچنین اصفهان و اهواز پراکنده بودند. آن‌ها زرتشتیانی بودند که به مزدک پیوستند» (ابن ندیم: ۴۱۱).

۳.۲.۲. آیین مسیحیت

پادشاهان ساسانی نخست نسبت به دین مسیحیت که از اُدس به سرزمین‌های ایران راه می‌یافت بی‌تفاوت بودند و خطری از آن‌ها در خاک ایران احساس نمی‌کردند. مخالفت رومی‌ها با اعاده‌ی ولایات واکذار شده‌ی ایران در زمان نرسه، سبب تغییر سیاست شاپور نسبت به عیسوی‌ها شد. دولت ایران آن‌ها را دوستان باطنی روم می‌دانست و لذا آنان را به دادن مالیات سرانه‌ی سنگین مجبور می‌کرد. پس از آن دولت خواست که آن‌ها از مذهب خود برگرداند، مسیحیان در برابر این فرمان مقاومت کردند و دولت بر شدت و سختی خود افزود و دستور به خراب کردن کلیساها داد، این موضوع بیشتر خوشایند روحانیون زرتشتی شد، که بسیار متعصب بودند و هیچ دیانتی را در داخل کشور تحمل نمی‌کردند. نمونه‌ی آن نوشته‌ی کتیبه‌ی کرتیر در نقش رجب و کعبه‌ی زرتشت در نقش رستم است. این تعصب بیشتر علل سیاسی داشت. دین زرتشت تبلیغی نبود و روحانیون آن داعیه‌ی نجات و رستگاری همه‌ی انبای بشر را نداشتند، اما در داخل کشور مدعی تسلط تام و مطلق بودند و پیروان سایر ادیان را که رعیت ایران به شمار می‌آمدند، محل اطمینان قرار نمی‌دادند. خاصه اگر هم‌کیشان آن‌ها در یکی از ممالک خارجی دارای عظمتی بودند (کریستن‌سن: ۳۷۰-۳۵۴). در قرن اول میلادی دین مسیح در سوریه و آسیای صغیر منتشر شده بود که حدود سال ۱۰۰ میلادی گروه‌هایی از مسیحیان در شرق دجله یعنی اربل مسکن داشتند، ولی از انتشار این دین در نواحی مشرق ایران اطلاعات صحیحی در دست نداریم.

گسترش مسیحیت در ارمنستان و گرجستان آن آیین را به دیلمان نیز رساند. در گزارش‌های بازمانده از سال‌های بین سده‌ی دوم میلادی از

اوضاع مذهبی... تا ورود اسلام به گیلان / ۶۳

وجود زنان مسیحی در دیلمان در سال ۱۹۶ م یاد می‌شود، یا از دو نفر کشیش در دیلم و دو نفر دیگر در ری و طبرستان گزارش شده است، اسمانی (رابینو، ۱۳۷۴: ۲۵) نام کشیش‌های گیلان و دیلم را سابخال جسوس و کارداگ ذکر کرده است. ولی به نظر نمی‌رسد که آیین مسیحی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در مناطق گیلان داشته باشد.

هل رابینو اسامی تعدادی از مسیحیان گیلان را که پنجشنبه دوازدهم آوریل سال ۳۵۱ م در جنگ شاپور دوم با رومیان به سپاه ایران کمک کرده بودند، و به همراه دو زن و فرزندان شاه در کنار رود فرات به قتل رسیدند، آورده: «بریسکو، آبدیسو، سابور، ساناتروک، اومزد، ادارسابور، آلپید، آلتالاها، مکپها و دو زن به نام‌های آلمادار و فویه بنا به گزارش‌هایی که از سال ۵۵۳ میلادی شده، از گیلان و آمل در شمال ایران به عنوان اسقف‌نشین نسطوریان یاد شده است (مارکورات: ۲۳۷). در عصر خسرو اول (۵۴۴) و خسرو پرویز (۶۰۹) گزارش‌هایی از اسکان مسیحیان در جنوب دریای خزر شده است. در پی آن در اواخر سال‌های فرمانروایی ساسانیان یعنی سال‌های دهه‌ی سی سده‌ی هفتم میلادی شاهد تأسیس اسقف‌نشین‌های مسیحی در قفقاز و کرانه‌ی جنوبی دریای خزر هستیم (آلتهایم: ۱۸۰).

۴.۲.۲. آیین یهود در گیلان باستان

به دنبال فتح بابل به دست کوروش هخامنشی و آزادی قوم بنی‌اسرائیل برای نخستین‌بار یهودیان با ایرانیان آشنایی یافتند. بر اثر این آشنایی، چندین گونه‌باور از ایران وارد جهان یهودیت گشت؛ اعتقاد به روز آخرت و مسأله‌ی موعود آخرالزمان، عقیده به وجود شیطان که بعدها پس از پیدایش ادیان دیگر، از دین یهود به آن ادیان نیز راه یافت. از این روزگار،

یهودیان به همراه سپاهیان کوروش وارد سرزمین ایران شدند. آنچه از نوشته‌های مورخین قدیم برمی‌آید، یهودیان در چهار مرحله قبل از اسلام وارد ایران شدند:

۱. در زمان تیگلات پلاسر، شاه آشور (۷۴۱-۷۴۹ ق.م)؛

۲. در زمان شلمنصر پنجم (۷۲۲-۷۲۸ ق.م)؛

۳. در زمان بخت‌النصر، پادشاه بابل؛

۴. در سال ۷۹ م، در زمان تیتوس، امپراتور روم (مصطفوی: ۳۵).

از نگارش جغرافیانویسان قدیم برمی‌آید که اصفهان کنونی، بر ویرانه‌های شهرهای جی و یهودیه، بنا شده است و اصل و نسب بیشتر اهالی اصفهان، باید به مهاجران عهد قدیم رسیده باشد. اما این‌که یهودیان از چه زمانی وارد گیلان شدند، باید به گزارش یک خاخام یهودی اسپانیایی‌الاصل، موسوم به «بنیامین تودلا» که در ۱۱۵۹ - ۱۱۷۳ م از ساراگو به ایران سفر کرده، توجه کرد.

وی اغلب شهرهای یهودی‌نشین ایران را دید و آمار دقیقی از هم‌کیشان خود فراهم آورد که یکی از قدیمی‌ترین آمار موجود بعد از اسلام از جمعیت یهودیان ایران به شمار می‌رود. آنچه مهم به نظر می‌رسد، این است که پیروان دین یهود از گذشته در ایران بوده‌اند. بنابراین، بنیامین تودلا نمی‌توانسته این آمار را ارائه دهد. وی در ضمن اطلاعات خود، شرحی از سرزمین‌های مستقل یهودی‌نشین در ایران می‌دهد، از جمله می‌نویسد؛ در رودبار بیست‌هزار یهودی وجود داشته که تعداد بی‌شماری دانشمند و صاحبان اندیشه و همچنین شمار زیادی از خداوندان ثروت و مال در میان ایشان دیده شده است. در اینجا اعقاب بیست و پنج‌هزار یهودی وجود داشت که زمانی در اسارت شلمنصرشاه آشور به سر

می بردند. جمعیت های یهود در سرزمینی به مساحت بیست و پنج منزل در عماریه و گیلان به پادشاه ایران مالیات می پرداختند. به نظر می رسد یهودیانی که در گیلان ساکن گردیدند مربوط به مرحله ی چهارم مهاجرت یهودیان به ایران باشد. در این مرحله یهودیان در اطراف اصفهان کنونی جای گرفتند و بدین وسیله گروه های مختلف این دین از جانب جنوب غربی ایران وارد این کشور شدند و سپس در کردستان، ماد، ماوراء قفقاز و روسیه ی جنوبی بین رودهای ولگا و دن به مهاجران قبلی یعنی خزران پیوستند، سپس از این منطقه وارد کرانه های جنوبی دریای خزر گردیدند و کم و بیش تعدادی از آنها هنوز در گیلان زندگی می کنند.

تبرستان
www.tabarestan.info

اوضاع مذهبی گیلان از ورود اسلام تا عصر قاجاریه

۱.۳. اوضاع مذهبی گیلان هم‌زمان با ورود اسلام به گیلان

تصویر روشنی از اوضاع دینی و باورهای مردم در این دوره در دست نیست، اما با توجه به شواهد و گزارش‌های مورخان، می‌توان کم و بیش تحقیقاتی در این زمینه به عمل آورد. استخری که در قرن سوم و چهارم زندگی می‌کرد از وجود کافران در کوه‌های دیلم یاد می‌کند. او می‌نویسد: «[تا روزگار] حسن بن زید مردم طبرستان و دیلمان کافر بودند تا این روزگار قومی علویان در میان ایشان آمدند و عده‌ای مسلمان شدند...» (استخری: ۱۶۹). اطلاعات پراکنده‌ای از وجود ادیان دیگر نظیر یهودیت و مسیحیت در سرزمین گیلان و دیلمان وجود دارد (راینو، ۱۳۷۴: ۲۳).

نخستین آشنایی دیلمیان با اسلام در جنگ قادسیه رخ داد. در جریان آن که گروهی از سپاهیان دیلمی رستم فرخ‌زاد به سبب اختلاف با سردار ایرانی از او جدا شدند و به اعراب پیوستند. به روایت دینوری فرزندان این دسته از سربازان دیلمی بعدها در میان سربازان امام علی (ع) بودند (دینوری: ۱۳۲).

پیوستن این گروه از دیلمیان سبب شد تا دیلمیان در قرن اول هجری به سوی اسلام گرایش یابند. آن‌ها بارها قزوین و نواحی اطراف آن را که پایگاه اعراب برای تصرف گیلان و دیلمیان بود غارت و همیشه نیرویی آماده برای دفاع از آن حاضر کرده بودند (ابن‌اسفندیار: ۲۴۴؛ مهجوری: ۱۳۶).

پس از مقاومت سرسخت دیلمیان در برابر اعراب در بخش جنوبی، دیلمان و شرقی، چالوس، از سرعت فتوحات اعراب مسلمان به دیلمان و گیلان کاسته شد. با توجه به شرایط ایجاد شده، علویان و سایر مخالفان قدرت عباسی به این منطقه نیز چون پایگاه امنی برای اختفا می‌نگریستند. سال ۳۱ هـ ق / ۶۵۱ م عمر امپراتوری ساسانی با قتل یزدگرد سوم به پایان رسید و همه‌ی نقاط ایران به غیر از کرانه‌های جنوبی دریای خزر یعنی گیلان و طبرستان که با سرسختی در برابر اعراب مقاومت می‌کردند، به تصرف درآمد. شرایط طبیعی و اقلیمی نواحی کوهستانی ساحلی دریای خزر از عللی بود که مقاومت مردم در برابر اعراب را تسهیل می‌کرد. گیلان و نواحی کوهستانی دیلم و طبرستان یعنی مازندران و گرگان با کوه‌های مرتفع و جنگل‌های انبوه و گسترده، تقریباً از سایر نقاط ایران جدا بوده است. این مناطق از طریق دره‌ی منجیل با ری، قزوین و همدان و از طریق آستارا با آذربایجان و نقاط دیگر و از طریق فیروزکوه با خراسان و نواحی مشرق ایران در ارتباط دائم بود و شکست اعراب تنها به علت سختی راه‌های کوهستانی و انبوهی جنگل‌ها نبوده، زیرا لشکریان عرب در سایر نقاط نیز کوه‌ها و جنگل‌های بسیاری را درنوریده بودند. علت اساسی، روحیه خاص و دلاوری مردم این خطه بوده است که سابقه‌ی آن نیز به قرن‌ها قبل از اسلام می‌رسید. دیلمی‌ها همواره در طول تاریخ یکی از ارکان اصلی سپاهیان پیاده نظام را تشکیل می‌دادند.

مورخان صدر اسلام و محققانی که در تاریخ ایران باستان تحقیق کرده‌اند، هم عقیده‌اند که دیلمیان مردمی دلیر و بی‌باک و جنگجو بودند، در پیش از اسلام به خصوص عهد ساسانیان مستقل و آزاد می‌زیسته‌اند. آن‌ها کمتر زیر فرمان حکمرانان و پادشاهان بودند و هرگز حاضر به

اوضاع مذهبی... از ورود اسلام تا عصر قاجار / ۶۹

پرداخت باج و خراج به آن‌ها نبودند و تا اواسط قرن سوم یعنی بیش از ۲۵۰ سال نبردهای خونینی بین دیلمیان و مازندرانی‌ها با لشکریان عرب جریان داشت. به طوری که هر کس از جانب خلفا به حکومت جبال یا عراق عجم گمارده می‌شد، مهم‌ترین وظیفه‌اش جنگ با دیلمیان و جلوگیری از تاخت و تاز آن‌ها بود.

نخستین جنگ بین دیلمیان و اعراب در سال ۲۲۰ هجری زمان عمر بن الخطاب رخ داد، که مردم دیلم از کوهستان‌های خود پایین آمدند و در دشتی بین قزوین و همدان، موسوم به واجرود با پیش‌قراولان عرب به جنگ پرداختند. پس از آن نیز جنگ‌ها و برخوردهای متعددی بین کوه‌نشینان دیلم و گیلان و حکام عرب رخ داد. بررسی تاریخ ولایات کناره‌های دریای خزر نشان می‌دهد، در سرتاسر دوره‌ی خلافت بنی‌امیه، جنگجویان دیلم هر سال یک یا چندبار به قزوین حمله می‌کردند. زیرا این شهر مرکز استحکامات نظامی بنی‌امیه بر ضد دیلمیان بود. در دوران خلافت بنی‌عباس نیز این حملات ادامه داشت. طبرستان در حدود سال ۱۴۴ هـ به دست اعراب فتح شد و حکمرانان و حکام مسلمانی که بیشتر در آمل اقامت داشتند، بر قسمت مهمی از طبرستان فرمان می‌راندند؛ اما ساکنان کوه‌های طبرستان به قبول سلطه‌ی اعراب تن در نمی‌دادند. برای همین، مؤلف مسالک و الممالک می‌نویسد: «... تا روزگار حسن، رضی‌الله‌عنه مردمان طبرستان و دیلمان کافر بودند. تا این روزگار قومی علویان در میان ایشان آمدند و بهری مسلمان شدند و گویند که در کوه‌های دیلمان هنوز کافران هستند...» (استخری: ۱۶۹).

در شرق و غرب کوه‌های طبرستان و مناطق اطراف آن دو خاندان ایرانی که نسب خود را به ساسانیان می‌رساندند، حکومت می‌کردند.

یکی شروین، از دودمان باوند که هنگام فرار یزدگرد به طبرستان پناه برده و دیگر دودمان قارنوند و جانشینان او که به خود گیل گیلان و اسپهبدان خراسان لقب داده بود. این دو فرمانروای نواحی کوهستانی اغلب با خلفا در جنگ و ستیز بودند و گاه نیز با آنها به مدارا می‌پرداختند و قرارداد عدم تعرض می‌بستند. مؤلف سنی ملوک الارض و الانبیاء می‌نویسد؛ بعد از سال ۱۴۴ هـ طبرستان مدت ۱۶۰ سال و ۲ ماه و ۲۱ روز به دست امرای عباسی بود تا حسن بن زید با یاران خود که از دیلمان بودند، طبرستان را فتح کرد. و مدت ۱۹ سال و ۸ ماه و ۶ روز بر این سرزمین فرمان راند و پس از آن چشم از جهان فرو بست.

در این مدت گروه کثیری از مردم طبرستان به آیین اسلام گرویدند. ولی ساکنان گیلان بر دین آبا و اجدادی خود یعنی زرتشتی و ادیان دیگر باقی بودند. نفوذ مسلمانان در طبرستان موجب شد که برخی از مردم گیلان مخصوصاً ساکنان نقاط مرکزی گیلان - طبرستان با افکار اسلامی آشنا شوند و تعدادی نیز از روی عقیده و ایمان به دین اسلام پیوندند ولی تعداد آنها قابل توجه نبود و در اقلیت زندگی می‌کردند، دعوت گسترده‌ی علویان در قرن چهارم هجری زمینه‌های تغییر مذهبی از دین زرتشتی و دیگر باورها را به اسلام فراهم آورد.

علویان در چند مرحله به دیلم مهاجرت کردند، در مرحله‌ی اول دسته‌ای از علویان به دنبال ولایتعهدی امام رضا (ع) در خراسان برای پیوستن به او به سوی خراسان رهسپار شدند، اما پس از آگاهی از شهادت ایشان وقتی به ری و قومس (سمنان) رسیدند، برای حفظ جان خود به دیلمستان پناه بردند. برخی در دیلمان به شهادت رسیدند و عده‌ای در آنجا به تبلیغ دین و آیین خود پرداختند (آملی: ۸۴؛ مرعشی، ۱۳۴۷: ۱۲۷). این گروه نخستین

علویانی بودند که به دیلمان و گیلان راه یافتند. یکی از نخستین علویانی که توانست با دیلمیان ارتباط برقرار نماید، یحیی بن عبدالله علوی (۱۷۶ هـ ق)، از اعقاب امام حسن (ع) بود. یحیی با همکاری دیلمیان علیه دستگاه خلافت هارون الرشید قیام کرد، اما سرکوب شد. کشته شدن او موجب گشت تا نفوذ علویان به دیلمان و گیلان به کندی صورت پذیرد و حتی تا مدت‌ها متوقف شود^۱ (آملی: ۷۵). از علویان مشهور دیگر که توانست در بین دیلمیان و گیلانیان طرفدارانی جمع کند، سید جلال‌الدین اشرف بود. او یکی از برادران معروف امام رضا (ع) بود که پس از شهادت ایشان برای تبلیغ آیین اسلام وارد گیلان شد و در گیلان و دیلمان گروهی به او پیوستند. او در طی نزدیک به بیست سال توانست آیین تشیع را در میان مردم منطقه تبلیغ نماید، اما دشمنان زیادی داشت و مدام در حال جنگ با آنها بود و در طی یکی از جنگ‌ها به قتل رسید^۲ (طبری: ۶۰۳۶).

۱. رسول جعفریان در کتاب تشیع در ایران درباره‌ی قیام یحیی در دیلم می‌نویسد: حرکت یحیی اولین قیام شیعی در دیلم بود و سرآغاز مهاجرت سادات در این دیار که بعدها پیش از هفتصد سال بر آن حکمرانی کردند. رفتن علویان و سایر مخالفان دولت عباسی به این منطقه، می‌توانست به نحوی به معنای استفاده و بهره‌برداری از این اختلافات باشد. قیام یحیی نشان می‌دهد که منطقه‌ی دیلم از نظر جغرافیایی می‌توانست برای یک نهضت شیعی، آمادگی داشته باشد. کمتر از هفتادسال پس از یحیی این تجربه با موفقیت انجام گرفت (ج ۱، ۲۳۳).

۲. محمدحسین طباطبایی درباره‌ی چگونگی ایجاد تشیع بر این باور است که آغاز پیدایش شیعه، که برای اولین بار به شیعه‌ی علی (ع) معروف شدند همان زمان پیغمبر اکرم باید دانست و جریان ظهور و پیشرفت دعوت اسلامی در بیست و سه سال زمان بعثت موجبات زیادی دربرداشت که طبعاً پیدایش چنین جمعیتی را در میان یاران پیغمبر اکرم ایجاب می‌کرد. بنابراین هواخواهان و پیروان علی (ع) نظر به مقام و منزلتی که آن حضرت پیش پیغمبر و صحابه و مسلمانان داشت مسلم می‌داشتند که خلافت و مرجعیت پس از رحلت پیغمبر از آن علی (ع) است.

مهم‌ترین عامل عدم موفقیت سیدجلال‌الدین اشرف و دیگر علویان تا نیمه‌ی دوم قرن سوم این بود که اکثریت مردم دیلمان و گیلان آیین او را قبول نکردند، زیرا در این زمان بیشتر مردم پیرو آیین اجدادی خود بودند. افزایش ورود علویان به دیلمان و آشنایی مردم با آن‌ها سبب شد تا بعدها مردم نسبت به آن‌ها نظر مساعدتری داشته باشند. روند مهاجرت علویان در دوره‌ی خلافت متوکل عباسی بیشتر شد، این خلیفه‌ی عباسی به شدت با شیعیان مخالفت می‌ورزید و حتی مقبره‌ی امام حسین (ع) را در سال ۲۲۶ ه‍.ق تخریب کرد. علویان برای فرار از دست او و مأمورانش به مناطق امن‌تری چون گیلان و دیلمان پناه بردند. این موج‌های جدید جمعیتی و تبلیغاتی شیعی تأثیر زیادی برای علویان داشت، زیرا آن‌ها پس از استقرار در گیلان، دیلمان و طبرستان زمینه‌ی لازم را برای قیام حسن بن زید در سال ۲۵۰ ه‍.ق آماده کردند. ابن اسفندیار مقارن قیام حسن بن زید درباره‌ی کثرت علویان که از عراق به او رو می‌آوردند می‌نویسد: «... در این وقت به عدد اوراق اشجار سادات علویه و بنی‌هاشم از حجاز و اطراف شام و عراق به خدمت او رسیدند و او در حق همه مبرت و مکرمت کرد» (ابن اسفندیار: ۲۳۴).

زمینه‌های این مهاجرت از قرن دوم آغاز شده بود و به محض آغاز قیام علویان در طبرستان و دیلمان، علویان با فراغ‌خاطر به این مناطق مهاجرت نمودند. پیروان تشیع امامی در قرن سوم ه‍.ق در تقیه زندگی می‌کردند. در این عصر قیام‌های شیعی گوشه و کنار قلمرو اسلامی علیه خلافت عباسی را رهبران زیدیه صورت می‌دادند، زیرا آن‌ها معتقد بودند امام واقعی کسی است که با شمشیر قیام نماید.

۲.۳. نقش دیلمیان در قیام علویان و ترویج مذهب تشیع

هرچند خلفا با تکیه بر نیروی نظامی و وابستگی خاندان‌ها و امیران محلی قدرت را در دست داشتند و تمام قیام‌های علوی را تا قرن سوم به شدت سرکوب نمودند، اما نفوذ و قدرت خلیفه در شمال ایران، به‌ویژه در گیلان و دیلمان راه به جایی نمی‌برد. مخالفان خلیفه که بیشتر علوی بودند، به این مناطق مهاجرت نمودند و اندک‌اندک زمینه را برای قیام علیه خلافت و در نهایت سرنگونی آن مهیا ساختند. علویان در طبرستان و دیلمان آماده‌ی مشارکت در هر قیام ضد خلافت بودند.

در سال ۲۵۰ ه‍.ق عمال طاهری، محمد بن اوس و پسرش به اذیت و آزار مردم کلار و چالوس پرداختند و کار تعدی را به جایی رساندند که از مردم در سال سه‌بار مالیات می‌گرفتند. بسیاری از مردم منطقه املاک خود را فروختند و مجبور به ترک خانمان خود شدند (همان: ۲۲۴). مردم که از شدت ظلم و ستم آن‌ها به خشم آمدند، علیه مباشران حکومت طاهری قیام نمودند. دو برادر کلاری به نام‌های محمد و جعفر رهبر قیام شدند، در مرحله‌ی اول قیام، آن‌ها به موفقیت‌هایی دست یافتند. کلار در سرحد دیلم و طبرستان واقع بود. از این‌رو دیلمیان نیز به آن‌ها پیوستند، رهبران شورش برای موفقیت قیام خود به این نتیجه رسیدند که از علویان برای تکمیل کامیابی‌های خود دعوت نمایند. بنابراین از حسن بن زید که در ری زندگی می‌کرد برای رهبری قیام دعوت نمودند (ابن‌اثیر: ۲۹۷). در رمضان ۲۵۰ ه‍.ق حسن بن زید وارد چالوس شد و مردم با او به متابعت از کتاب خدا و سنت رسول‌الله و اقامه‌ی امر به معروف و نهی از منکر بیعت کردند (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۳۱). حسن بن زید در زمان کوتاهی توانست گماشتگان طاهری را از سرزمین طبرستان بیرون براند (ابن‌فقیه: ۱۵۹-۱۵۷). با توجه به

ماهیت قیام حسن بن زید که ضد خلافت عباسی بود، سرداران دیلم و اسپهبدان جبال به او پیوستند. مادلونگ می‌نویسد: اگر چند دیلمان و پادشاهان آن همواره متحدان قابل اعتمادی برای شاهان علوی نبودند، اما با ارزش‌ترین آن‌ها بودند. پادشاهان دیلمی چندین بار در پناه دادن به علویان و کمک به آن‌ها در پس‌گرفتن قلمرو از دست رفته‌شان، آن‌ها را نجات داده بودند (فرای، ۱۳۷۲: ۱۸۱). هرچند پادشاهان دیلم نظیر جستانیان براساس منافع خود با علویان همکاری نمودند، اما پیوستن خیل کثیری از مردم گیل و دیلم سبب آشنایی آن‌ها با تشیع و مبانی فکری علویان شده بود و در نهایت روند تغییر مذهب از آیین زرتشتی و آیین‌های آریایی به تشیع فراهم شد. حسن بن زید پس از این‌که توانست عمال طاهری را از سرزمین طبرستان بیرون براند به داعی کبیر معروف شد (ابن اثیر: ۲۵۹). داعی کبیر گرچه در طبرستان قیام نمود، اما هسته‌ی اصلی سپاهیان او دیلمی بودند. بخشی از این سپاهیان را فرمانروای جستانی و هسودان برای کمک به او فرستاده بود و بخشی دیگر دیلمیانی بودند که به قصد کمک به نبرد با عمال خلیفه و حکومت طاهری به او پیوستند، تعداد آن‌ها چهارهزار نفر تخمین زده می‌شود. پیوستن این عده به حسن بن زید نشان می‌دهد که این افراد پیش از قیام حسن بن زید با اندیشه‌های تشیع زیدی و ماهیت قیام او آشنا و حاضر بودند برای تحقق تشیع زیدی در دیلمان و طبرستان و شکست خلیفه با او همکاری نمایند. این افراد نقش زیادی در جنگ‌های «لاویج‌رود» و نبرد «ساری» داشتند و در پیروزی نهایی او کمک‌های زیادی نمودند (همان: ۲۴۳).

داعی در مناطق فتح شده دستور داد تا همه بر وفق مذهب شیعه‌ی زیدیه در اذان نماز «حی علی خیرالعمل» گویند و برای نماز صبح قنوت

واجب دانند و در نماز میت پنج تکبیر بخوانند. وی همچنین بر وفق اعتقاد معتزله که مذهب زیدیه هم با آن توافق داشت، در مبارزه با قول سنت که کلام الله را غیر مخلوق می دانستند، سخت گیری هایی به عمل آورد (ابن اسفندیار: ۲۳۵-۲۳۰).

فرمانروایان دیلمی نظیر جستانیان و اسپهبد خورشید در مرحله ی اول نبرد حسن بن زید به جهت عقیده ی ضد عرب و بیگانه ستیزی خود با او به همکاری برخاستند، اما از نظر مذهبی مشخص نیست تا چه اندازه به آیین اسلام و مذهب حسن بن زید اعتقاد داشتند. با توجه به اینکه روابط فرمانروایان دیلمی با حسن بن زید براساس مصالح و منافع حکومتی آنها صورت می گرفت، می توان به این نتیجه رسید که آنها تا این زمان - نیمه ی قرن سوم هج - هنوز بر آیین سابق اجدادی خود پایدار بودند. تنها برخی از دیلمیان به دلیل تبلیغات اندکی که علویان در شرق گیلان از سفیدرود تا چالوس انجام می دادند، به این آیین گرایش یافتند. سایر سربازان دیلمی به جهت مهارتشان در جنگ که در جهان اسلام معروف بودند، به کار نبرد گماشته می شدند. روابط سلیمان بن عبدالله طاهری با حاکمان دیلمی که سعی می کرد آنها را از دور حسن بن زید پراکنده نماید، نشان دهنده ی پیمان سست و غیر عقیدتی آنها با علویان است. چون کار بر سلیمان بن عبدالله طاهری سخت شد، مصمم شد دیلمیان را از حسن بن زید دور کند. بنابراین نامه ای به همراه هفت هزار دینار و زر و جامه های گران از راه دریا به سوی سفیدرود ارسال کرد تا به دست فرمانروای دیلم که از او تحت عنوان خورشید یاد شده است، قرار گیرد و او میان دیلمیان تقسیم نماید، اما به جهت وزش باد مخالف، کشتی به جای سفیدرود به رود چالوس رسید و هدایا را عاملان حسن بن زید توقیف کردند. حسن بن زید

اوج قدرت علویان به رهبری حسن بن زید محسوب می‌شود، چنان‌که ابن اسفندیار در این باره می‌نویسد: «... در این وقت به عدد اوراق اشجار، سادات علویه بنی‌هاشم از حجاز و اطراف شام و عراق به خدمت او رسیدند و او در حق همه مبرت و مکرمت کرد...» (همان: ۲۴۴).

در این زمان که آوازه‌ی قدرت علویان در جهان اسلام پیچید، سادات به او رو آوردند و حسن بن زید از آمدن آن‌ها خوشحال شد، آن‌ها را در سراسر خاک دیلمان و گیلان پراکنده نمود تا بذرتشیع زیدی را پخش کند و زمینه را برای تغییر مذهب و در نهایت تحکیم قدرت علویان فراهم نماید. این سیاست تأثیر زیادی بر جریان فکری و عقیدتی علویان داشت و تا نیم‌قرن بعد اکثریت جمعیت گیل و دیلم به این مذهب روی آوردند.

گرچه روابط حسن بن زید با فرمانروایان دیلمی بر اساس منافع حکومتی‌شان بنا شده بود، اما مردم دیلمان پس از مدتی به جهت نوع حکومت او که توأم با عدالت بود به او گرایش یافتند و در برخی از جنگ‌ها که به شکست او منجر می‌شد، کمک‌های زیادی به او نمودند. پس از شکست حسن بن زید از یعقوب و فرار او به دیلمان، اهالی شیروود هزار دیلمان کمک‌های زیادی به او نمودند و جلودار سپاه یعقوب را شکست دادند و یعقوب را از این منطقه بیرون راندند (ابن‌اثیر: ۱۱۲۵؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۳۶-۱۳۵). حمایت بی‌دریغ اهالی شیروود هزار دیلمان نشان‌دهنده‌ی گرایش معنوی آن‌ها به حسن بن زید بود زیرا آن‌ها حاضر نبودند با وجود تسلط یعقوب بر طبرستان، حسن بن زید را به او تحویل دهند و به حمایتش پرداختند. این همکاری در عصر حسن بن زید علوی بسیار پررنگ‌تر از گذشته می‌شود. حسن بن زید در سال ۲۷۰ ه‍.ق در حالی که پایه‌های حکومت تشیع زیدی را در شرق دیلمان و طبرستان مستحکم

نموده بود از دنیا رفت و برادرش، محمد بن زید به فرمانروایی دولت علویان در طبرستان رسید (آملی: ۷۲-۷۳).

۳.۳. جانشینان حسن بن زید و ترویج تشیع در گیلان و دیلمان

محمد بن زید در دوره‌ی امارت خود عموماً در جنگ‌های داخلی و محلی درگیر بود، و کمتر فرصت تبلیغ مذهب تشیع در گیلان را داشت. روابط وی با دیلمیان بیشتر در امور نظامی بود. مهم‌ترین پیشامدی که سبب شد او مانند برادرش از دیلمیان استمداد نماید، هجوم رافع بن هرثمه در سال ۲۷۷ ه‍.ق به قلمرو او بود، وی به دلیل عدم توانایی مقابله به دیلم گریخت. دیلمیان به همراهی پسر وهسودان دیلمی به او کمک نمودند تا قلمرو از دست رفته‌ی خود را بازباید (ابن اسفندیار: ۲۵۳). همان‌طور که اشاره شد در عصر محمد بن زید گزارشی از فعالیت‌ها و تبلیغات مذهبی او در گیلان و دیلمان ارائه نشده است. علت این امر اشتغال دائم داعی علوی به جنگ‌های مداوم با مدعیان قدرت بوده است. اما با توجه به این‌که ابومحمد حسن بن علی، مشهور به ناصرالاطروش در دیلمان به تبلیغ مذهب زیدی مشغول بود نشان می‌دهد که زیدیان در این زمان با حرارت تمام مشغول گسترش دعوت در دیلمان بودند. پس از کشته شدن محمد بن زید در سال ۲۸۷ ه‍.ق به دست سپاه سامانی، طبرستان به مدت چهارده سال تا سال ۳۰۱ ه‍.ق در اختیار سامانیان بود (همان: ۲۵۹-۲۵۷). این مسأله سبب شد تا علویان برای فرار از دست سامانیان به گیلان و دیلمان بگریزند. معروف‌ترین چهره‌ی علوی در این زمان ناصر کبیر بود که از سال ۲۸۷ تا ۳۰۱ ه‍.ق در هوسم (رودسر) اقامت گزید.

او طی اقامت طولانی خود در هوسم و دیلمان به نشر اسلام مبادرت ورزید و هوسم را پایگاه عقیدتی مذهب تشیع زیدی کرد، وی همچنین مسجد بزرگی در اشکور بنا و اداره‌ی آن منطقه را از طریق داعیان خود هدایت کرد. وی در این مدت توانست مردم را با اسلام آشنا و آن‌ها را به دین اسلام دعوت نماید. هرچند دغدغه‌های مذهبی مانع توجه او به مسائل سیاسی نبود و هر از گاهی به طبرستان به همراه نوکیشان دیلمی هجوم می‌برد، اما پس از شکست دوباره به هوسم باز می‌گشت. اهتمام او در تبلیغ مذهب زیدی سبب شد تا پیروان او به ناصریه معروف شوند. مهم‌ترین اقدام ناصر در برخورد با دیلمیان جنگجو و متمرّد دعوت آن‌ها به مبارزه با خلافت و ستیز با عباسیان بود. این گرایش فکری بعدها در نحوه‌ی نگرش آل‌بویه با خلافت کاملاً آشکار است. ناصر پس از این‌که توانست تعداد زیادی از دیلمیان را به سوی خود جلب کند و سربازان وفادار شیعی دیلمی به دست آورد، آماده‌ی مبارزه با سامانیان شد (مرعشی، ۱۳۴۹: ۳۸-۳۷). ابن اسفندیار گزارش می‌دهد که ناصر کبیر به همراهی سپاهیان گیل و دیلم به سوی طبرستان حرکت کرد و توانست سامانیان را در سال ۳۰۱ ه‍.ق از طبرستان بیرون نماید (ابن اسفندیار: ۲۷۰). ظهیرالدین مرعشی می‌نویسد در این زمان اهالی گیلان و دیلمان را به استخلاص طبرستان ترغیب نمودند (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۶۷). نبرد اخیر ناصر کبیر با سایر نبردهای علویان بسیار متفاوت است. پیش از او دیلمیان که به علویان کمک می‌کردند اعتقاد چندانی به رهبران علوی نداشتند در حالی که سپاهیان گیل و دیلم ناصر بیشتر از کسانی بودند که او به دین اسلام و مذهب زیدی دعوت کرده بود. از این‌رو نبرد آن‌ها جنبه‌ی عقیدتی و مذهبی داشت، همراهی بخش بزرگی از گیل و دیلم سبب شد تا پادشاهان

جستانی که رابطی خود را با علویان قطع کرده بودند به سوی او گرایش یابند^۱ (آملی: ۷۶؛ ابن اسفندیار: ۲۷۰-۲۶۹). ناصر پس از تصرف مجدد طبرستان به گیلان و دیلمان توجه ویژه‌ای نشان داد و در اواخر عمر علاوه بر اداره‌ی حکومت و نواحی تحت فرمان خود، به تعلیمات و تبلیغات مذهبی اشتغال داشت. وی در سال ۳۰۴ ه‍.ق درگذشت (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۹۲). ناصر کبیر علاوه بر این که خود تلاش‌های زیادی در میان مردم گیل و دیلم برای دعوت مردم به اسلام انجام داد، حسین بن قاسم را که بعدها به داعی صغیر مشهور شد به گیلان و دیلمان فرستاد تا علاوه بر تهیه‌ی سپاه برای او به تبلیغ میان مردم گیل و دیلم بپردازد. ناصر کبیر او را جانشین خود در گیلان و دیلمان نمود و بر دیگر فرزندان خود مقدم شمرد. بنا بر دستور ناصر کبیر او می‌بایست مردم آنجا را تسلی می‌داد و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود (همان: ۱۴۶). ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان، رویان و مازندران اشاره می‌کند که فرزند ناصر کبیر، ابوالحسین احمد «امامی مذهب» است (همان: ۱۴۶ و ۱۵۰).

۱. رفتار حسن بن زید با دیلمیان همواره یکسان نبود. او در جنگ‌هایی که علیه کفار انجام می‌داد و غنایمی که به دست می‌آورد سهم زیادی را به دیلمیان اختصاص می‌داد اما هنگامی که برخی از دیلمیان سر به شورش نهادند ابتدا آن‌ها را دعوت به آرامش نمود و هنگامی که نپذیرفتند، آن‌ها را دستگیر نمود و سپس دست و پای یک‌هزار نفر از آن‌ها را قطع نمود؟! محمدعلی گیلک درباره‌ی انگیزه و علل دخالت دیلمیان در این زمینه می‌نویسد: با این که علویان در طبرستان خروج کرده بودند یاری عمده ایشان را دیلمیان می‌کردند و هرگاه یکی از ایشان ناچار به دیلمیان پناه می‌برد از او نگهداری و پشتیبانی می‌نمودند. دیلمیان هرچند در همکاری و همدستی با علویان به نتیجه دلخواه خود نرسیدند و نتوانستند خلافت عباسی را به دست علویان برانند و ولی به آرزوی اصلی خود که آزادی ایران از دست تازیان بود کامیاب شدند (گیلک، شیخ زاهد گیلانی، بی‌تا، بی‌نا).

با توجه به این که این فرد در عصر حاکمیت حسن بن قاسم به همراه برادر خود، ابوالقاسم جعفر مدت ها در گیلان به سر می برد و از جنگجویان دیلمی و گیلانی برای مبارزه با حسن بن قاسم استفاده می کرد، مشخص نیست به تبلیغ آیین تشیع امامی پرداخت یا زیدی. در آثار تاریخ محلی نظیر تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، تاریخ رویان اولیاءالله آملی و ظهیرالدین مرعشی، اشاره ای به تعصب مذهبی علویان نشده است. حسن بن زید حتی در جشن های ملی و کهن ایرانی نظیر مهرگان شرکت داشت و با برگزاری آن ها مخالفتی نکرد^۱ (ابن اسفندیار: ۲۷۲). با این حال از تشکیلات و سازمان مذهبی و همچنین تبلیغ مذهب تشیع امامی در این دوره مطالب عمده ای به چشم نمی خورد. با توجه به این که برخی از فرزندان ناصر کبیر به جهت مخالفت با وی به گیلان مهاجرت نمودند و به همراهی جنگجویان گیل و دیلم بارها به قلمرو او حمله کردند، مساعدت این سپاهیان نشان دهنده ی موقعیت ممتاز سیاسی و مذهبی تشیع در گیلان و دیلمان است. همچنین این مسأله روشن می کند که مردم این مناطق به طریقت آن ها جذب شده بودند (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۵۲-۱۵۱). حکومت علویان به دلیل جنگ های مداوم با مدعیان قدرت نظیر طاهریان، سامانیان و خلافت و دیگر رقبای محلی تضعیف شده بود، به ویژه پس از ناصر کبیر نزاع فرزندان او بر سر قدرت مذهبی و سیاسی آن ها را زیر سؤال برد و تضعیف نمود. علویان نتوانستند در جنگ با سامانیان که مورد حمایت خلافت سنی مذهب بود و از سوی دیگر جنگ با آنان را به عنوان جهاد

۱. به گزارش ابن اسفندیار، حسن بن زید جشن مهرگان را با شکوه تمام برگزار کرد (همان: ۲۷۲).

می‌نگریستند، مقاومت نمایند و سرانجام با کشته شدن او در سال ۳۱۶ هـ ق دوره‌ی حکومت علویان بزرگ به پایان رسید (مسعودی: ۷۴۲).

۴.۳. اوضاع مذهبی گیلان مقارن تشکیل حکومت آل‌بویه

در دوران پایانی حاکمیت علویان سرداران بزرگی از گیل و دیلم به آن‌ها پیوستند. این سرداران بعدها مؤسس سلسله‌ی زیاری شدند و پس از آن از درون حکومت زیاری، آل‌بویه برخاستند. مرداویج و ماکان بن کاکی از جمله‌ی آن‌هاست. هرچند مرداویج پیرو مذهب زیدی نبود و بعدها به سردار سامانی، اسفار پیوست، اما بیشتر جنگجویانش دیلمی و زیدی مذهب بودند، زیرا برخی از فرماندهان مرداویج، برادران بویه بودند که تمایلات شیعه‌ی زیدی داشتند. این مسأله نشان‌دهنده‌ی نفوذ عقاید علویان در بین دیلمیان و گیلانیان بود (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۵۲-۱۵۱).

پس از سقوط علویان یکی از نوادگان ناصر کبیر، به نام کیاابوالحسن المؤید بالله در سال ۳۸۰ هـ ق در دیلمان قیام نمود و به تبلیغ و دعوت مذهب زیدی در آن سامان پرداخت، اما به سرعت سرکوب شد. المؤید بالله پس از آزادی، مجدداً در گیلان و دیلمان به تبلیغ آیین زیدی پرداخت. ابن اسفندیار درباره‌ی میزان تأثیر او می‌نویسد: «... مردم آن نواحی (لنگا) جمله بر مذهب او و سایر دیالم هم‌چنین...» (ابن اسفندیار: ۱۹۱).

ظهیرالدین مرعشی نیز می‌نویسد: «از زمانی که الشایر بالله در گیلان درگذشت سیدی تا هنگام خروج سیدایید [سید قوم‌الدین مرعشی] خروج نکرد» (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۵۶-۱۵۵).

علویان با تبلیغات مذهبی تشیع زیدی که در گیلان انجام دادند، زمینه را برای ظهور سیاسی و مذهبی آل‌بویه آماده نمودند. برخی بر این

اوضاع مذهبی... از ورود اسلام تا عصر قاجار / ۸۳

عقیده‌اند که فرمانروایان آل‌بویه مورد حمایت علویان زیدی بوده‌اند به‌طوری که هنگام حمله‌ی معزالدوله به عراق پسر داعی صغیر در سپاه او بود (حقیقت: ۱۳۲)، فعالیت مذهبی علویان در گیلان و دیلمان از چشم سیاحان و جغرافی‌نگاران قرن چهارم ه‍.ق هم‌زمان با آل‌بویه دور نماند. استخری درباره‌ی مذهب مردم گیلان در قرن چهارم ه‍.ق می‌نویسد، تا پیش از حسن بن زید مردم دیلمان کافر بودند و با این‌که به دلیل فعالیت علویان مسلمان شدند، اما در کوه‌های دیلمان هنوز پیروان ادیان و مذاهب دیگر وجود دارند (استخری: ۱۶۹).

نفوذ علویان و تغییر مذهب مردم گیلان و دیلمان تنها منحصر به سرزمین‌های شرق سفیدرود می‌شد. در سرزمین‌های غرب سفیدرود (بیه‌پس) به دلیل واقع شدن سفیدرود و عدم نفوذ علویان تشیع زیدی راه نیافت، از این‌رو مذهب مردم غرب سفیدرود پس از گرایش به اسلام تسنن شد. آن‌ها تا به قدرت رسیدن صفویه در مذهب خود باقی ماندند (مقدسی: ۵۳۹).

۵.۳. اوضاع مذهبی گیلان از قرن پنجم تا روی کار آمدن آل‌کیا

در طی قرون سوم و چهارم ه‍.ق مردم دیلم و گیلان پس از تلاش‌های علویان بزرگ، به‌ویژه ناصر کبیر و جانشینان او به دین اسلام و مذهب زیدی روی آوردند. سقوط دولت علویان مانع رشد و گسترش مذهب زیدی در بین دیلمیان نشد، زیرا بازماندگان دولت زیدی به نام «مؤیدیان» پس از عدم موفقیت در عرصه‌ی سیاسی به تبلیغ در آیین زیدی روی آوردند. آیین زیدی در طی قرون پنجم تا دهم ه‍.ق مهم‌ترین مذهب مردم گیلان شرقی محسوب می‌شد. این آیین تا زمان به قدرت رسیدن آل‌کیا

مورد پذیرش مردم و حاکمان محلی قرار گرفته بود. اما به قدرت رسیدن آل‌کیا سبب سیاسی شدن مذهب زیدی در گیلان شرقی شد. مهم‌ترین نماینده‌ی مذهب زیدی پیش از به قدرت رسیدن آل‌کیا در گیلان، یکی از بازماندگان خاندان «مؤیدی»، سید رکابزن کیا حسینی بود. او پس از چند قرن فترت سیاسی و مذهبی علویان به قدرت رسید، اما اوج قدرت وی مصادف با قدرت‌گیری آل‌کیا به رهبری سیدعلی کیا شد. بنابراین او نتوانست در برابر دودمان آل‌کیا که مدعی سیاسی و مذهبی بودند، مقاومت نماید (لاهیجی: ۶۳۸-۶۳۷).

۶.۳. عقاید و آراء زیدیه

به تمامی گروه‌ها و فرقه‌هایی که قائل به امامت بلافصل حضرت علی (ع) پس از پیامبر هستند و معتقدند امامت از خاندان او خارج نمی‌شود، شیعه امامی گفته می‌شود. زیدیه فرقه‌ای از تشیع محسوب می‌شود که پس از درگذشت امام علی بن حسین (ع) - امام چهارم - فرزند او زید بن علی (ع) را به امامت پذیرفتند. آن‌ها امامت امام محمد بن باقر (ع) را جایز ندانستند و معتقد بودند که امامت گرچه منحصرأ در اولاد فاطمه (س) است، ولی از اولاد او کسی که شجاع باشد و «قیام سیف» نماید و مردم را به سوی خود جلب کند، امام واقعی است (نوبختی: ۱۷؛ شهرستانی: ۱۵۳).

زیدیه پیوند نزدیکی با معتزله دارند، زیرا زید بن علی بن حسین (ع) شاگرد واصل بن عطاء - پیشوای فرقه‌ی معتزله - بود. از این رو زیدیه و پیروان او به اعتزال معروف شدند. این گروه به لعن و نفرین ابوبکر، عمر و عثمان قائل نیستند و امامت مفضول را با وجود فاضل جایز می‌دانند. شیعیان کوفه چون او را مخالف لعن شیخین دیدند او را ترک نمودند و از

اوضاع مذهبی... از ورود اسلام تا عصر قاجار / ۸۵

این رو پیروان زیدیه به «رافضه» (ترک کننده) معروف شدند (شهرستانی: ۱۵۵؛ الشیبی: ۳۱-۳۲؛ حقیقت: ۱). این گروه همان طور که آورده شد، به دلیل خروج زید، او را مهدی موعود (عج) نامیدند. آن ها در اصول معتزلی، اما در فروع حنفی باقی ماندند و با آن که به برتری علی (ع) اعتراف می کردند، مصلحت مسلمانان را در آن دیدند که کار خلافت را به ابوبکر بپارند. شهرستانی عامل اختلاف زید و امام محمدباقر (ع) را دیدگاه «قدری» زید و پیروی او از واصل بن عطاء و همچنین اعتقاد او به «قیام به سیف» می داند (شهرستانی: ۲۵۲؛ نوبختی: ۱۱۷؛ طباطبائی: ۶۳-۶۲). اختلاف این دو برادر بسیار اساسی بود، برای این که زید به برادرش اعتراض می کرد که امام سجاد (ع) امام نبود، زیرا هرگز خروج نکرد و در راه دین شمشیر نزد (شهرستانی: ۲۵۲). این فرقه از دیگر فرق شیعه به سنت و جماعت نزدیک تر است.

پس از درگذشت امام علی بن حسین (ع) در سال ۹۴ یا ۹۵ هـ ق برخی از شیعیان از اشتغال مستمر امام پنجم - امام محمدباقر (ع) - به امور دینی ناراضی بودند و گرد برادر پرشور او، زید بن علی بن حسین گرد آمدند. زید به دعوت مردم از مدینه به کوفه رفت تا قیام شیعیان طرفدار خود را علیه هشام ابن عبدالملک اموی رهبری نماید، اما به هنگام جنگ شکست خورد و کشته شد. از این تاریخ (۱۲۲ هـ ق) طرفداران زید فرقه ای جداگانه از شیعیان به نام زیدیه تشکیل دادند (نوبختی: ۵۵).

زیدیه در عبادت و برخی از مسائل مذهبی روش شیعه را در انجام تعالیم و تکالیف انتخاب نمودند. از شرایط اختصاصی مذهب آن ها، ازدواج نکردن با غیر زیدی بود، شرط اصلی برای انتخاب امام این است که امام از اهل بیت پیغمبر، خواه از نسل امام حسن (ع) یا امام حسین (ع)

باشد. امامت در آیین زیدی برخلاف تشیع امامی، ارثی نیست و امام باید توانایی جنگیدن و مبارزه داشته باشد. از این رو طبق اعتقاد آن‌ها کودک و یا امام زمان (عج) را به امامت قبول ندارند. با همه‌ی اختلافاتی که زیدیه با اهل تسنن داشتند با ایشان روش مدارا را در پیش گرفتند، ولی از نظر سیاسی به مبارزه با خلافت برخاستند (الفاخوری: ۱۱۲). فِرَق اصلی زیدیه را سه، شش، هشت (نوبختی: ۱۷) و تا نوزده شعبه عنوان نموده‌اند. در میان فرق متعدد زیدیه، تنها ادرسیه در مغرب، و زیدیه در یمن، در سال ۲۸۴ هـ ق قدرت یافتند (فرای، ۱۳۷۰: ۱۸۲-۱۸۱؛ Shorter Encyclopedia). فرقه‌ی زیدی حسنیه در طبرستان و دیلمیان توانسته‌اند مدتی قدرت را به دست گیرند. مهم‌ترین فرقه‌ی زیدیه که توانست قدرت بزرگی را برای خود ایجاد نماید علویان بودند که تأثیر فکری و عقیدتی این فرقه بیش از تأثیر سیاسی آن‌ها در شمال ایران بود. زیرا بیشتر مردم طبرستان، گیلان و دیلمان را تا پایان نیمه‌ی اول قرن هشتم هـ ق تشیع زیدی نمایند (Rabino: 14).

۷.۳. تکاپوهای مذهبی مُشَبَّه در گیلان

مشبه از جمله فِرَق اسلامی است که توانست طرفداران زیادی در گیلان بین قرن‌های پنجم تا نهم هجری پیدا نماید. از میان مورخان و جغرافی‌نگاران تنها مؤلف احسن‌التقاسیم (مقدسی: ۵۲۸) و مؤلف نخبه‌الدهر (انصاری: ۳۸۳) به این فرقه و فعالیت آن‌ها در گیلان اشاره دارند. مقدسی در قرن پنجم و شمس‌الدین انصاری در قرن هشتم به فعالیت‌های مذهبی و فرقه‌ای آن‌ها در گیلان و دیلم تأکید دارد. بنابراین این فرقه چهار قرن در گیلان فعالیت داشته است. در طی دوران تسلط آل‌کیا و دیگر حاکمان محلی گیلان اشاره‌ای به فعالیت مذهبی و فکری آن‌ها در

قلمروشان نمی‌شود. علت این امر را باید در ماهیت حکومت کیانیان جست‌وجو نمود.

پس از سقوط دولت علویان بزرگ در قرن چهارم تمرکز سیاسی و مذهبی در مناطق تحت سلطه آنها از بین رفت و خاندان متعددی در گیلان قدرت را به دست گرفتند، از این‌رو فرقه‌ی زیدیه که در دوران علویان بزرگ قدرت مذهبی را در دست داشت، تسلط کامل خود را از دست داد (مسرعی، ۱۳۶۱: ۱۴۹ و ۱۵۹). در این دوره در کنار زیدیه، اسماعیلیان و دیگر فرقه‌ی نظیر مشبهه به دلیل ناتوانی حکومت‌های محلی شروع به فعالیت در گیلان نمودند.

در این منطقه از ایران، نفوذ دولت‌های ترک نظیر سلجوقیان و خوارزمشاهیان بسیار اندک بود و خلافت نیز نفوذی بر حاکمان دیلمی نداشت. از این‌رو فرقه‌های مخالف عقاید رسمی خلافت، گیلان و دیلم را مکانی مناسب برای فعالیت خود یافتند. اما، پس از به قدرت رسیدن آل کیا - که دارای ماهیت مذهبی با گرایش به زیدیه بودند - سایر فرقه‌ی مذهبی نظیر اسماعیلیه و مشبهه را رقیب مذهبی و در نهایت سیاسی خود یافتند. از این‌رو، در طی دورانی کوتاه، این فرقه‌ها را یا از مناطق نفوذ خود راندند و یا نابود کردند. در نتیجه‌ی منابع تاریخ محلی عصر آل کیا، به گروه‌های مذهبی و آثار فکری آنها اشاره‌ای ندارند، فقدان این گروه‌ها در نتیجه‌ی قدرت‌یابی آل کیا بوده است. این روند را بعدها صفویه در سراسر ایران با شرایط خاص خود دنبال کردند.

درباره‌ی عقاید و افکار مشبهه آثار زیادی بر جای نمانده است، اما بر پایه اسناد و شواهد در مجموع می‌توان گفت که این فرقه در گیلان از اوایل قرن دوم شروع به رشد نمود. برخی از نویسندگان معتقدند که عده‌ای از

متکلمان در آغاز افکار مشبهه داشتند. آن‌ها از قائلان تشبیه خداوند به آدمی به شمار می‌رفتند. ولی بعدها به مرور زمان عده‌ای از متکلمان بر اثر نهی ائمه و آمیزش با عقاید معتزلی از این عقاید بازگشتند (مشکور: ۷۱۹). مقدسی از جمله نخستین مورخانی است که به فعالیت مشبهه و کرامیان در گیلان و دیلم اشاره دارد. او در توصیف کرامیان می‌نویسد: «... آن‌ها خدا را به مخلوق تشبیه نموده و صفات مخلوق را به او نسبت می‌دهند...» (انصاری: ۳۸۳).

با توجه به اشاره‌ی صریح مقدسی فعالیت مشبهه در گیلان وجود داشته است، ولی تا قرن هشتم مورخان و جغرافی‌نگاران به فعالیت آن‌ها در دیلم و گیلان نمی‌پردازند.

می‌توان حدس زد که مشبهه در گیلان و دیلم فعالیت زیادی داشتند، زیرا اهالی دیلم در قرن چهارم و پنجم مسلمان محسوب می‌شدند و انگیزه‌ی زیادی برای تفسیرهای جدید از دین اسلام داشتند.

مؤلف نخبه‌الدهر عجائب‌البّر و البحر در قرن هشتم درباره‌ی فعالیت‌های مشبهه در گیلان می‌نویسد: «... به روزگار ما طایفه‌ای مشبهه در آنجا [گیلان] زندگی می‌کنند که می‌پندارند صفات و نشانه‌ها و آیات خداوند است [اند] و سخن آنان در این باره این است که صفات الهی همه به صورت حسی و ظاهرشان در صورت و اندام و حرکت و صفات‌های انسانی قرار دارند و پیدا می‌شوند و نیز می‌پندارند که این چنین خدایی را که در چهره و صفات آدمی تجسم می‌یابد به چشم می‌بینند. این جماعت نسبت به خدای معبود خویش چه نادانند و چه بسیار ذهن‌های آنان از حق به دور است...» (مقدسی: ۵۴۰).

با توجه به گزارش مقدسی در قرن چهارم از فعالیت مشبهه در دیلم می‌توان به این نتیجه رسید که مشبهه در کار خود موفق بوده‌اند، زیرا آن‌ها

عقاید خود را گسترش دادند و علاوه بر مناطق کوهستانی دیلم باورمندی خود را در مناطق جلگه‌ای گیلان تا قرن هشتم پراکنده نمودند. اما به محض قدرت‌یابی آل‌کیا اعتقادات و حضور آنها در فضای مذهبی گیلان حذف شد. همان‌طور که گفته شد، تضاد فکری و عقیدتی آل‌کیا سبب بیرون نمودن سایر رقبا از صحنه‌ی مذهبی و سیاسی گیلان شده است. با توجه به گزارش‌های مورخان این دوره می‌توان به این نتیجه رسید که آل‌کیا با کسانی که خارج از مذهب حاکمیت آل‌کیا - تشیع - مذهبی اختیار می‌کردند، با قدرت قهریه برخورد می‌کرد (ارسلانی: ۱۳۶). مرعشی درباره‌ی نحوه‌ی برخورد آل‌کیا با مخالفان مذهبی خود می‌نویسد: «... در جمیع اوقات به فکر آن بودند که هرجا معاندی و معارضی با اسلام باشد، به دفع آن قیام نمایند...» (مرعشی، ۱۳۴۹: ۶۳).

۸.۳ اسماعیلیان و فعالیت‌های آن‌ها در گیلان

سرسخت‌ترین رقیب سیاسی و مذهبی «زیدیه» در گیلان اسماعیلیان بودند. دیلمیان از این آیین به شدت طرفداری کردند، زیرا انگیزه‌های زیادی برای پذیرش این آیین داشتند.

برنارد لوئیس معتقد است: «... برای مردم جنگاور و ناراضی دیلم و مازندران کیش سلحشورانه او [حسن صباح] فریابی و گیرندگی شدیدی داشت...» (لوئیس: ۶۵).

رواج آیین اسماعیلی در گیلان و دیلم پیش از قدرت‌گیری حسن صباح در الموت آغاز شده بود. بنا به گزارش مورخان در نیمه‌ی اول قرن چهارم ه‍.ق وهسودان، از امرای جستانی دیلم به این آیین اسماعیلی گرایش داشته است. گرایش به آیین اسماعیلی از قرن چهارم در پی تبلیغات داعی

اسماعیلی، ابوحاتم رازی (متوفی ۳۲۲ هـ ق) در بین دیلمی‌ها آغاز شد (فرای: ۴۱۹).

رواج گسترده این آیین به دوران قدرت‌یابی حسن صباح در الموت (از ۴۸۳ هـ ق)، بازمی‌گردد، زیرا الموت در این زمان از سرحدات دیلم بود و پس از تصرف دژ توسط حسن صباح، امرای دیلمی این دژ را در اختیار داشتند. نزاریان اندکی پس از تصرف دژ الموت بر قلعه‌ی لمسر واقع در رودبار- دست‌یافتند و از طریق این دو قلعه تبلیغات مذهبی خود را در بین دیلمی‌ها که آیین زیدی داشتند و به اسماعیلیه از نظر مذهبی نزدیک بودند، آغاز نمودند.

بخش‌های کوهستانی دیلم تحت تأثیر تبلیغات آن‌ها قرار گرفتند و به آیین اسماعیلی گرویدند. بنا به گزارش ابوالقاسم کاشانی «... تمام ولایت گرجیان و گیلان مطیع ایشان شدند...» (کاشانی: ۱۵۵).

تبلیغات اسماعیلیان در بخش‌های کوهستانی دیلم تا اندازه‌ای مؤثر واقع گشت. اسماعیلیان تا قرن نهم حتی پس از سقوط نزاریان به دست مغولان، در این مناطق حضور داشتند و شرح جنگ‌های خاندان آل‌کیا با خداوندان ایشکور بخش زیادی از کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان ظهیرالدین مرعشی را در بر گرفته است. نزاریان در سال ۵۳۳ هـ ق توانستند بر دژ مارکوه که در بخش جلگه‌ای دیلمان- رامسر- واقع شده بود دست‌یابند و از طریق آن بر دامنه‌ای تبلیغات خود در گیلان و دیلمان اضافه نمایند (کاشانی، ۱۳۸۲: ۱۷۳ و ۱۸۵).

نزاریان در پی این موقعیت‌های سیاسی و نظامی توانستند بر بخش‌های زیادی از گیلان نفوذ یابند و رقبای مذهبی زیدی نظیر بازماندگان علویان مؤیدی را از صحنه‌ی قدرت خارج کنند. حاکمان محلی

گیلان و دیلم به اندازه‌ای از نزاریان وحشت داشتند که مرعشی در این زمینه می‌نویسد: «... استندارکی کاووس را از همه روزه با ملاحظه خصوصیت بودی و یک روز از اسب به زیر نیامدی...» (مرعشی، ۱۳۴۹: ۲۴).

نزاریان در تمامی سال‌های قرن ششم و هفتم به تبلیغات و مبارزه با حاکمان محلی گیلان و دیلم مشغول بودند، اما در نهایت نتوانستند به‌طور کامل مذهب زیدی مردم گیلان را تحت تأثیر خود قرار و آیین آن‌ها را تغییر دهند. نزاریان توانستند بر مناطق کوهستانی دیلم که هم‌جوار الموت بود، دست‌یابند، بر باورمندی مردم تأثیرگذار باشند و آیین اسماعیلی را تبلیغ نمایند. این آیین تا قرن نهم در بین مردم کوهستانی دیلم، به‌ویژه اشکور طرفداران زیادی داشت. با سقوط علاءالدین محمد خداوند اسماعیلی اشکور، مردم این سامان به آیین زیدی و در قرن دهم به آیین تشیع دوازده‌امامی درآمدند (همان: ۶۶-۶۲).

ضدیت آل‌کیا با اسماعیلیان نزاری به اندازه‌ای بود که مورخ رسمی و درباری آن‌ها، ظهیرالدین مرعشی در بسیاری از بخش‌های کتاب خود از آن‌ها تحت عنوان «ملاحده اشکور» یاد می‌کند (همان: ۶۰-۵۸). زیرا آل‌کیا در ظاهر از باورمندان متعصب تشیع زیدی بودند و با هر مذهب جز کیش نو - زیدی - مخالفت می‌ورزیدند و آن‌ها را کافر می‌دانستند. علاوه بر اسماعیلیان اشکور که به رهبری علاءالدین محمد بودند برخی از اهالی دیلمان که تحت سیادت خاندان کوشیج بودند در روستای «سرجکولی» و اطراف آن تا قرن نهم هجری پیرو آیین اسماعیلی بودند. ظهیرالدین مرعشی معتقد است که آن‌ها ابتدا دعوی مذهب اسماعیلی نداشتند، بلکه به جهت اغوای خداوندان اشکور به این آیین پیوستند.

«... اهالی دیلمان گوینده لا اله الا الله محمد رسول الله اند، اما از اغوای

ملاحظه اسماعیلیه، از طریق مستقیم برگشته، پیرو دیو رجیم شده‌اند...» (همان: ۶۶).

از آن‌جا که دیلمان منطقه‌ی بسیار مهمی در قلمرو آل‌کیا و دروازه‌ی ورود به گیلان و قزوین محسوب می‌شد، اهمیت اساسی داشت. بنابراین سیدعلی کیا نامه‌ای به کیا سیف‌الدین نوشت و اهالی دیلمان را به مذهب شیعه‌ی زیدی دعوت نمود، اما کیا سیف‌الدین در پاسخ نوشت: «... پدران ما دین محمد (ص) داشته و معتقد و پیرو سادات اسماعیل بن جعفر بودند و کسی را حد آن نبود که بر ما این حکم کند. شما بر دین و مذهب خود و ما بر مذهب خودیم...» (همان: ۶۷).

حاکم آل‌کیا پس از شنیدن این پاسخ به دیلمان لشکر کشید و توانست در جنگی کبابیان کوشیج را شکست دهد و به تدریج آثار مذهب اسماعیلی را از بین ببرد و به ترویج مذهب زیدی بپردازد. به نظر می‌رسد هدف آل‌کیا از مبارزه‌ی مذهبی با کبابیان کوشیج بیشتر تصرف قلمرو آن‌ها بوده است تا ترویج مذهب، چون دیلمان همان‌طور که گفته شد، اهمیتی اساسی برای آن‌ها داشت، زیرا آل‌کیا پس از دستیابی بر دیلمان و حذف کبابیان کوشیج از این ولایت به قزوین لشکرکشی نمودند و برای مدتی کوتاه قزوین را در تصرف خویش داشتند (همان: ۶۸-۷۰).

۹.۳. حکومت‌های محلی گیلان از قرن هشتم تا قرن یازدهم هجری

سرزمین گیلان به دلیل شرایط جغرافیایی و آب و هوایی خویش به ولایت‌های کوچکی تقسیم شده بود که در هر ولایت خاندانی حکومت داشتند. این خاندان‌ها پس از اسلام شکل گرفتند و برخی از آن‌ها رگ و ریشه‌ی باستانی داشتند. در نیمه‌ی دوم قرن هشتم آل‌کیا توانستند قدرت

اوضاع مذهبی... از ورود اسلام تا عصر قاجار / ۹۳

را در شرق سفیدرود به دست گیرند و حکومت‌های محلی این سامان را نابود کنند. مهم‌ترین پرسشی که درباره‌ی آل‌کیا مطرح می‌شود این است که این دودمان دارای چه ماهیتی بودند؟

سیدعلی کیا و برادرانش، فرزندان سیدامیر کیای ملاطی بودند. امیر کیا پس از شکست از حاکمان رانکوه و لاهیجان در کلاردشت درگذشت. اما بعدها فرزندان او به رهبری سید علی کیا و با حمایت مرعشیان مازندران توانستند سراسر شرق گیلان، دیلمان و اشکور را تصرف نمایند (مرعشی: ۱۹۵). از نظر فکری و سیاسی این دودمان با سایر حکومت‌های محلی گیلان دارای تفاوت‌های ایدئولوژیک بودند. بدین گونه که آن‌ها خود را داعیه‌دار و متولی مذهب تشیع زیدی می‌دانستند و علاوه بر سیادت سیاسی در ترویج مذهب تشیع زیدی می‌کوشیدند. از مهم‌ترین نتایج تبلیغات فرامرزی آن‌ها پیوستن لشت‌نشا - که در منطقه‌ی بیه‌پس قرار داشت - به آل‌کیا بود، زیرا مردم لشت‌نشا ادعا می‌کردند که با آل‌کیا دارای کیش یکسانی هستند (مرعشی: ۴۵).

آل‌کیا به دلیل چنین رویکردی بهانه‌ی جنگ‌های زیادی را پدیدآوردند به‌طوری که در طول حیات سیاسی دویست و سی و یک ساله‌شان، نخست توانستند حکومت محلی تجاسبی رشت را براندازند و جنگ‌های مداومی با حاکمان اسحاقیه‌ی فومن داشته باشند. حکومت کیاییان در عصر کارکیا محمد کیا و کارکیا میرزاعلی به اوج اقتدار خود رسید و دامنه‌ی قدرتش به جنوب البرز و شهرهای قزوین، ساوه و از سوی شرق تا مازندران نیز وسعت یافت. در زمان سلطنت کارکیا میرزاعلی، اسماعیل میرزا به گیلان مهاجرت کرد. این دودمان نقش مهمی در رشد، پرورش و به قدرت رساندن وی داشتند (لاهیجی: ۱۰۸-۱۰۱). در دوران

حکومت کارکیا خان احمد اول به دلیل فشارهای سیاسی و مذهبی شاه تهماسب اول، خان احمد مذهب خود را تغییر داد و به تبعیت وی مردم نیز بر دین و مذهب جدید کارکیا شدند (رابینو، ۱۳۷۴: ۴۹۸). سروری خاندان آل کیا در دوران حکومت خان احمد خان دوم پایان یافت. شاه عباس اول که در صدد تسلط بر خطه‌ی ابریشم خیز گیلان بود، به بهانه‌های گوناگون سعی در تصرف گیلان داشت، علاوه بر عامل اقتصادی، حکومت صفوی نمی‌توانست در همسایگی خود در قزوین سایه‌ی قدرتی شیعه مذهب و ایدئولوژیک را تحمل کند، بنابراین در سال ۱۰۰۰ ه‍.ق سراسر گیلان تصرف شد و جزء قلمرو خالصه شاهی درآمد (همان: ۵۱۴-۵۱۳).

اسحاقیه و یا اسحاقوند‌های فومن از جمله حکومت‌های محلی مقتدر غرب سپیدرود بودند که نسب خود را با افتخار به اسحاق پیامبر می‌رساندند (رابینو، ۱۳۶۹: ۱۴۰). از پیشینه‌ی این خاندان تا هجوم الجاتیو در سال ۷۰۶ ه‍.ق به گیلان گزارش اندکی باقی مانده است. پس از مقاومت امیره دباج در برابر مغولان، این دودمان مهم‌ترین خاندان گیلان شدند و سیادت معنوی و سیاسی خاندان‌های غرب سپیدرود را در اختیار داشتند. اهمیت این خاندان هنگامی بیشتر شد که حکومت‌های محلی کوچک گیلان مورد هجوم کیاییان زیدی مذهب واقع گشتند، اسحاقیه که خود را حافظ و پناهگاه مردم سنی مذهب بیه‌پس می‌دانستند، اتحادیه‌ای سیاسی در برابر آل کیا تشکیل دادند و توانستند در سال ۷۹۱ ه‍.ق نفوذ آل کیا را بر بیه‌پس سد نمایند (مرعشی، ۱۳۴۹: ۸۲-۸۱).

اسحاقیه از این زمان تا هنگام سقوط‌شان به دست شاه عباس در سال ۱۰۰۰ ه‍.ق نبردهای زیادی در برابر آل کیا داشتند که بیشتر این جنگ‌ها

رنگ و بوی مذهبی داشت. اما پس از کم‌رنگ شدن دعوای مذهبی آل‌کیا، اغلب نبردها بر سر تصرف سرزمین و منافع اقتصادی در گیلان بود. معروف‌ترین پادشاهان این دودمان امیره‌دباج دوم، امیره‌حسام‌الدین و امیره‌اسحق بودند و آن‌ها توانستند موفقیت‌های سیاسی زیادی در برابر آل‌کیا و صفویه برای حکومت خود کسب نمایند (رابینو، ۱۳۶۹: ۱۴۴-۱۴۲). آخرین فرد از این دودمان پادشاهی دست‌نشانده به نام محمدامین‌خان بود که پس از هجوم سرداران شاه‌عباس به بیه‌پس در سال ۱۰۰۰ ه‍.ق همراه خان‌احمدخان گیلانی به قفقاز گریخت و در گنجه درگذشت. (همان: ۱۴۵).

۱۰.۳. فعالیت مذهبی یهودیان در تاریخ میانه‌ی گیلان

مهم‌ترین مشکل در پژوهش آراء و عقاید دینی مردم گیلان در دوره‌های مختلف تاریخی، فقدان گزارش‌های تاریخی و اسناد و مدارک در این زمینه است. به‌ویژه بررسی اوضاع و احوال اقلیت‌های دینی نظیر یهودیان و مسیحیان دشوار است، زیرا پیروان اقلیت‌های دینی به دلیل اختلاف مذهبی ناشی از آموزه‌های مذهبی اغلب در متن جامعه حضور نداشتند و برای زندگی آسوده‌تر بیشتر در نواحی دوردست و کوهستان‌ها به سر می‌بردند. یکی از دلایل مهمی که یهودیان و مسیحیان به گیلان و دیلمان مهاجرت نمودند، شرایط نامساعد سیاسی و مذهبی مناطق مرکزی ایران بود. آن‌ها به بخش‌های کوهستان دیلم پناهنده شدند و به دلیل شرایط مناسب اجتماعی قرن‌ها در این مناطق به تجارت با قزوین و بخش جلگه‌ای گیلان پرداختند (املشی: ۴۱).

درباره‌ی نحوه‌ی فعالیت و حضور اجتماعی یهودیان در قرون اولیه‌ی

اسلامی مطالبی در دست نیست. رابینو در این زمینه گزارش می‌دهد که یهودی‌ها چند قرن پیش از آل‌کیا در مناطق کوهستانی دیلمان و اشکور زندگی می‌کردند. میرظهیرالدین اشاره می‌کند که در سال ۸۴۵ ه‍.ق یهودیانی در چاکان (Chakan) اشکور زندگی می‌کردند (رابینو، ۱۳۷۴: ۲۳).

در طی یکی از نبردهایی که سیدمحمدکیا در سال ۸۴۵ ه‍.ق با اهالی اشکور داشت فرزندش، سیدرضاکیا در قریه‌ی «چاکان» از ناحیه‌ی «جیرکشایه‌ی اشکور» با عده‌ای یهودی برخورد کرد، چون آن‌ها در راه بودند اموال و اسب‌شان مصادره گردید و سپس به دیار آل‌کیا فرستاده شدند. این اشاره کوتاه و گذرای ظهیرالدین مرعشی نشان می‌دهد که در اشکور یهودیان زیادی زندگی می‌کردند و به کار داد و ستد و بازرگانی مشغول بودند. متأسفانه منابع محلی این دوره به چگونگی مناسبات آل‌کیا با یهودیان گیل و دیلم اشاره‌ای ندارند. همین اشاره‌های کوتاه نشان می‌دهد که روابط آن‌ها دوستانه نبوده و حکومت کارکیا برای تأمین منابع مالی به آن‌ها دستبرد می‌زده است (مرعشی، ۱۳۴۹: ۲۴۵).

با توجه به نحوه‌ی فعالیت اجتماعی یهودیان می‌توان به این نتیجه رسید که یهودیان کالاهای بخش‌های کوهستانی را به مناطق جلگه‌ای می‌آوردند و به تجارت می‌پرداختند. با توجه به این‌که منابع تاریخی گزارشی از درگیری با این اقوام ارائه نمی‌دهند، می‌توان به این نتیجه رسید که آن‌ها زندگی توأم با آرامشی داشتند (رابینو، ۱۳۷۴: ۲۳).

در یکی از نامه‌های خان‌احمدخان حکمی از وی درباره‌ی یک یهودی صادر شده که قابل تأمل است. بر اساس این حکم به نظر می‌رسد یکی از یهودیان لاهیجان تغییر مذهب داده بود و به استناد مکتوب خان‌احمدخان، وی دستور داده بود تا او را از «مذلت یهود و عناد خلاص

گردانند و به دین اسلام درآورند». این عمل سبب شد تا جامعه‌ی یهودیان او را طرد کنند در نتیجه خان‌احمدخان حکمی صادر کرده بود تا برای جلوگیری از تنهایی و غربت، مسلمانان نسبت به وی مهربانی کنند (نوزاد: ۱۴۵). گرایش یک یهودی در دوره‌ی خان‌احمدخان به اسلام به دلیل موقعیت و شرایط اجتماعی آن دوره بوده است. از سوی دیگر طرد او علاوه بر قانون و شریعت یهودیان نشان‌دهنده‌ی قدرت این قوم و آزادی عمل آن‌ها در جامعه بوده است.

۱۱.۳. مسیحیان در گیلان و نحوه‌ی برخورد حاکمان محلی با آن‌ها

مسیحیان مانند یهودیان به سبب آزار و اذیت حاکمان به مناطق صعب‌العبور گریختند. یکی از مهم‌ترین مناطقی که می‌توانست آن‌ها را در خود جای دهد گیلان و دیلمان بود. متأسفانه اطلاعات منسجمی درباره‌ی فعالیت اجتماعی و مذهبی مسیحیان در گیلان پیش از صفویه وجود ندارد. با این حال مورخان گزارش می‌دهند که در اواخر قرن دوم میلادی مسیحیان در گیلان حضور داشتند. مورخی به نام باردیسان می‌نویسد که حدود سال ۱۹۶ م. عده‌ای مسیحی در گیلان به فعالیت مذهبی اشتغال داشتند و از آن‌ها تحت عنوان «خواهران مادر گیلان» یاد می‌کند. همچنین بنا به گزارش همین مورخ معلوم می‌شود که در سال ۲۲۵ میلادی، گیلان یکی از مناطق اسقف‌نشین مسیحیان بوده است (میلر: ۲۶۹). پس از تشکیل کلیسای نسطوری در ایران آن‌ها در سراسر ایران پراکنده شدند و در گیلان و دیلمستان کلیسا ساختند و به تبلیغ دین مسیحیت پرداختند (نفیسی: ۶۶؛ طالبی: ۱۳). به این ترتیب مسیحیان در سراسر قلمرو گیلان پراکنده شدند، شرایط خودمختاری این ولایت و نفوذ اندک موبدان و بعدها

حکومت‌های اسلامی سبب شد تا مسیحیان آزادانه به تبلیغ دین خود بپردازند. مسیحیان برخلاف یهودیان با هدف تبلیغ دین خود به روابط گسترده با مردم پرداختند. مسیحیان مرکز سکونت خود را در شهرها انتخاب کردند. در حالی که یهودیان در روستاها و مناطق دورافتاده ساکن بودند (املشی: ۴۱). رابینو به نقل از منابع مسیحی می‌نویسد که در قرن نهم میلادی فردی به نام «سونجال عیموی» به عنوان اسقف گیلان و دیلم تعیین شد، پس از او فردی به نام «کاراداکوسی» به امور دیلم و کوهستان گماشته شد (رابینو، ۱۳۸۰: ۲۳۱).

انتخاب فردی به عنوان اسقف ولایت گیلان خود پاسخگوی بسیاری از پرسش‌ها درباره‌ی وضعیت و ترکیب اجتماعی مسیحیان در گیلان است، زیرا جمعیت مسیحیان این منطقه به اندازه‌ای بود که تشخیص داده شد تا این ناحیه دارای منطقه‌ی اسقف‌نشینی شود. گرچه گزارش‌ها در این مورد پراکنده و محدود است، اما همین مطالب اندک نشان‌دهنده‌ی کثرت پیروان مسیحیت در دوران ضعف مذهبی زرتشتی و اوایل دوران اسلامی است. در این دوران اسلام به بیشتر بخش‌های ایران نفوذ کرده بود اما گیلان همچنان به دین و مذهب اجدادی خود که شامل مذاهب آریایی و زرتشتی می‌شد، پایبند بوده است (مرعی، ۱۳۶۱: ۱۴۴).

در دوره‌های میانه‌ی تاریخ ایران بین قرن‌های چهارم تا پانزدهم هجری منابع تاریخی محلی اشاره‌های زیادی به اقلیت‌های مذهبی به‌ویژه نسبت به مسیحیان ندارند، علت این امر وابستگی مذهبی خاص حکومت‌های محلی گیلان بوده است. حکومت علویان، آل‌کیا، ناصروندان و دیگر حکومت‌های محلی تعصب خاصی در اجرای احکام اسلام به‌ویژه تشیع

اوضاع مذهبی... از ورود اسلام تا عصر قاجار / ۹۹

«زیدی» داشتند، اساساً این حکومت‌ها از نوع حکومت‌های مذهبی بودند و به نوعی دین و دولت در این حکومت‌ها توأمان بوده است، در نتیجه با سایر گرایش‌های دینی و مذهبی رابطه‌ی خوبی نداشتند، چه بسا آن‌ها را مجبور به پذیرش اسلام می‌کردند. این روند تا تسلط شاه‌عباس بر گیلان ادامه یافت.

در اوایل قرن یازدهم هجری شاه‌عباس تعداد زیادی از خانوارهای مسیحی، گرجی و به‌ویژه ارامنه را به گیلان و مازندران به صورت اجباری مهاجرت داد، این مهاجران بخشی در رشت، انزلی و لاهیجان برای گسترش امر تجارت ابریشم و دیگر صنایع که ارامنه در آن مهارت داشتند اسکان داده شدند (رابینو، ۱۳۷۴: ۷۳). بنابراین مسیحیان امروزه‌ی گیلان بازماندگان ارامنه‌ای هستند که در عصر صفوی به گیلان کوچانده شدند. مسیحیان به دلیل عدم تعصب در دین مسیحیت به سرعت جذب مردم گیلان شدند و بیشتر به امور تجارت و بازرگانی و در کنار آن به تبلیغ مسیحیت می‌پرداختند. هرچند موفقیت مسیحیان در جلب مردم گیلان به این آیین اندک بود.

۱۲.۳. روند تاریخی قدرت‌گیری تشیع در عصر ایلخانی و تأثیر آن بر

شکل‌گیری حکومت‌های محلی در گیلان

در نیمه‌های قرن هفتم با ورود مغولان به ایران و جهان اسلام دگرگونی‌های زیادی بر ایران و جهان اسلام وارد گردید. سقوط اسماعیلیان نزاری و برجیده شدن خلافت عباسی به سال ۶۵۶ ه‍.ق و از بین رفتن یکپارچگی مذهبی جهان اسلام (تسنن) و سقوط جنبه‌های سیاسی اهل سنت، از پیامدهای تهاجم مغولان به جهان اسلام بود.

فروپاشی اسماعیلیان در سال ۶۵۴ هـ ق راه را برای رشد نیروهای دیگر هموار ساخت. از سویی دیگر، تساهل و تسامح مذهبی مغولان که از یاسای چنگیزی نشأت می‌گرفت، زمینه را برای توسعه و نفوذ شیعیان دوازده‌امامی فراهم کرد (اشپولر: ۲۳۹). از دوره‌ی فرمانروایی ایلخان بود که جنبه‌های سیاسی تشیع به‌ویژه گرایش امامی تشیع به صورت بارزی بروز یافت. پیش از آن، اسماعیلیان بیشترین نقش سیاسی را در ایران داشتند. با فروپاشی اسماعیلیان، آنان در هیأتی دیگر به فعالیت‌های خویش ادامه دادند. این فروپاشی زمینه را برای رشد شیعیان دوازده‌امامی آماده ساخت و اندکی بعد آنان به صورت گرایش مذهبی نیرومند در ایران ظهور کردند.

از نظر فکری محققان و عالمان در تمام دوران حاکمیت ایلخانان نقش مهمی در دستگاه حکومتی مغولان داشتند، به‌طوری که در واقعه‌ی سقوط بغداد به دست هلاکو به دلیل همکاری شیعیان با او شایع شده بود که وی تحت نفوذ خواجه نصیرالدین طوسی اسلام آورده است (بویل: ۵۱۲).

روند گرایش به تشیع در بیشتر دوران ایلخان به چشم می‌خورد، هرچند اهل سنت در اکثریت بودند (عسقلی: ۶۳۰)، اما سرانجام شرایط آرمانی تشیع در دوره‌ی الجاتیو به تقیه‌ی دیرپای شیعیان پایان داد و نقاط شیعه‌نشین ایران را به یکدیگر متصل ساخت و نقاطی چون طبرستان، گیلان، مشهد و قم روابط آشکاری با یکدیگر نشان دادند (بطروشفسکی: ۳۷۲).

در دوره‌ی پایانی ایلخان، در اوایل سده‌ی هشتم به رغم تعصب سنی‌گرایانه با فعالیت علویان و زیدیان شیعه جان تازه‌ای گرفت، اما در نتیجه‌ی این حوادث، شیعیان دریافتند که مورد تأیید رسمی قرار نخواهند گرفت و به ساماندهی امور خود پرداختند و در نهایت به تألیف آثار فکری خود مشغول شدند (مزاوی: ۲۰).

سرانجام ماهیت تشیع به جهت ظلم ستیزی و دفاع از مظلوم سبب شد تا قیام‌های سیاسی که علیه بیگانگان ترک و مغول در اواخر قرن هشتم صورت گرفت، دارای ماهیتی شیعی باشد، از این رو سربداران خراسان و مرعشیان مازندران از نمونه‌های برجسته‌ی این قیام‌ها محسوب می‌شوند. در این میان هرچند قیام آل‌کیا با ماهیت مذهب تشیع زیدی بوده است، اما قدرت‌گیری سیاسی خود را مدیون ضعف تمشین و اقبال عمومی به تشیع باید به شمار آورد که زمینه‌های قدرت‌یابی آن از سقوط خلافت به دست مغولان آغاز شده بود و به مرور بر قدرت تشیع اثنی‌عشری افزوده می‌شد. علویان زیدی (کیاییان) در گیلان توانستند قدرت خود را به دست آورند ولی در سایر نقاط ایران مقبولیت و پیروزی فکری و مذهبی از آن تشیع دوازده‌امامی بوده است.

۱۳.۳. مذهب مردم گیلان و دیلمان در عصر کیاییان^۱

بررسی مذهب و اوضاع دینی عصر آل‌کیا در گیلان از اهمیت زیادی برخوردار است. اگرچه آل‌کیا از نظر مذهبی میراث‌دار علویان زیدی بودند، اما چگونگی برخورد آن‌ها با مذاهب دیگر و همچنین تغییر مذهب از زیدی به امامی در اواخر نیمه‌ی اول قرن دهم بسیار مهم و قابل تأمل است. پیش از قدرت‌گیری کیاییان در گیلان شرقی (بیه‌پیش) سرزمین گیلان از نظر مذهبی همانند تقسیمات جغرافیایی آن به دو بخش شیعه‌ی زیدی و سنی تقسیم شده بود. مؤلف تاریخ‌الجاتیو در قرن هشتم لاهیجان و اطراف آن را

۱. این موضوع در مقاله‌ای تحت عنوان مذهب مردم گیلان در عصر آل‌کیا به قلم نگارنده در فصلنامه‌ی علمی - پژوهشی تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد، ش ۶، بهار ۱۳۸۶ چاپ شده است.

زیدی و از طرفداران ناصر [کبیر] و بخش غربی آن را سنی که «مذهب امام زاهد عابد احمد حنبل دارند» ذکر می‌کند (کاشانی، ۱۳۸۲: ۵۷).

هم او پس از نام بردن شهرهای بخش شرقی گیلان می‌نویسد: «... نوپاشاه حاکم لیا هجان (لاهیجان)، سید محمد کیا حاکم «کوچصفهان» و حیدر کیا حاکم «کوچیان» از نسل و نژاد امام ناصر حسن اطروش اند...» (همان: ۶۰).

بر اساس گزارش تاریخ‌الجاتیو به دلیل اوضاع آشفته‌ی سیاسی دامن‌های تبلیغات خود را حتی تا گیلان غربی (بیه‌پس) در قائلش گسترش دادند اما به دلیل قدرت مذهب اهل سنت در آن نواحی و برخورد حاکمان منطقه به موفقیتی دست نیافتند (همان: ۶۹).

قاضی نورالله شوشتری درباره‌ی مذهب مردم لاهیجان می‌نویسد: «... ولایت جیلان به دو قسم می‌شود، قسمتی لاهیجان و توابع آن و قسمی رشت و فومن و گسکر. والی ولایت لاهیجان و مضافات آن از قدیم‌الایام سادات رفیع‌الدرج‌تند و اهالی آن‌جا از زمان ناصرالحق که باعث اسلام ایشان بود تا ظهور پادشاه صاحبقران مغفور، زیدی جارودی بودند بعد از آن سلاطین آنجا با اکثر اهالی لاهیجان به مذهب فرقه ناحیه امامیه درآمدند...» (شوشتری: ۹۶).

با آن‌که اکثر منابع و مآخذ تاریخی و جغرافیایی درباره‌ی دین و مذهب مردم گیلان شرقی بر این باورند که آن‌ها تا قرن دهم بر آیین زیدیه بودند، مؤلف مجالس‌المؤمنین مذهب بخش جلگه‌ای (گیلان) را از بخش کوهستانی (دیلمان) تفکیک نموده است. او می‌نویسد: «... اهالی دیلمیان از مبدأ دخول اسلام تا الحال قرن یازدهم ه‍.ق مذهب امامیه دارند...» (همان: ۹۶).

با توجه به این‌که قاضی نورالله شوشتری در قرن یازدهم می‌زیسته است اظهار نظر او چندان درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا بر اساس گزارش مورخان آن دوره اهالی دیلم نیز همانند اهالی گیلان مذهب زیدیه را

اوضاع مذهبی... از ورود اسلام تا عصر قاجار / ۱۰۳

پذیرفته بودند، اما در بین آن‌ها مذاهب دیگر از جمله شیعه‌ی دوازده‌امامی فعالیت مذهبی خود را داشته‌اند. پس از سقوط الموت نیز اسماعیلیان به نقاط دوردست دیلمان پناه بردند و آل‌کیا رقیب سیاسی و مذهبی آن‌ها بودند (مرعشی، ۱۳۴۹: ۵۶).

با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در نیمه‌ی دوم قرن هشتم گیلان نیز بی‌تأثیر از تحولات ایران نبود. بنابراین پس از شکل‌گیری قیام مرعشیان در مازندران، دودمان کیاییان ملاطی نیز با استفاده از ماهیت‌های مذهب شیعه‌ی زیدی و با اتکا بر آرمان‌هایشان، قدرت سیاسی و مذهبی را در گیلان به دست گرفتند. ایشان در اصول رافض خلافت بودند ولی در فروع از ائمه‌ی سنی تقلید می‌کردند. وجه مشترک همه این خاندان‌ها بر پایه‌ی عرفان اسلامی بود که اثبات امامت و رفض خلافت را به صورت‌های مختلف و با درجات گوناگون پذیرفته بودند، اما در این زمان سایه‌ی خلافت عرب در ایران وجود نداشت و این حکومت‌ها با اشغال بیگانگان بر پایه‌ی آرمان‌های مذهبی و باور مردمی قدرت را به دست گرفتند (منزوی: ۴۲۳-۴۲۲).

با توجه به این‌که خاندان کارکیا بر پایه‌ی نیروی مادی و معنوی مذهب زیدیه قدرت را به دست گرفتند تلاش زیادی در جهت اشاعه‌ی این مذهب در گیلان به خرج دادند. این تلاش، به‌ویژه در دوره‌ی امرای متقدم کیاییان بسیار بیشتر و همراه با تعصب مذهبی بود. این تعصب بعدها پس از گرایش آن‌ها به مذهب امامی نیز دنبال شده است (نوزاد: ۱۸۵-۱۸۴). در سال ۷۹۸ هـ ق مردم لشت‌نشا که دارای مذهب زیدیه بودند از امرای کیاییان درخواست کمک نمودند تا ولایت لشت‌نشا ضمیمه‌ی قلمرو آل‌کیا شود.

در این زمان امیره مسعود از خاندان اسماعیل‌وند که دارای مذهب تسنن بود بر این ولایت حکومت می‌کرد. مردم برای حاکم کیاییان نوشتند: «... امیره مذکور بر مذهب اهل سنت و جماعت است و ما مردم شیعه زیدیه ایم و مخالف مذهب در میان است...» (مرعشی، ۱۳۴۹: ۴۵).

با آن‌که لشت‌نشا در بخش غربی گیلان (بیه‌پس) واقع شده بود اما به جهت همدلی مذهبی مردم آن با کیاییان از این زمان ضمیمه‌ی قلمرو کیاییان شد.

انتصاب خاندان کیاییان به سادات سبب شده بود که در بین مردم، از احترام خاصی برخوردار باشند. این استدلال به جهت کامیابی‌های سیاسی و اجتماعی آن‌ها در کسب پیروزی‌های سیاسی‌شان به وضوح قابل مشاهده است. اساساً به قدرت رسیدن آل‌کیا همانند مرعشیان با تکیه بر نیروی نظامی و سیاسی نبوده است. اگر به تاریخ ایران نگاهی گذرا بیندازیم بیشتر حکومت‌ها بعد از اسلام با تکیه بر نیروی ایلاتی قدرت را به دست گرفته بودند. حکومت‌های مذکور نیز تا زمانی که منافع سران ایلات را برآورده می‌ساختند بر اریکه‌ی قدرت می‌نشستند و به محض ضعف نیروی جنگی - ایلاتی سرنگون می‌شدند، اما پس از سقوط خلافت، به دلیل شرایط آشفته‌ی سیاسی و اجتماعی، تصوف قدرت زیادی گرفت و پیران و درویشان و خانقاه‌ها از قدرت زیادی برخوردار شدند. از این زمان جریان‌های قدرتمند اجتماعی با رنگ مذهبی نظیر مرعشیان، آل‌کیا و در نهایت صفویه با تکیه بر ایمان مریدان خود، قدرت را به دست گرفتند. با توجه به قدرت مذهبی، اجتماعی و سیاسی زیدیه در گیلان، آل‌کیا با استفاده از مریدان و غالیان خود بهترین بهره‌برداری را از این جریان نمودند. داستان شکل‌گیری قدرت صفویه دو‌یست سال پیش از اجرا به نحوی در گیلان به

اوضاع مذهبی... از ورود اسلام تا عصر قاجار / ۱۰۵

وقوع پیوسته بود. مهم‌ترین نیروهای اجتماعی آل‌کیا مریدان زیدی آن‌ها بودند که پیوند ناگسستنی با خاندان کیا‌های ملاطی داشتند.

امرا و سلاطین کیایی پس از مرگ نیز مورد توجه ویژه‌ی مردم زیدی مذهب بودند و مقابر آن‌ها در «ملاط» (نزدیک لنگرود) مورد احترام مردم بوده است و نذورات خود را وقف آن‌ها می‌نمودند. مردم گیلان حتی پس از گرایش به مذهب امامیه نیز همچنان به سلاطین زیدی احترام قابل توجه می‌گذاشتند، این مسأله به جهت پیوند عمیق مذهبی و عرفانی خاندان کیایی با آن‌ها بوده است. نقل شده است که تیمور پس از فتح مازندران در اواخر قرن هشتم متوجه گیلان شد، اما اظهار اطاعت حاکم کارکیای گیلان، سیدرضا کیا شد تا به روایت خواندمیر: «... تیمور بخشی از مالیات گیلان را به سیدرضا کیا به جهت این‌که او از اهل بیت نبوت بود و صاحب نظر صافی عقیدت خواست که در تربیت او به نوعی شروع نماید که سایر ملوک گیلان ممنون منت او باشند ثلث مالیات گیلان را به جناب سیادت مآب بخشید...» (خواندمیر: ۵۰۹۵).

گرچه این اقدام تیمور نوعی تاکتیک نظامی بود، زیرا او در همان زمان بخش زیادی از سادات شیعه مذهب مازندران را قتل‌عام نمود و برخی را تبعید کرد (همان). تیمور انتساب کیاییان به اهل بیت را بهانه قرار داد تا از اطاعت آن‌ها نسبت به خود بهره‌برداری نماید و با کمترین هزینه نفوذ و قدرت خود را بسط دهد (یزدی: ۳۹۸).

همان‌طور که مردم شرق گیلان (بیه‌پیش) در مذهب زیدیه متعصب بودند و سعی در تبلیغ و اشاعه‌ی آن به بخش‌های غربی گیلان داشتند، غرب سپیدرود (بیه‌پس) نیز بر مذهب تسنن باقی‌مانده بود. علاوه بر گزارش منابع تاریخی نظیر تاریخ‌الجائیو و مجالس المؤمنین، صفوة‌الصفاء

هم نشانه‌های دقیقی از مذهب مردم بیه‌پس ارائه می‌دهد. با توجه به این که مذهب مردم فومن و رشت تسنن بوده است، اما منابع تاریخی گزارشی از مذهب مردم بخش‌های شمالی‌تر مثل تالش ارائه نمی‌دهند. صفوة‌الصفاء با روشن ساختن مذهب شیخ صفی این بخش از ناگفتنی‌های مذهبی تاریخ گیلان را روشن ساخته است. زیرا این بزاز مدعی است که شیخ صفی در جواب این پرسش که مذهبش چیست پاسخ داد: «... ما مذهب صحابه داریم...» (توکل: ۸۸۶).

با توجه به این که شیخ صفی شاگرد شیخ زاهد بود و ارادت ویژه‌ای به او داشت مذهب وی نمی‌تواند سوای مذهب مراد او باشد، از این رو مذهب شیخ زاهد و پیروان گسترده‌ی او نیز مذهب سنت بوده است. بنابراین به راحتی با توجه به شواهد و مدارک می‌توان به این نتیجه رسید که مذهب شیخ زاهد تسنن بوده است، اما برخی از محققان بر این عقیده‌اند که شیخ زاهد پیرو مذهب شیعه بوده است. پروین ترکمنی آذر در مقاله‌ی «خاندان صفویه و شیعیان گیلان» می‌نویسد که شیخ زاهد تحت تأثیر تعلیمات جمال‌الدین چلبی و شیخ نجم‌الدین کبری بود و مذهب شیعه داشت، در حالی که تعلیمات شیخ زاهد بر شیخ صفی سبب شد تا بعدها آثار تعالیم شیعی، در اخلاف وی پدیدار گردد (ترکمنی آذر: ۱۲۴). وی درباره‌ی شیعه بودن شیخ زاهد مدرک و سند مهمی ارائه نمی‌دهد، تنها استناد ایشان گزارش مؤلف خلاصة‌التواریخ از نحوه‌ی تدفین شیخ زاهد است که بنا به وصیت وی موافق با سنت ائمه‌ی اثنی‌عشری بوده است (قمی: ۱۸). این اظهار نظر بنا به دو علت مردود است؛ اول این که به احتمال زیاد محقق گمان برده است که شیخ زاهد، همان شیخ زاهدی است (متوفی ۷۱۰ هـ ق) که در لاهیجان مدفون است. اگر مقصود ایشان چنین باشد

اوضاع مذهبی... از ورود اسلام تا عصر قاجار / ۱۰۷

شاید بتوان بر روی آن اندکی تأمل کرد، زیرا مردم این سامان پیرو تشیع زیدی بودند، در حالی که شیخ زاهد در سیاورود می زیسته است و تا قرن یازدهم هجری مردم این مناطق سنی مذهب بودند. دوم این که درباره ی زندگی و احوال شیخ زاهد، تنها صفوة الصفا مأخذی معتبر شناخته می شود که نزدیک به عصر وی بوده است، در حالی که مؤلف خلاصة التواریخ گزارش خود را از منابع متقدم صفوی رونویسی نموده است و از این نظر چندان قابل اعتماد نیست. همان طور که گفتیم از نظر مذهبی مردم غرب گیلان تا سال های آغازین قرن یازدهم هجری پیرو مذهب اهل تسنن بوده اند و بعدها به دلیل تسلط سیاسی و نظامی صفویه مجبور به پذیرش شیعه دوازده امامی شدند، هرچند در برخی از نقاط بیه پس و تالش کماکان بر مذهب و سنت اجدادی خویش باقی ماندند (شفیعی: ۳۱۷). علاوه بر این که بیه پس در اوایل عصر صفویه بر مذهب اهل سنت باقی ماند، بخش هایی از بیه پیش نظیر کوچصفهان نیز تا نیمه ی اول قرن دهم شافعی باقی ماندند، بنا به گزارش «لاهیجی» در تاریخ خانی کارکیا میرزا علی در سال ۹۰۷ هجری پس از شکستی که از امیر اسحاق فومنی متحمل شده بود، ولایات سنی مذهب را به او تحویل داد. از جمله ی این ولایات کوچصفهان بود که مردم آن تا این زمان بر مذهب شافعی باقی مانده بودند (لاهیجی: ۱۲۸-۱۲۹). با توجه به این گزارش به نظر می رسد مذهب مردم گیلان تا پذیرش مذهب تشیع امامی در عصر صفوی را خاندان کارکیا، در دو سوی سپیدرود تثبیت کرده بودند. آل کیا در طی قرن های هشتم، نهم و دهم برخورد خصمانه ای با سایر مذاهب نداشتند. نبرد سید رضا کیا و دیگر حاکمان آل کیا با حاکمان اسماعیلی اشکور بیشتر به جهت تصرف سرزمین آن ها بوده است (مرعشی، ۱۳۴۹: ۶۶-۶۹).

تبرستان
www.tabarestan.info

اوضاع مذهبی گیلان از تسلط صفویه بر گیلان تا عصر قاجاریه

۱.۴. نقش گیلانیان در تعمیم مذهب تشیع امامی

بهترین نشانه‌ی تساهل و مدارا نسبت به معتقدان سایر مذاهب در گیلان پذیرایی کارکیا میرزا علی از اسماعیل میرزای صفوی بوده است. کارکیا میرزا علی در این زمان (اواخر قرن نهم) دارای مذهب تشیع زیدی بود، در حالی که اسماعیل میرزا مذهب تشیع امامی داشته است. خاندان آل‌کیا، اسماعیل میرزا را مورد مهر و محبت خود قرار دادند و باورهای مذهبی او را تقویت کردند. اسماعیل میرزا برای نخستین بار در منطقه‌ی لشت‌نشا خود را نماینده‌ی امام زمان اعلام کرد (تاریخ جهانگشای خاقان: ۴۳). برخی معتقدند وقوع این حادثه به توصیه و سفارش کارکیا میرزا علی بوده است. به باور این دسته از محققان، آل‌کیا باور غالیانه‌ی تشیع صفوی را تشویق و تأیید نموده‌اند (یوسف‌جمالی: ۲۸۵). کسروی درباره‌ی مذهب اسماعیل میرزا و تأثیر کارکیا میرزا علی بر شخصیت او می‌نویسد، شاه اسماعیل اساساً پیش از ورود به گیلان باور مذهبی خاصی نداشت زیرا او در هفت سالگی وارد گیلان شده بود و تا حدود چهارده سالگی در گیلان روزگار می‌گذراند. از این رو در طی هشت سالی که در گیلان بود در خدمت کارکیا میرزا علی روزگار می‌گذراند. از این رو می‌توان گفت که او کیش شیعی را پذیرفته بود، زیرا مردم گیلان دارای مذهب شیعی بوده‌اند (کسروی، ۱۳۷۹: صص ۸۶-۸۷). گرچه این بحث کسروی چندان درست به نظر نمی‌رسد،

زیرا اسماعیل میرزای هشت ساله نمی‌توانست در این سن و سال دغدغه‌ی مذهبی خاصی داشته باشد، اما چرا آل‌کیا صفویان را مجبور به پذیرش مذهب زیدی نکردند؟ او به این سؤال پاسخ نمی‌دهد. در واقع تبلیغات و تلاش‌های آل‌کیا نقش زیادی در پرورش فکری و مذهبی اسماعیل میرزا داشته است اما نمی‌توان از تلاش‌های قزلباشان و طرفداران شیعه مذهب اثنی‌عشری صفوی غافل بود. همچنین قزلباشان، طرفداران شیعه مذهب اثنی‌عشری نیز مؤثر بودند. علاوه بر قزلباشان از برخی از علمای شیعه مذهب نظیر مولانا شمس‌الدین لاهیجی که علوم شیعی را به اسماعیل میرزا می‌آموخت می‌توان یاد نمود که تأثیر زیادی بر ذهن و تفکر سیاسی و مذهبی او گذاشتند (مزاوی: ۱۶۴؛ ترکمنی آذر: ۱۲۸).

گرچه کاییان تأثیر زیادی بر جریان مذهبی اسماعیل میرزا و در نهایت شکل‌گیری صفویان داشتند، اما جریان قدرت‌گیری تشیع از قرن نهم و با اقدامات تیمور آغاز شده بود. سقوط خلافت عباسی و روی کارآمدن مغولان در ایران امتیاز بزرگی برای موجودیت یافتن تشیع دوازده‌امامی در ایران و جهان اسلام بود. این جریان‌ها سبب شد تا تشیع در قرن نهم هجری در برخی نقاط قدرت سیاسی را در دست گیرد، اما حمایتی که تیمور و شاهرخ در اوایل عصر تیموری نسبت به خاندان پیامبر می‌کردند موجب گشت تشیع و در رأس آن سادات به موقعیت خوبی دست‌یابند، به‌ویژه اقدامات تیمور در لعن یزید و معاویه و قاتلان امام حسین (ع) در ظاهر سبب شد شیعیان تیمور را حامی خود بدانند (صفا: ۵۸-۵۶). این اقدامات موجب شد تا تشیع از صورت یک جریان اعتقادی به یک جریان سیاسی تبدیل شود و در نهایت صفویه از پیامدهای آن بهره‌برداری نمایند. آل‌کیا پیش از گرایش به تشیع دوازده‌امامی از مفاهیم تشیع در

جهت تقویت باورهای ایدئولوژیک استفاده می‌کردند. آن‌ها برای تقویت روحیه‌ی زیردستان و از بین بردن روحیه‌ی شکست از جامعه‌ی خود، کشته‌های خود در جنگ‌ها را بر پایه‌ی باورهای تشیع «شهید» می‌نامیدند و در مقابل کشته‌های دشمنان خود که آن‌ها نیز مسلمان و به سایر مذاهب باورمند بودند «کافر» تلقی می‌کردند. مرعشی درباره‌ی واقعیه‌ی جنگ رشت می‌نویسد: «...کیای ملاطی جمع کثیری را به درک اسفل رسانید، اما چون اعادی غالب بودند، غازیان دین به درجه شهادت کربلا رسیدند...» (مرعشی، ۱۳۴۹: ۹۵).

۲.۴. گرایش گیلانیان به تشیع دوازده‌امامی در عصر صفوی^۱

با توجه به تصویری که از اوضاع مذهبی گیلان ارائه شده است می‌توان به این نتیجه رسید که سرزمین گیلان و دیلمان از قرن سوم به تدریج به تشیع زیدی روی آورد و در بخش غربی آن نیز کم و بیش مردم پیرو مذهب اهل سنت بودند. کیاییان پس از یک قرن تلاش توانستند رقبای اهل سنت، اسماعیلیه، مشبهه و سایر گروه‌های مذهبی را از سرزمین خود برانند و علاوه بر آن، سرزمین‌های شیعه‌نشین مانند لشت‌نشای واقع در بیه‌پس را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خود کنند.

جریان حمایت از مذهب زیدیه در گیلان تا قدرت‌گیری صفویان ادامه یافت. آل‌کیا حتی اندیشه‌های شیعی غالبانه‌ی صفویه را حمایت نمودند، اما پس از قدرت‌گیری صفویان اوضاع مذهبی و سیاسی در ایران تغییر

۱. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی این موضوع نک. عباس پناهی، چگونگی تغییر مذهب مردم گیلان از تشیع زیدی به تشیع دوازده‌امامی در عصر صفوی، فصلنامه‌ی علمی - پژوهشی شیعه‌شناسی، ش ۲۶، سال هفتم، تابستان ۱۳۸۸.

یافت. حاکمیت صفویه در طول دوران شاه اسماعیل اول و شاه تهماسب اول توانستند بیشتر سرزمین‌های سنی‌نشین ایران را به زور شمشیر یا تبلیغات مذهبی و یا تشویق بخشودگی مالیات شیعه مذهب نمایند (جلونگر: ۲۷۷-۲۷۳). اما سرزمین گیلان تا سال ۹۳۲ ه‍.ق کماکان بر مذهب تشیع زیدی باقی‌مانده بود (حسن‌بیک روملو: ۱۱۷۳). حسن بیک روملو در تاریخ خود اشاره‌ای به حضور خان احمد اول گیلانی در دربار شاه تهماسب اول دارد، اما دقیقاً توضیحی در مورد تغییر اجباری مذهب توسط شاه تهماسب اول بر خان احمد گیلانی ارائه نمی‌دهد. وی می‌نویسد: «... در این سال [۹۳۲ ه‍.ق] کارکیا احمد حاکم لاهیجان در قزوین به خدمت پادشاه ظفر قرین آمد، منظور نظر گشته به وطن خود مراجعت نموده‌اند...» (همان: ۱۱۵۳).

پس از قدرت‌گیری صفویان در ایران، آل‌کیا که دارای مذهب زیدیه بودند، رقیب صفویه محسوب می‌شدند. آل‌کیا پیش از یورش صفویان به سرزمین گیلان به قدرت سیاسی مذهبی تشیع امامی پی‌برده بودند، از این‌رو در صدد برآمدند تا تشیع اثنی‌عشری را جانشین تشیع زیدی نمایند. با درک این مسأله اهداف مخالفت‌های سیاسی و جنگ‌های شاه تهماسب اول و شاه عباس اول با سلاطین گیلان کاملاً آشکار می‌شود. صفویه از نفوذ معنوی خاندان کارکیا که در طی چند سده به‌ویژه در قرن نهم و دهم در گیلان کسب کرده بودند، آگاه بودند. در طی این دوران ده‌ها مؤلف، شاعر و دانشمند، صدها مجلد کتاب و هزاران بیت شعر، پیش از صفویان برای تشیع در سایه‌ی خاندان کارکیا نوشته و سروده بودند و صفویه از این تکاپوهای شیعیان که در خدمت آل‌کیا بودند، بیم داشتند. از این‌رو تمایل آل‌کیا در گرایش به تشیع امامی برای دوری جستن از نابودی به دست

اوضاع مذهبی... از تسلط صفویه بر گیلان تا عصر قاجار / ۱۱۳

صفویه بود. آن‌ها بر این گمان بودند در صورت گرایش به این مذهب، بهانه را از دست صفویه خارج می‌کنند. اما در تاریخ سیاسی آل‌کیا مشاهده می‌شود که شاه‌تهماسب اول و شاه‌عباس اول بهانه‌های دیگری برای براندازی آل‌کیا در سر داشتند. در این عصر اهمیت اقتصادی گیلان باعث شده بود تا صفویه با حربه‌ی مذهبی آل‌کیا را از گردونه‌ی رقابت خارج کند. اما آل‌کیا با هوشیاری این بهانه‌ها را از دست صفویه خارج نمودند. از این‌رو حاکمان صفوی به دنبال راه‌های دیگری برای تحقق آمال خود شدند (منجم: ۱۰۹-۱۱۰؛ ترکمان: ۴۳۹-۴۴۰).

مؤلف تاریخ گیلان، عبدالفتاح فومنی که کم و بیش بر اوضاع این دوران نظاره‌گر بوده است شواهد و دلایل تغییر مذهب خان‌احمدخان اول را ارائه نمی‌کند، اما «بورن» معتقد است که تعصب مذهبی شاه‌تهماسب اول باعث شده است تا هنگامی که خان‌احمدخان به دربارش رفته بود او را وادار به پذیرش مذهب جدید کند. خان‌کیایی پس از بازگشت به گیلان رعایای خود را وادار به پذیرش مذهب شیعه امامی نمود (بورن: ۱۴۴). ادعای «بورن» چندان محکم به نظر نمی‌رسد، زیرا در عصر شاه‌تهماسب نظیر چنین ماجرای برای همایون پادشاه گورکانی اتفاق افتاده بود. همایون پس از مراجعت به هند، علی‌رغم گرایش به تشیع به مذهب پیشین خود بازگشت (رای: ۷). به نظر می‌رسد مهم‌ترین انگیزه‌ی خان‌کیایی از گرایش به تشیع، قدرت نفوذ و گسترش تشیع امامی و بهانه ندادن به صفویان به جهت مذهب زیدی بوده است. خان‌احمدخان اول به این نتیجه رسیده بود که در صورت تغییر مذهب، صفویان اجازه خواهند داد تا آن‌ها به حکومت نیمه مستقل خود در گیلان ادامه دهند. او پس از گرایش به این مذهب نسبت به آن بسیار متعصب شد، برخی معتقدند که

خان احمدخان نیز به اصول و احکام تشیع امامی آشنایی دقیقی داشت، از این رو تمایل شخصی وی نقش زیادی در گرایش او به تغییر مذهب از زیدی به تشیع امامی داشت (پارسادوست: ۵۶۴). خان احمدخان برای این که تمایل قلبی خود را از پیوستن به تشیع امامی نشان دهد بیت زیر را سروده و آن را نقش نگین خود ساخته بود:

«تا شد سعادت ابدی راهبر مرا شد رهنمون به مذهب اثنی عشر مرا»^۱

(نوزاد: ۱۸۴؛ نوایی: ۱۰۸).

پس از این جریان تغییر مذهبی در گیلان، طی مدت کوتاهی مردم سراسر گیلان آیین تشیع دوازده امامی را پذیرفتند، هرچند در منابع تاریخی به این تغییر مذهب اشاره‌ای نشده است، اما عدم گزارش جنگ‌های مذهبی مورخان محلی عصر صفویه، نشان‌دهنده‌ی پذیرش مذهب جدید بوده است. از سوی دیگر در کمتر از چند سال موضع‌گیری خان احمدخان دوم در دفاع از تشیع از طریق اسنادی که باقی مانده است نشان‌دهنده‌ی پذیرش عمیق او است. به هر حال حاکمان آل کیا با حرارت و تعصب از آن دفاع می‌کردند. خان احمدخان دوم در گرایش به تشیع امامی بسیار متعصب‌تر از پیشینیان خود بوده است، او در نامه‌ای که به شخصی به نام میرجلیل قاری گوگه‌ای نوشته با مذهب زیدی به مخالفت برخاسته است. میرجلیل قاری گوگه‌ای یکی از ملازمان خان احمدخان در نامه‌ای از خان کیایی تقاضا دارد که از آزار زیدیه به‌ویژه علمای آن نظیر

۱. رابینو می‌نویسد که خان احمدخان این ماجرا را درباره‌ی تاریخ «ترک طریق زید» عنوان نموده است (رابینو: ۱۳۷۴، ۳۵۲). ماده تاریخ «ترک طریق زید» به حساب ابجد ۹۷۰ هـ است و با حکومت خان احمدخان اول که بین سال‌های ۹۱۱ - ۹۴۰ هـ است، چندان قابل تطبیق نیست.

اوضاع مذهبی... از تسلط صفویه بر گیلان تا عصر قاجار / ۱۱۵

«ملاسلیمان» صرف نظر نماید. وی در این نامه ادعا می‌کند که اگر در بلاد گیلان یک نفر زیدی و یا بیشتر باشد شناخته می‌شود و دلیلی ندارد که مورد تعقیب باشند (نوزاد: ۱۸۱). نامه‌ی این صاحب‌منصب کیایی نشان می‌دهد که در زمانی بسیار اندک از تعداد زیدیه در گیلان کم شده بود. خان‌احمدخان در جواب نامه‌ی میرجلیل به مخالفت شدید با زیدیه برخاست و آن‌ها را کافر دانست و کشتن‌شان را مباح شمرد. او در نامه‌ی خود می‌نویسد: «... آن سعادت پناه بداند که مرا با زیدیه بدی هست به واسطه آن‌که نه امام معصوم ما بر اصول ایشان در امامت که خروج به سیف است از امامت بیرون می‌برند و لعنت بر این مذهب روا باشد...» (نوزاد: ۱۸۴).

این تغییر مذهب و نگرش به مذهب زیدی در مدت بسیار کوتاهی روی داده بود، در حالی که پیش از او، آل‌کیا از مدافعان سرسخت زیدیه محسوب می‌شدند و جنگ‌های زیادی برای تحقق آن با سایر رقبای سیاسی انجام داده بود. خان‌احمدخان در ادامه‌ی نامه می‌افزاید: «... لعنت بر مذهب و تقوای ایشان باد. من چه ابلهی باشم که در دوستی ائمه معصومین علیهم‌السلام از باطن زیدی ترسم...» (همان: ۱۸۵).

او حتی بر خود لعنت می‌فرستد که چرا اوقات خود را صرف کشتن چند زیدی واجب‌القتل کرده است (همان: ۱۸۵). پارسا دوست معتقد است که این اعتقاد صادقانه‌ی خان‌احمدخان نسبت به مذهب شیعه‌ی امامی ممکن است برای شاه‌تهماسب که در صدد تصرف گیلان بود، عاملی بازدارنده محسوب شده و مدتی وی را برای اقدام نظامی وادار به درنگ کرده باشد. او همچنین اضافه می‌کند شاه‌تهماسب به جهت تعصب فوق‌العاده‌ای که داشت به‌ویژه به دلیل شرایط جغرافیایی گیلان تمایل نداشت تا جنگی را به دلیل مسائل مذهبی با صرف هزینه‌های گران به راه

بیندازد، از این رو مدتی در اقدامات جنگی خود با خاندان کارکیا درنگ نمود (پارسادوست: ۵۶۵). این تحلیل فرضیه‌ی تمام و کمالی به نظر نمی‌رسد، زیرا دغدغه‌های سیاسی و نظامی شاه‌تهماسب اول با عثمانی و ازبکان مهم‌ترین عامل بازدارنده او جهت رسیدگی به امور گیلان بود. شاه‌تهماسب پس از فراغت از جنگ‌های مداوم با عثمانی و پس از صلح آماسیه (۹۶۲ ه.ق)، تصمیم به تصرف گیلان گرفت و آن را عملی کرد. بنابراین مشخص می‌شود که دغدغه‌های مذهبی برای شاه‌تهماسب چندان مهم نبوده است. شاه‌تهماسب قصد داشت با ابزارهای مختلف خان‌احمدخان را تحت فشار سیاسی خود قرار دهد و از این طریق مملکت او را تسخیر کند، بنابراین بهانه‌ی مذهبی می‌توانست بهترین دلیل شاه‌تهماسب برای واژگونی آل‌کیا باشد، اما خان‌احمدخان در قصیده‌ای که سروده بود و ۶۸ بیت داشت وفاداری خود را به شاه و علاقه‌اش را به تشیع اثنی‌عشری یاد نموده و خود را در این قصیده «غلام علی (ع) و دشمن اهل سنت» یاد کرده بود (نوزاد: ۲۰۷-۲۰۴).

خان‌احمد برای این‌که بهانه‌های مذهبی را از دست شاه‌تهماسب خارج کند در گیلان به گسترش مذهب تشیع دوازده‌امامی پرداخت. اقدامات خان‌احمد در زمینه‌ی امور دینی، به‌ویژه انتصاب شیخ‌الاسلام‌ها، رؤسای اوقاف و اجرای عدالت قضات بر اساس شرع و آیین تشیع نشان‌دهنده‌ی علاقه‌ی او به تشیع امامی است. خان‌احمدخان علاقه‌ی زیادی به علمای مذهبی از خود نشان می‌داد و در نامه‌های خود با القاب پرمطراق از آن‌ها یاد می‌کرد. او در نامه‌ای که به یکی از علمای گیلان به نام «بهاء‌الدین محمد» نوشته، از او تحت عنوان «خاتم‌المجتهدین»، «اقتباس. انوارهدی» و «مصباح علوم بی‌انتها» و... یاد کرده است (نوزاد: ۵۹).

اوضاع مذهبی... از تسلط صفویه بر گیلان تا عصر قاجار / ۱۱۷

خان احمدخان دوم در دوره‌ی حکومت طولانی خود - دوره‌ی دوم - (از ۹۸۵ تا سال ۱۰۰۰ ه‍.ق) سعی نمود نظارت خود بر دستگاه دینی را افزایش دهد، از این رو همانند شاه‌تهماسب حکم «شیخ‌الاسلامی» را برای برخی از علما صادر کرد. شاید این رویه از صفویه اقتباس شده باشد، اما اسنادی در دست نیست. با توجه به این‌که حکومت آل‌کیا حاکمیتی تقریباً دینی بوده است، احتمال آن دارد که این سنت پیش از خان کیایی در حکومت آل‌کیا موسوم بوده است.

امروزه دو سند از اسناد خان‌احمد درباره‌ی احکام شیخ‌الاسلامی دو تن از علمای گیلان در دست است. در حکم اول خان‌احمدخان فردی به نام «ملا عبداللّه» نامی را - که شناخته نیست - به عنوان شیخ‌الاسلام در سال ۹۹۵ ه‍.ق انتخاب کرده و در حکم وظایف او را چنین نوشته است.

«... اظهار داعیه سعی و اجتهاد در امر به معروف و نهی از منکر و احضار مسلمین به مساجد و معابد و نصیح و موعظه و مراعات مراسم و عادات زمره مجتهدین فی طریق شرع...» (نوزاد: ۱۵۷).

در حکم دیگری خان‌احمدخان فردی نام شیخ‌کرام‌اللّه را در منطقه‌ی رانکوه و توابع آن را به شیخ‌الاسلامی آن ناحیه برگزید و وظیفه‌ی او را در طی حکمی «... توضیح معضلات دینیه و تنقیح مشکلات ملیّه» قرار دارد. همچنین به اهالی آنجا دستور داد تا «عمل به فتوی او کنند...» (نوزاد: ۱۶۲).

انتصاب چند شیخ‌الاسلام شیعه امامی در گوشه و کنار گیلان شرقی (بیه‌پیش) نشان‌دهنده‌ی گسترش و پذیرش این مذهب بین مردم است تا از طریق این مقام‌های مذهبی اختلافات و مشکلات آن‌ها حل و فصل گردد. با آن‌که در شیعه بودن خان‌احمد با توجه به نامه‌ها و اظهارات او شک و تردیدی نیست، برخی از محققان معتقدند که خان‌احمد مدتی را در زندان

قهقهه هم‌بند اسماعیل میرزا - فرزند شاه‌تھماسب اول - بوده است، از آنجا که این دو فرد قربانی اعمال شاه‌تھماسب شده بودند، خان‌احمد تحت تأثیر اسماعیل میرزا قرار گرفته و تمایلات «سنی» پیدا نموده است. برخی با توجه به این گرایش‌ات عنوان می‌کنند که خان‌احمد قبل و پس از مرگ شاه‌تھماسب اول و آزادی از زندان در سال ۹۷۵ هـ ق تمایلات سنی داشته است (منزوی: ۴۱۷). این ادعا چندان درست به نظر نمی‌رسد زیرا خان‌احمد خان پس از آزادی از زندان و به دست گرفتن قدرت، تمایلات مذهبی تشیع خود را نشان داده است (نوزاد: ۲۰۵-۲۰۴). اگر چنین شرایطی صحت داشت، شاه‌عباس آن را بهانه‌ی خوبی برای تصرف گیلان قرار می‌داد. جدا از این مسأله خان‌احمد خان در نامه‌هایی که به شاه‌عباس نوشته است، همچنان خود را شیعه‌ی معتقد نشان داده است (نوزاد: ۱۹-۱۷).

۳.۴. اوضاع مذهبی گیلان پس از شاه‌عباس اول صفوی

پس از تصرف گیلان در سال ۱۰۰۰ هـ ق به دست سپاهیان صفوی این ولایت در اختیار شاه‌عباس قرار گرفت، اما از نظر مذهبی تحول چندانی در آیین و مذهب بخش شرقی سفیدرود تا چالوس (بیه‌پیش) پدید نیامد، این بخش از قلمرو گیلان بیش از نیم قرن تشیع امامی را پذیرفته بودند، اما در بخش غربی گیلان، هنوز اهل سنت فعال بودند. این بخش از گیلان (بیه‌پس) از رشت تا آستارا که کم و بیش تشیع امامی را پذیرفته بودند، تشیع اثنی‌عشری را پذیرفتند، اما در بخش‌های کوهستانی تالش این تغییر مذهب به کندی صورت پذیرفت و در نهایت بخشی از جمعیت این سرزمین از پذیرش تشیع سرباز زدند و بر توسعه‌ی مذهب تشیع در گیلان به‌ویژه در تالش توجه کمتری صورت گرفت. تالش در عصر شاه‌عباس اول

جدا از منطقه‌ی بیه‌پس اداره می‌شد، زیرا دارای تفاوت‌های مذهبی، اقتصادی و اجتماعی بود (احمدی: ۲). تالش به جهت ویژگی طبیعی و جغرافیایی خود، در عصر صفوی هویت مذهبی خویش را حفظ کرد. ممکن است این پرسش به ذهن رسد که شاه‌عباس اول و جانشینان وی پس از تصرف سراسر گیلان چرا مردم تالش را مجبور به پذیرش مذهب تشیع دوازده‌امامی نکردند؟ با توجه به سیاست حکومتی شاه‌عباس اول و برخورد وی با قزلباش‌ها، اهل تصوف و سایر بنیانگذاران دولت صفوی که آن‌ها را از قدرت کنار نهاد می‌توان به این نتیجه رسید که شاه‌عباس مصالح حکومتی و تداوم قدرت خود را بر اهداف غالیانه‌ی مذهبی شاه‌اسماعیل اول و شاه‌تهماسب اول ترجیح می‌داد، از این‌رو دغدغه‌ی شاه‌عباس اول یکسان‌سازی مذهبی و اجبار به تغییر مذهبی، همان‌گونه که شاه‌تهماسب اول علیه مردم گیلان اعمال می‌کرد، نبود. بنابراین وی به منافع سیاسی و اقتصادی اهمیت بیشتری می‌داد. از این‌رو تالش در عصر شاه‌عباس اول و جانشین بعدی‌اش، همچنان بر مذهب سابق باقی ماند و فشار زیادی به مردم این منطقه وارد نشد، زیرا شاه‌عباس پس از سپردن اداره‌ی امور گیلان به مباشران و وزرای خود نظیر بهزادبیک، ساروتقی و دیگران، خود با آسودگی مشغول اداره‌ی ایران، نبرد با ازبکان و عثمانی و تجارت شد. پس از مرگ شاه‌عباس و هنگام به تخت‌نشستن شاه‌صفی، قیام غریب‌شاه در گیلان روی داد.^۱ این جنبش در حقیقت جریانی اجتماعی در

۱. درباره‌ی قیام غریب‌شاه نک. عبدالفتاح فومنی، تاریخ گیلان، صص ۲۶۰ - ۲۸۵؛ محمود پاینده لنگرودی، غریب‌شاه گیلانی؛ محمود پاینده لنگرودی، خونیته‌های دارالمرز، صص ۲۷۴ - ۲۸۰؛ رابینو، ولایات دارالمرز ایران، گیلان، صص ۵۳۲ - ۵۳۴؛ اسکندربیک منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲؛ کریم کشاورز، گیلان، ص ۴۶؛ اولناریوس، سفرنامه؛ واله اصفهانی؛ خلدبرین و سایر متون تاریخی عصر صفوی.

گیلان بود که به جهت فشارهای اجتماعی و سیاسی علیه مردم، در شکل شورشی بزرگ به وقوع پیوست. جنبش فوق را نمی‌توان دارای ماهیت مذهبی دانست، هرچند به گزارش عبدالفتاح فومنی صوفی بزرگی چون پیرشمس گیلوایی نیز جزء رهبران و مشاوران غریب‌شاه بود.

یکی از مهم‌ترین دلایل تثبیت قدرت صفویان در ایران و به انجام رسیدن فرایند گسترش تشیع در گیلان و سایر مناطق ایران گسترش اختناق و سرکوب در سراسر ایران به‌ویژه در گیلان بود. به دلیل شورش‌های متوالی این ولایت، حاکمان صفوی از دستگاه وسیع جاسوسان استفاده می‌کردند تا از وقوع قیام‌ها جلوگیری کند، اسکندریک منشی در این باره می‌نویسد: «... منهایان گذاشته‌اند که از کماهی حالات خبر دهند چنان‌که کسی را قدرت آن نیست که در منزل خود با متعلقان حرفی که نتوان بگوید و دغدغه‌ها آن هست که به مسامع جلال برسد...» (اسکندریک منشی: ۹۵۳). شاه به کمک همه‌ی منهایان خود توانست زمینه‌ی تسلط صفویان را در گیلان فراهم و ادامه‌ی حاکمیت آن‌ها را تضمین کند. البته اختناق حکومت صفوی چندان پیوندی با گسترش تشیع ندارد، همان‌گونه که اشاره شد، زمینه‌ی پذیرش تشیع در ایران سیری تاریخی و مقبولیتی عمومی بود.

۴.۴. قیام سیدمحمد زمان معروف به امام زمان

با توجه به حاکمیت توأم با خشونت حکومت صفوی این‌گونه به نظر می‌رسد که هرگونه حرکتی که با سیاست‌های حکومت صفویه در تناقض می‌بود محکوم به شکست می‌شد، در نتیجه زمینه‌های حرکت‌های جدید نیز از بین می‌رفت. اما با توجه به اوضاع اجتماعی تاریخ ایران هرگاه استبداد و خشونت حکومت‌ها به اوج خود می‌رسید، شاهد شکل‌گیری

اوضاع مذهبی... از تسلط صفویه بر گیلان تا عصر قاجار / ۱۲۱

قیام‌های مذهبی در شکل‌های غالبانه و مهدویت در تاریخ هستیم. در پایان عصر ایلخانی پس از گسترش فشارهای اقتصادی و اجتماعی، مردم شیعه مذهب سبزواری، کاشان و سایر نقاط آماده‌ی ظهور امام زمان (ع) بودند و شکل‌گیری قیام سریداران خراسان در سبزواری به دلیل آمادگی زمینه‌های قیام شیخ خلیفه مازندرانی و شیخ حسن جوری بود.^۱ تصور ظهور امام زمان که زمینه‌های حاکمیت ستمگران را نابود کند، موجب می‌شد تا برخی از ماجراجویان از فرصت استفاده کنند و به جنبش اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود رنگ و بوی مذهبی بدهند.

مردم گیلان با توجه به سرکوب‌های سیاسی و اجتماعی شاه‌تهماسب اول و به‌ویژه شاه‌عباس اول آماده‌ی شورش علیه حکومت صفوی و نمایندگانش در گیلان بودند.

به گزارش اسکندربیک منشی در سال سی و چهارم سلطنت شاه‌عباس اول فردی به نام سیدمحمد در گیلان علیه شاه‌عباس اول قیام کرد. متأسفانه منابع تاریخی عصر صفوی گزارش‌های زیادی درباره‌ی قیام وی که جنبه‌ی دینی داشت ارائه نکرده‌اند. به نظر می‌رسد محتوای قیام وی موجب این اهمال تاریخ‌نگاری شده است، زیرا هرگونه اشاره‌ی مفصل مورخان موجب آگاهی خوانندگان از محتوای فکری و دینی قیام سیدمحمد و یارانش می‌گشت. بنابراین همان‌طور که نظامیان و سرداران شاه‌عباس در سرکوب قیام‌ها فرصتی را فروگذار نشده‌اند، مورخان نیز تنها به گزارش قیام اکتفا و به اختصار درباره‌ی وی گزارش داده‌اند و سعی

۱. درباره‌ی این موضوع و نقش اوضاع اجتماعی در شکل‌گیری قیام‌های مذهبی با محتوای مهدویت نک. یعقوب آژند، سریداران، تهران، گستره، ۱۳۶۲.

کرده‌اند تا با برچسب‌ها و تهمت‌ها جنبه‌ای زشت و سیاه از آن ارائه کنند. اسکندربیک می‌نویسد: «... در این سال - سال سی و چهارم حکومت شاه‌عباس - چند نفر از شیخان شاید خیال فاسد و اراده‌ی حاصل‌که از غلو نشاء بنگ‌خیز در سویه‌ای خاطر جان داده یکی از ایشان سیدمحمد نام خود را رسول و نایب حضرت صاحب‌الزمان نامیده و دو سه نفر دیگر به رسالت به خدمت حضور ضل‌الله فرستاده بشارت ظهور آن حضرت داد و منشوری به اسم سامی‌اشرف از جانب خود مشتمل بر مواعظ و نصایح و این‌که من رسول صاحب‌الامر و فلان و فلان خلیفه و داعی منند در قلم آورده...» (اسکندربیک منشی: ۹۵۲).

شاه‌عباس وی را به همراه یارانش به مازندران دعوت نمود، اما پس از ورود آن‌ها به اشرف به سرعت او و همراهانش را به قتل رساند (همان: ۹۵۲). اسکندربیک منشی در ادامه می‌نویسد:

«... سید محمد - در حین جزا یافتن اعتراف به کذب قول خود نمودند، اما بنابر مصالح ملکی و آگاهانیدن این‌گونه سفیهان ناعاقبت‌اندیش در سیاست ایشان تأخیر جایز نداشته به جزای کردار ناصواب رسیدند...» (همان: ۹۵۳).

به نظر می‌رسد مهم‌ترین عامل شکل‌گیری این جریان سرکوب قیام‌های سیاسی و اجتماعی بود، سیدمحمد با توجه به انگیزه‌های دینی این روش کار را برای مبارزه انتخاب کرد، اما حکومت صفوی که هر نوع نگرش مذهبی که اقتدار حاکمیت را لطمه‌دار می‌کرد، به سرعت سرکوب می‌کرد و سیدمحمد و طرفدارانش را نیز نابود کرد. متأسفانه از چگونگی قیام، طرفدارانش و همچنین واکنش مردم در برابر وی گزارشی در دست نیست.

اوضاع مذهبی... از تسلط صفویه بر گیلان تا عصر قاجار / ۱۲۳

۵.۴. اوضاع مذهبی گیلان از پایان صفویه تا عصر قاجار

پس از سقوط حاکمیت صفوی به دست افغان‌ها و برداشته شدن فشارهای سیاسی، جامعه‌ی ایران از نظر دینی به حیاتش ادامه داد (لکه‌هارت: ۸۵-۹۱). علت تداوم تشیع پس از سقوط حامیان سیاسی مذهب تشیع - صفویان - نفوذ آن در میان توده‌های اجتماعی، گسترش اندیشه‌ها، آداب و رسوم و فرهنگ تشیع در میان مردم ایران بود. افغان‌ها که از مدافعان مذهب تسنن بودند در دوران حکومت کوتاه خود نتوانستند مذهب ایران و یا بخشی از آن که تصرف کرده بودند را تغییر دهند. زیرا تشیع همان‌طور که گفته شد از طریق مفاهیم خود و پیوند با سنن و آداب و رسوم‌های ایرانی در ایران پایگاه نیرومندی یافته بود و ایرانیان در قرن یازدهم و دوازدهم ه. ق خود را از حامیان متعصب تشیع امامی می‌دانستند. تلاش‌های نادر جهت نزدیک نمودن تشیع با تسنن به نتیجه‌ای نرسید، زیرا علاوه بر این که علمای اهل تسنن حاضر به پذیرش مذهب تشیع نشدند، در ایران نیز مردم همچنان در حفظ باورهای مذهب تشیع پافشاری داشتند و حاضر به اتحاد مذهبی با اهل تسنن نبودند (هنوی: ۱۶۲-۱۵۹).

از نظر سیاسی پس از سقوط صفویه به دست افغان‌ها در گیلان، روس‌ها برای نخستین بار نتوانستند به موجب عهدنامه‌ای که با عثمانی‌ها به امضا رسانده بودند، بخش‌های شمالی ایران را تصرف کنند و حضور کوتاه مدت تهماسب میرزای ولیعهد نتوانست گیلان را برای صفویه حفظ کند، بنابراین گیلان به‌طور عملی و کامل در اختیار هیچ‌یک از نیروهای روسیه، افغان‌ها و صفویه نبود، بلکه امرای محلی پس از یک‌صد و پنجاه سال نتوانستند برای خود قدرتی دست و پا نمایند.

از نظر مذهبی در عصر فترت، شاهد دگرگونی‌های مذهبی و تحولات خاصی در این زمینه نیستیم، مذهب تشیع همچنان نیرومندانه به حضور فکری و دینی خود در جامعه‌ی گیلان ادامه می‌داد و چنان با حیات معنوی و فکری مردم این سامان توأم گشته بود که گویی قرن‌ها مردم گیلان پیرو مذهب تشیع دوازده‌امامی بودند. در این دوره همچنان همانند عصر صفوی گروه‌هایی از مسیحیان که شاه‌عباس آنان را برای رونق تجارت ابریشم به این سامان آورده بود، به حیات خود در رشت و انزلی ادامه می‌دادند. اهل تسنن نیز با باورهای خویش در تالش و مناطق هم‌جوار آن حضور داشتند (حاج‌سیدجواد: ۱۰۱). به گزارش منابع تاریخی علاوه بر ارمنی‌ها و دیگر اروپاییان، یهودیان نیز در شهر رشت در عصر نادری به تجارت، به‌ویژه داد و ستد ابریشم مشغول بودند، اما درباره‌ی چگونگی انجام مراسم و آیین‌های مذهبی آن‌ها گزارش چندانی در دست نیست (همان: ۱۰۳). در عصر نادری نیز گزارش‌هایی درباره‌ی اوضاع مذهبی و جنبش‌های دینی وجود ندارد. هرچند همان‌طور که اشاره شد، نادرشاه به منظور تحکیم قدرت خود سعی در تلفیق مذهب تشیع با تسنن داشت اما تأثیر اقدام‌های وی در گیلان محسوس نبود، زیرا بیشتر مردم گیلان جز بخش اندکی که سنی مذهب بودند، بر باور تشیع بودند و از سوی دیگر دغدغه‌ی نادر ایجاد اتحاد بین سربازان شیعه و سنی خود و از سوی دیگر مقابله با عثمانی بود. بنابراین چون گیلان در شمال ایران واقع شده بود نادر تلاش‌های مذهبی خود را در این منطقه متمرکز نکرد.

در عصر کریم‌خان تحولات مذهبی خاصی در گیلان مشاهده نمی‌شود، جز این‌که مذهب تشیع به حضور قدرتمندانه و بی‌رقیب خود در این سامان ادامه می‌داد. در این دوره با به قدرت رسیدن هدایت‌الله‌خان

اوضاع مذهبی... از تسلط صفویه بر گیلان تا عصر قاجار / ۱۲۵

رشتی، فرزند آقا جمال فومنی، دوره‌ای از رشد سیاسی گیلان آغاز شد، در این زمان هدایت‌الله‌خان آرامشی در گیلان پدید آورد که اروپاییان برای تجارت از روسیه جذب گیلان شدند (همان). به نظر می‌رسد هدایت‌الله‌خان از نظر مذهبی نیز زمینه‌ی مساعدی برای ورود اروپاییان فراهم و تعصب مذهبی مردم را کم کرده باشد، زیرا آن‌ها در کنار تجارت به تبلیغ مسیحیت نیز می‌پرداختند.

اوضاع مذهبی گیلان در عصر قاجار شاهد دگرگونی‌های زیادی شد. این تغییرها پس از تغییر مذهب مردم از تشیع زیدی به تشیع دوازده‌امامی قابل تأمل است. آشفتگی‌های سیاسی و اجتماعی عصر قاجار بر تمامی جنبه‌های انسانی مردم ایران در این دوره تأثیرگذار بود. شکست‌های متوالی نظامی، سیاسی و دیپلماتی دستگاه حاکمیت قاجار در برابر روسیه، انگلستان و عثمانی سبب فقر و فلاکت اقتصادی و اجتماعی مردم شد. چنین اوضاع و احوالی زمینه‌ی ظهور اندیشه‌ها و جریان‌های سیاسی و مذهبی و ایجاد شکاف در تفکر مذهبی مردم ایران و در نهایت گیلان شد. تا عصر قاجار تشیع دوازده‌امامی مذهب اکثریت مردم گیلان بود. و بعدها نیز مردم گیلان سرسختانه و متعصبانه از این مذهب حمایت کردند، اما در کنار این مذهب شاهد رشد و گسترش مذاهب و ادیان دیگر هستیم. در مجموع علل نفوذ بسیاری از اندیشه‌های دینی جدید ناشی از ضعف حکومت قاجار و حاکمانشان در گیلان بود و عملکردهای نادرست حکومت زمینه‌های برخی جنبه‌های دینی را فراهم آورد، از سوی دیگر به دلیل حمایت حکومت از دیانت مسلط، برخی از مردم برای اعتراض به سایر ادیان رو آوردند تا شاید راه گریزی از شرایط موجود پیدا کنند. گسترش نفوذ جریانات مذهبی نظیر بابیت و بهائیت در نتیجه‌ی این عوامل

بود. شعارهای اجتماعی مدعیان مذکور نقش مهمی در جذب مردم شیعه مذهب عصر قاجاری بود. در دوران تسلط روس‌ها بر گیلان شاهد رشد جمعیت مسیحیان ارمنی، به‌ویژه در شهرهای انزلی و رشت هستیم. این گروه مذهبی هرچند در گروه‌های کوچک شهری ساکن، اما به کارهای پراهمیت تجاری مشغول بودند.

درباره‌ی تغییر مذهب و یا گرایش‌های مذهبی مردم گیلان در عصر قاجار گزارشی در دست نیست. اما با این حال در خلال گزارش‌های به دست آمده می‌توان به پاره‌ای از این گرایش‌ها اشاره کرد. رابینو درگیری یک ارمنی که عنوان «نایب» لشت‌نشا را داشت با خسروخان گرجی که بین سال‌های ۱۲۳۰ تا ۱۲۳۴ ه‍.ق حاکم گیلان بود، آورده است. این ارمنی در برابر اجحافات و سخت‌گیری‌های خسروخان مقاومت زیادی می‌کند، اما خسروخان به زور، بسیاری از روستاها و املاک حاصل‌خیز لشت‌نشا را برای خود می‌خرد. نایب از مسیحیت به تشیع امامی تغییر دیانت می‌دهد و به حاجی قاسم‌خان شیروانی معروف می‌شود. وی سپس برای خلع خسروخان از حکومت گیلان نزد فتح‌علی‌شاه می‌رود، اما پس از بازگشت از سفر تهران و موفقیت در انجام کاری که در سر داشت به دست گماشتگان خسروخان کشته می‌شود (رابینو، ۱۳۷۴: ۵۵۱-۵۵۰). به نظر می‌رسد وی تا پیش از این‌که زمینه‌های عزل خسروخان را از حکومت فراهم کند تمایلی به تغییر مذهب نداشت، اما انگیزه‌ی سیاسی وی را تشویق به این اقدام کرد. زیرا با گرایش وی به اسلام موقعیتش نسبت به رقیب در ولایت گیلان و نزد حاکمیت قاجار مستحکم‌تر می‌شد. او هرچند کشته شد اما سرانجام موجبات عزل حاکم را فراهم آورد.

به جز گزارش یاد شده، گزارش‌های دیگری درباره‌ی اوضاع دینی

اوضاع مذهبی... از تسلط صفویه بر گیلان تا عصر قاجار / ۱۲۷

گیلان در دست نیست. دوره‌های پایانی عصر قاجار به دلیل نابرابری‌های اجتماعی، اختلاف‌های مذهبی در شکل نبردها و درگیری‌های سیاسی و نظامی آشکار می‌شود و گیلان به عنوان یکی از مراکز مهم پایگاه روشنفکری ایران در جامعه‌ی ایران مطرح می‌شود.

پایان سخن

از مطالعات انجام شده درباره‌ی دین و مذهب و سیر تکاملی آن در گیلان می‌توان استنباط نمود که تاریخ تحولات این سرزمین پس از اسلام تحت تأثیر شرایط جغرافیایی و انسانی آن بوده است. زیرا ایران تا پیش از سقوط خلافت عباسی زیر نظر خلافت و یا حکومت‌های مرکزی اداره می‌گشت، این مسأله سبب می‌شد تا برخی از مخالفان عباسیان برای فرار از دست عمال خلافت به گیلان مهاجرت کنند؛ از نخستین مهاجران عرب می‌توان به سادات علوی و وابستگان امام رضا (ع) اشاره نمود. این افراد توانستند اندک اندک مردم گیلان را که بر باور نیاکان خود بودند با اسلام آشنا نمایند. در نیمه‌ی دوم قرن سوم ه. ق پس از قیام حسن بن زید علوی در برابر نمایندگان خلیفه و حکام طاهری در مازندران، حاکمان دیلم و مردمان این سامان به جهت دشمنی و کینه‌ای که از خلافت عباسی داشتند، کمک‌های زیادی در اختیار وی نهادند. در طول حکومت علویان بزرگ (مقدم) برخی از حکام علوی نظیر ناصر کبیر نقش زیادی در ترویج تشیع زیدی در بین مردم بیه‌پیش و دیلمان داشتند.

پس از سقوط علویان، بخش‌های متعدد بیه‌پیش و گیلان که به دلیل عوامل طبیعی از هم جدا می‌شدند، دارای حاکمیتی مستقل شدند. مهم‌ترین ویژگی و تجانس مردم این سامان تغییر آیین آن‌ها به تشیع زیدی

بود، اما حاکمیت‌های گوناگون این مناطق به شدت با یکدیگر در جنگ بودند. هر چند برای مدت کوتاهی علویان مؤیدی قدرتی دست و پا نمودند، شرایط اقلیمی گیلان نقش مهمی در جذب مخالفان مذهبی خلافت عباسی و حکومت‌های مرکزی ایران داشت.

نخستین گروه‌های مذهبی که برای فرار از دست دشمنان و گسترش دعوت خود به این سرزمین روی آوردند، علویان بودند. فرقه‌ی زیدیه مهم‌ترین گروه مذهبی بودند که طرفداران زیادی در گیلان به دست آوردند. علاوه بر زیدیه، اسماعیلیان نیز در مناطق کوهستانی نظیر اشکور و دیلمان که در مجاورت با الموت بود به فعالیت مذهبی و سیاسی مشغول بودند. در طی قرن چهارم تا هشتم هجری تبلیغات زیدیه سبب شد تا بیشتر مردم شرق گیلان به این آیین روی آورند، بنابراین خاندان آل‌کیا توانستند با ماهیت دینی زیدیه از توده‌های مذهبی استفاده کنند و بر ملوک‌الطوایف حاکم بر گیلان چیره شوند.

پس از کسب قدرت سیاسی آل‌کیا در گیلان اوضاع مذهبی این سامان دگرگون شد زیرا این حکومت به عنوان نماینده‌ی رسمی مذهب تشیع زیدی، شروع به حذف سایر گرایش‌های مذهبی نمود. پیش از آل‌کیا مذاهب گوناگون به گزارش مورخان و جغرافی‌نگاران به تبلیغ مشغول بودند، به گفته‌ی آن‌ها حتی پیروان مسیحیت و یهودیت نیز در کوهستان‌های گیلان برای خود در دهکده‌های آن سامان آزادانه روزگار می‌گذراندند. همچنین مذهب تشیع با فرقه‌های مختلف در گیلان فعالیت فکری و مذهبی داشت، گرچه اکثریت مردم بیه‌پیش پیرو کیش تشیع زیدی بودند. مذهب تشیع زیدی در طی چند قرن از ظهور علویان تا پیروزی آل‌کیا در گیلان با تمام تلاش‌هایی که انجام داد نتوانست مرزهای

اوضاع مذهبی... از تسلط صفویه بر گیلان تا عصر قاجار / ۱۲۹

سستی مذهبی را تغییر دهد. بنابراین تا غلبه‌ی صفویان بر سراسر گیلان، بیه‌پس بر اهل تسنن باقی ماند. در برخی نواحی نظیر تالش، مردم به تعصب مذهبی خود ادامه دادند و حتی تا امروز نیز بر مذهب تسنن باقی مانده‌اند. آل‌کیا پس از کامیابی‌های سیاسی خود سعی نمودند تا با انگیزه‌های آرمانی تشیع به بسط آیین زیدی بپردازند، اما درگیر شدن آن‌ها به امور سیاسی مانع از تبلیغ امور مذهبی که در ابتدای دستیابی به قدرت در پی آن بودند، شد. تضادهای مذهبی - دینی بیه‌پس و بیه‌پیش بهانه‌ی بسیاری از نبردهای دوباره‌ی گیلان را فراهم می‌آورد. پیامد این نبردها، ویرانی سرزمین گیلان بود.

پناهنده شدن اسماعیل‌میرزا به گیلان را می‌توان علاوه بر اهمیت سیاسی آن یک رویداد مذهبی مهم به حساب آورد. آل‌کیا در هنگام اقامت اسماعیل‌میرزا در لاهیجان تأثیر زیادی در تقویت آموزه‌های تشیع اسماعیل‌میرزا داشتند، حتی به گزارش مورخان، برخی از بنیان‌های صوفیانه و غالیانه‌ی اسماعیل‌میرزا در هنگام اقامت وی در این سرزمین به اوج خود رسید (ماجرای نظرکرده شدن شاه‌اسماعیل در هنگام اقامت وی در گیلان به وقوع پیوسته بود).

در پایان نیمه‌ی اول قرن دهم به دلیل فشار سیاسی و مذهبی صفویه، مردم گیلان مجبور به تغییر مذهب از زیدیه به تشیع دوازده‌امامی شدند. بعدها برخی از حاکمان گیلان همان تعصبی که در مذهب زیدیه داشتند، در مذهب تشیع دوازده‌امامی آشکار ساختند به طوری که خان‌احمدخان گیلانی پیروان زیدیه را مورد تعقیب قرار داد. اما قراین نشان می‌دهد که مردم بیه‌پیش (شرق گیلان) به تابعیت حاکمان خود مجبور به پذیرش مذهب جدید شده‌اند.

پس از سقوط حکومت صفویه گزارش‌های زیادی از تкаپوهای مذهبی به‌ویژه مذاهب رقیب تشیع امامی در گیلان دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد با وجود حضور کم و بیش برخی از ادیان و مذاهب تشیع امامی با حضوری پرنفوذ به حیات فرهنگی و مذهبی خود در گیلان عصر افشاریه، زنده و قاجار ادامه داد.

کتاب‌نامه

۱. آژند، یعقوب؛ سربداران، تهران: گستره، ۱۳۶۲.
۲. آشتیانی، جلال‌الدین؛ زرتشت، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۱.
۳. آلتهایم، فرانتس؛ کمک‌های اقتصادی در عصر باستان، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
۴. آملی، اولیاء‌الله؛ تاریخ رویان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
۵. ابن‌اثیر؛ تاریخ بزرگ ایران و اسلام، ترجمه ابوالقاسم حالی، تهران: علمی، ۱۳۵۰.
۶. ابن‌اسفندیار؛ تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: پدیده، ۱۳۶۲.
۷. ابن‌بزاز توکلی؛ صفوة‌الصفاء، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: زریاب، ۱۳۷۶.
۸. ابن‌خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.
۹. ابن‌فقیه؛ البلدان، ترجمه ح. مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۹.
۱۰. ابن‌ندیم؛ الفهرست، ترجمه رضا تجدد، تهران: اساطیر، ۱۳۶۶.
۱۱. احمدی، حسین؛ تالشان، تهران: چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴.
۱۲. ارسلائی، یدالله؛ «بررسی تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی»، گیلان‌ما، زمستان ۱۳۸۶.
۱۳. استخری؛ مسالک و الممالک، تصحیح ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۱۴. اسکندریک ترکمان؛ تاریخ عالم‌آرای شاه‌عباس، تصحیح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.

۱۵. اشپولر، برتولد؛ تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
۱۶. امستد؛ تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.
۱۷. املشی، بهاءالدین؛ گوشه‌هایی از تاریخ گیلان، رشت: نشر مؤلف، ۱۳۵۰.
۱۸. انصاری، شمس‌الدین؛ نخبه‌الدهر فی عجائب البر و البحر، ترجمه حمید طبیبیان، تهران: بنیاد فرهنگستان‌های ایران، ۱۳۵۲.
۱۹. اولثاریوس؛ سفرنامه، ترجمه احمد بهپور، تهران: ابن‌کبار، ۱۳۶۴.
۲۰. بدیمی، ربیع؛ جغرافیای مفصل ایران، تهران: اقبال، ۱۳۷۲.
۲۱. برومبژه، کریستیان؛ مسکن و معماری در جامعه روستایی گیلان، ترجمه علاءالدین گوشه‌گیر، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
۲۲. بلاذری؛ فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: سروش، ۱۳۷۰.
۲۳. بورن، ژر؛ نظام ایالات در عصر صفویه، ترجمه کی‌کاس جهان‌داری، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۲۴. پارسادوست، منوچهر؛ شاه‌تیماسب اول، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
۲۵. پاینده لنگرودی، محمود؛ خونیته‌های دارالمرز، رشت: گیلکان، ۱۳۶۸.
۲۶. پاینده لنگرودی، محمود؛ غریب‌شاه گیلانی، تهران: سحر، ۱۳۵۸.
۲۷. پطروشفسکی؛ اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام، ۱۳۶۳.
۲۸. پیرنیا، حسن؛ ایران باستان، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
۲۹. پیگولو سکایا؛ شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه روحی ارباب، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
۳۰. تاریخ جهانگشای خاقان، به کوشش الله‌داتا مضطر، مؤسسه تحقیقات ایران و پاکستان، ۱۳۶۴.
۳۱. تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران: علمی، ۱۳۶۲.

۳۲. ترکمنی آذر، پروین؛ «خاندان صفویه و شیعیان گیلان»، در مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین، به اهتمام مقصودعلی صادقی، دانشگاه تبریز، ۱۳۸۳.
۳۳. تنسر؛ نامه تنسر، به کوشش مجتبی مینوی و محمداسماعیل رضوانی، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۴.
۳۴. جعفریان، رسول؛ تاریخ تشیع در ایران، قم: انصاریان، ۱۳۷۵.
۳۵. چلونگر، محمدعلی؛ «سیاست مذهبی شاه تهماسب اول و گسترش تشیع در ایران»، در مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین، به اهتمام مقصودعلی صادقی، دانشگاه تبریز، ۱۳۸۳.
۳۶. حافظ ابرو؛ ذیل جامع التواریخ رشیدی، تهران: علمی، ۱۳۱۷.
۳۷. حقیقت، عبدالرفیع؛ جنبش زیدیه در ایران، تهران: آزاداندیشان، ۱۳۵۹.
۳۸. حناالفاخوری؛ تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۳۹. خلعتبری، اللهیار و عباس پناهی، «جغرافیای تاریخی دژ مارکو»، پژوهش نامه دانشکده ادبیات دانشگاه شهید بهشتی، ش ۲۶، ۱۳۷۸.
۴۰. خلعتبری، محمدرضا؛ کاوش های باستان شناسی در محوطه های باستانی تالش، تهران: میراث فرهنگی، ۱۳۷۸.
۴۱. خواجه نظام الملک؛ سیاست نامه، تصحیح هیوبرت دارک، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
۴۲. خواندمیر؛ حبیب السیر، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام، ۱۳۶۲.
۴۳. خودزکو، الکساندر؛ سرزمین گیلان، ترجمه سیروس سهامی، تهران: پیام، ۱۳۵۴.
۴۴. دفتری، فردو؛ تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره ای، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.

۴۵. دلاواله؛ سفرنامه، ترجمه شجاع‌الدین شفا، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
۴۶. دیاکونف؛ تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام، ۱۳۵۴.
۴۷. دینوری؛ اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی، ۱۳۷۲.
۴۸. رابینو، هل؛ سفرنامه، گیلان، ترجمه غلام‌علی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۴۹. رابینو، هل؛ فرمانروایان گیلان، ترجمه احمد مدنی و جکتاجی، رشت: گیلکان، ۱۳۶۹.
۵۰. رابینو، هل؛ ولایات دارالمرز ایران، گیلان، ترجمه جعفر خماسی‌زاده، رشت: طاعتی، ۱۳۷۴.
۵۱. رای، سوکما؛ همایون در ایران، ترجمه کیوان فروزنده شهرکی، تهران: آرون، ۱۳۸۳.
۵۲. روملو، حسن‌بیک؛ احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۲.
۵۳. زرین‌کوب، عبدالحسین؛ تاریخ مردم ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۵۴. سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی گیلان، سالنامه آماری گیلان، رشت: ۱۳۸۳.
۵۵. ستوده، منوچهر؛ از آستارا تا استراباد، تهران: آگاه، ۱۳۷۴.
۵۶. سمرقندی، عبدالرزاق؛ مطلع السعدین و مجمع البحرین، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۸۲.
۵۷. سنجانا، داراب؛ عصر اوستا، ترجمه مجتبی رضی، تهران: نشر آسیا، ۱۳۴۳.
۵۸. شجاع شفیعی، محمد مهدی؛ تاریخ هزار ساله استان‌های شمالی، تهران: نشر مؤلف، ۱۳۷۷.
۵۹. شوشتری، نورالله؛ مجالس المؤمنین، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۰.
۶۰. شهرستانی؛ ملل و النحل، ترجمه افضل‌الدین صور ترکیه اصفهانی، تهران: اقبال، ۱۳۵۰.

۶۱. شیروانی، زین‌العابدین؛ بستان‌السیاحه، [بی‌تا، بی‌نا].
۶۲. صفا، ذبیح‌الله؛ تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوسی، ۱۳۶۹.
۶۳. طالبی، فرامرز؛ تاریخ ارمنیان گیلان، رشت: فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۵.
۶۴. طباطبائی، محمدحسین؛ شیعه در اسلام، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۶۵. طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ پیامبران و پادشاهان، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
۶۶. عبدلی، علی؛ تاریخ کادوس‌ها، تهران: فکر روز، ۱۳۷۸.
۶۷. عبدی بیک شیرازی؛ تکلمه‌الآخبار، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: طهوری، ۱۳۵۶.
۶۸. عظیمی‌دوبخشری، ناصر؛ جغرافیای طبیعی گیلان، رشت: فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۵.
۶۹. عقیقی، رحیم؛ ارداویرافنامه، تهران: طوس، ۱۳۷۲.
۷۰. عقلی، نورالله؛ «جستاری در زمینه‌های رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران عصر صفویه»، در مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین، به اهتمام مقصودعلی صادقی، دانشگاه تبریز، ۱۳۸۳.
۷۱. فخرایی، ابراهیم؛ گیلان در گذرگاه زمان، تهران: جاویدان، ۱۳۵۰.
۷۲. فرای، رن؛ تاریخ ایران پژوهش کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲.
۷۳. فرای، ریچارد؛ میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴.
۷۴. فرجی و دیگران؛ جغرافیای کامل ایران، تهران: چاپ و نشر ایران، ۱۳۶۶.
۷۵. فومنی، عبدالفتاح؛ تاریخ گیلان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.

۱۳۶ / سیر تاریخی دین و مذهب در گیلان

۷۶. قمی، قاضی احمد؛ خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

۷۷. کاتف، فدت؛ سفرنامه کاتف، ترجمه محمدصادق همایونفر، تهران: کتابخانه ملی ایران، ۲۵۳۶.

۷۸. کارری، جملی؛ سفرنامه، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳۴۸. تبرستان
۷۹. کاشانی، ابوالقاسم؛ تاریخ الجایتو، به اهتمام مهین همبلی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.

۸۰. کاشانی، ابوالقاسم؛ زبده التواریخ، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.

۸۱. کرزن، لرد؛ ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.

۸۲. کریستن سن، آرتور؛ ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۸.

۸۳. کسروی، احمد؛ شهریاران گمنام، تهران: جامی، ۱۳۸۲.

۸۴. کسروی؛ شیخ صفی و تبارش، تهران: فردوسی، ۱۳۷۹.

۸۵. کشاورز، کریم؛ گیلان، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۷.

۸۶. گروه پژوهشگران گیلان؛ کتاب گیلان به اهتمام ابراهیم اصلاح عربانی، تهران: گروه پژوهشگران، ۳، ۱۳۷۴.

۸۷. گیرشمن؛ ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.

۸۸. گیلک، محمدعلی؛ شیخ زاهد گیلانی، [بی‌نا، بی‌تا].

۸۹. لاهیجی؛ تاریخ خانی، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

۹۰. لکه‌هارت، لارنس؛ انقراض سلسله صفویه، ترجمه مصطفی قلی‌عماد، تهران: قطره، ۱۳۶۸.
۹۱. مارکورات، یوزف؛ ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۳.
۹۲. مرعشی، ظهیرالدین؛ تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، به کوشش محمدحسن تسبیحی، تهران: شرق، ۱۳۶۱.
۹۳. مرعشی، ظهیرالدین؛ تاریخ گیلان و دیلمستان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
۹۴. مزای، میشل؛ پیدایش دولت صفویه، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره، ۱۳۶۸.
۹۵. مستوفی، حمدالله؛ نزه القلوب، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: [بی‌نا]، ۱۳۳۶.
۹۶. مسعودی؛ مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۹۷. مصطفوی، علی‌اصغر و آتوسا مصطفوی؛ ایرانیان یهودی، تهران: بامداد، ۱۳۶۹.
۹۸. مصطفی کامل الشیبی؛ تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۴.
۹۹. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲.
۱۰۰. مقدسی؛ احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۱.
۱۰۱. ملاجلال منجم؛ روزنامه ملاجلال، تصحیح سیف‌الله وحیدنیا، تهران: وحید، ۱۳۶۶.
۱۰۲. منزوی، علینقی؛ تاریخ خاندان کارکیا، رشت: طاعتی، ۱۳۶۹.

۱۰۳. موسوی، سید محمود؛ «باستان‌شناسی گیلان»، در کتاب گیلان، به کوشش ابراهیم اصلاح عربانی، تهران: گروه پژوهشگران ایران، ج ۱، ۱۳۷۴.
۱۰۴. مهدوی سعیدی نجفی، محمد؛ سادات متقدم گیلان، نجف: [بی‌نا، بی‌تا].
۱۰۵. میرابوالقاسمی، محمدتقی؛ گیلان از آغاز تا انقلاب مشروطیت، رشت: هدایت، ۱۳۶۹.
۱۰۶. میلر؛ تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ترجمه علی نخستین، تهران: اساطیر، ۱۳۸۲.
۱۰۷. نفیسی، سعید؛ سرچشمه‌های تصوف در ایران، تهران: فروغی، ۱۳۴۵.
۱۰۸. نگهبان، عزت‌الله؛ گزارش مقدماتی حفريات مارلیک، دانشگاه تهران، ۱۳۴۳.
۱۰۹. نوایی، عبدالحسین؛ اسناد و مکاتبات تاریخی عصر شاه‌تیماسب اول، تهران: ارغوان، ۱۳۶۸.
۱۱۰. نوبختی، حسن بن موسی؛ فرقه‌الشیعه، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
۱۱۱. نوزاد، فریدون؛ نامه‌های خان‌احمد گیلانی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۰.
۱۱۲. نوللکه؛ تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب‌خویی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
۱۱۳. واعظی تنکابنی، عبدالحسن؛ دژ مارکو در عصر اسماعیلیان و مغولان، تنکابن: تنکا، ۱۳۷۳.
۱۱۴. هاجسن؛ فداییان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳.
۱۱۵. هاجسن؛ فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
۱۱۶. هرودوت؛ تواریخ، ترجمه غ وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی،

۱۳۶۲.

۱۱۷. هنوی، جونس؛ زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.

۱۱۸. یاقوت حموی؛ معجم البلدان، دارالحياء الکرات العربی، بیروت: ۱۳۹۹ ق.

۱۱۹. یزدی، شرف‌الدین علی؛ ظفرنامه، تصحیح محمد عباسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.

۱۲۰. یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.

۱۲۱. یوسف جمالی، محمدکریم؛ تاریخ تحولات عصر صفویه، اصفهان: دانشگاه آزاد نجف‌آباد، ۱۳۸۵.

122. Kent, R. G, Old Persian, New Hewen, 1953.

123. Spuler, B, Gilan, The Encyclopedia of Islam, E.J. Brill, Newedition, VolumII, Leydin, 1983.

124. Rabino, H.L. Mazanderanond Astavabad, Landon, 1928.

نمایه

ازدواج با محارم ۵۸	آ
اسپهبدان خراسان ۷۰	آذربایجان ۶۸، ۶۱، ۵۰، ۳۸، ۳۲
اسپهبد خورشید ۷۵	آریایی‌ها ۲۲، ۲۴، ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۵۷
استنداران رستمدر ۲۶، ۲۷	آستارا ۱۱۸، ۲۹، ۶۸
استندارکی کاووش ۹۱	آل بویه ۲۵، ۲۶، ۷۹، ۸۲، ۸۳
اسحاق ۹۴	آل زیار (زیاریان) ۲۶، ۸۲
اسحاق وندان ۴۴، ۹۴	آل کیا (کیاییان) ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۴۰، ۴۲
اسحاقیان ۹۳، ۹۴	۴۳، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱-۹۶، ۹۸
اسفار ۸۲	۱۰۱، ۱۰۳-۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹-۱۱۵
اسلام ۲۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۵	۱۱۷، ۱۲۸، ۱۲۹
۸۳، ۹۲، ۹۶-۱۰۰، ۱۲۷	آل وهسودان ۲۶
اسماعیل بن جعفر (ع) ۹۲	آماردها ۳۱، ۴۷، ۵۰
اسماعیل میرزا صفوی ۴۲، ۴۳، ۹۳، ۱۰۹	آمل ۳۴، ۳۶، ۶۳، ۶۹
۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۹	آناهیتا ۵۲-۵۴
اسماعیل وندان ۱۰۴	ابوالحسن احمد ۸۰
اسماعیلیان ۲۶، ۳۷، ۴۰، ۸۷، ۸۹-۹۲	ابوالقاسم جعفر ۸۱
۱۰۰، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۲۸؛ نیز ← نزاریان	ابوبکر ۸۴، ۸۵
اشکانیان ۳۱، ۵۵	ابوحاتم رازی ۹۰
اشکور ۷۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۱۰۷، ۱۲۸	ایهر ۳۴، ۷۶
اصفهان ۵۰، ۶۱، ۶۴، ۶۵	احکام شیخ الاسلامی ۱۱۷
اعراب ۲۴، ۲۵، ۳۲، ۳۳، ۶۷-۶۹	ادریسه ۸۶
الموت ۴۰، ۸۹-۹۱، ۱۰۳، ۱۲۸	ارته ۵۲، ۵۳
امام باقر (ع) ۸۴، ۸۵	اردشیر بابکان ۵۷
امام حسین (ع) ۷۱، ۸۵	اردشیر دوم ۵۲، ۵۳
امام زین العابدین (ع) ۸۴، ۸۵	ارمنستان ۶۱، ۶۲
امام رضا (ع) ۷۰، ۷۱، ۱۲۷	ارمنیان ۹۹، ۱۲۴، ۱۲۶
امام زمان (عج) ۸۶، ۱۰۹، ۱۲۱	ازبکان ۱۱۶، ۱۱۹

پ	امام علی (ع) ۸۴، ۸۵
پارت‌ها ۳۱	امویان (بنی‌امیه) ۶۹
پارس‌ها ۵۰، ۵۱	امیر نوپاشا ۴۱، ۱۰۲
پذشخوارگر ۵۷	امیره اسحاق قومنی ۹۵، ۱۰۷
پیر شمس گیلوایی ۱۲۰	امیره حسام‌الدین ۴۳، ۴۴، ۹۵
	امیره دباغ قومنی (امیره دباغ دوم) ۴۱، ۴۳
ت	۹۴، ۹۵
تالش (طالشی) ۱۹، ۲۲، ۲۸، ۴۵، ۴۷ - ۴۹	امیره مسعود ۱۰۴
۵۴، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۱۹	انزلی ۹۹، ۱۲۴
۱۲۴، ۱۲۹	انوزوندی ۴۳
تجاسبی، خاندان ۴۳، ۹۳	اوستا ۵۳، ۵۵
تصوف ۱۰۴، ۱۱۹	اهورامزدا ۵۲ - ۵۴، ۵۶
تنسر ۳۱، ۳۲، ۵۵، ۵۷	ایلخان ۴۱، ۱۰۰، ۱۲۱
تنکابن ۲۸، ۲۹، ۳۸	ب
تنه‌یجان (تنیجان) ۳۸، ۴۰	بابیت ۱۲۵
تیمور لنگ ۱۰۵، ۱۱۰	باوند، خاندان ۷۰
تیوری‌ها ۳۱، ۴۷	بغداد ۳۶، ۱۰۰
ج	بنی‌امیه ← امویان
جرجان ۲۵	بنی‌عباس ← عباسیان
جستان بن‌وهسودان ۳۴	بهاالدین محمد ۱۱۶
جستانیان ۲۶، ۳۶، ۷۴، ۷۵، ۸۰، ۸۹	بهاییت ۱۲۵
جسوس ۶۳	بهرام اول (گیلان‌شاه) ۵۸
جمال‌الدین جلبی ۱۰۶	بهزادبیک ۱۱۹
جمشیدخان قومنی ۳۰، ۴۳، ۴۴	بیه‌پس ۲۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۸۳، ۹۳ - ۹۵
جنگ واجرود ۳۲	۱۰۲، ۱۰۴ - ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹
جنگ رشت ۴۲، ۱۱۱	۱۲۹
جنگ ساری ۷۴	بیه‌پیش ۲۹، ۴۲، ۴۳، ۸۳، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۷
جنگ قادسیه ۲۵، ۳۲، ۶۷	۱۱۷، ۱۲۷، ۱۲۹

خشايار شاه اول ۵۲، ۵۳	جنگ لاويج رود ۷۴
خواجه نصرالدين طوسي ۱۰۰	جنگ نهاوند ۳۲
خوارزمشاهيان ۵۸، ۸۷	جی ۶۴
	جیرکشایه ۹۶
د	چ
داعی صغیر ← حسن بن قاسم	چاکان ۹۶
داعی کبیر ← حسین بن زید	چالوس ۲۵، ۳۳، ۶۸، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۱۱۸
دژ مارکوه (دژ مبارک کوه) ۳۹، ۴۰، ۹۰	چراغعلی تپه ۴۷
دوره‌ی اسلامی ۲۲، ۹۶، ۹۸، ۱۲۷	
دیلمان (دیلم - دیلمستان) ۲۰، ۲۲، ۲۴ -	ح
۶۷، ۶۳، ۶۱، ۵۸، ۴۲، ۴۰ - ۳۳، ۲۸، ۲۶	حاجی قاسم خان شیروانی ۱۲۶
۶۸، ۷۰، ۷۲ - ۷۴، ۷۶ - ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۶	حسن ابن زید (داعی کبیر) ۲۵، ۳۴ - ۳۶،
۹۳، ۹۵ - ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۲۷،	۶۷ - ۷۲، ۷۸، ۸۳، ۱۲۷
۱۲۸	حسن ابن علی أطروش (ناصر کبیر) ۲۸،
دیلمیان ۲۲ - ۲۴، ۲۶، ۳۱ - ۳۸، ۴۰، ۶۷ -	۳۶، ۷۸ - ۸۳، ۱۰۲، ۱۲۷
۶۹ - ۷۱، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۶	حسن ابن قاسم (داعی صغیر) ۸۰، ۸۱، ۸۳
و	حسن صباح ۳۸، ۸۹، ۹۰
رافضه ۸۵	حکومت‌های محلی ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۴،
رافع بن هرثمه ۳۵	۴۵ - ۹۱، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۲۳
رانکوه ۲۹، ۴۰، ۹۳، ۱۱۷	خنلی ۳۰، ۱۰۲
رستم‌دار ۳۸	حیدرکیا ۲۸، ۱۰۲
رستم فرخزاد ۶۷	خ
رشت ۲۹، ۳۰، ۴۲، ۴۳، ۹۳، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶،	خان احمد خان دوم ۴۳، ۹۴، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸
۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۴؛ نیز ← جنگ رشت	خان احمد خان گیلانی ۹۳، ۹۵ - ۹۷، ۱۱۲ -
رکن‌الدین خورشاه ۴۰	۱۱۶، ۱۲۹
روحانیون زرتشتی ۶۲	خراسان ۳۴، ۳۸، ۵۰، ۶۸، ۷۰، ۱۰۱، ۱۲۱
رودبار ۳۸، ۴۰، ۴۷، ۶۴، ۹۰	خسروخان گرجی ۱۲۶
رودسر (هوسم) ۷۸، ۷۹	

سنی ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۴	روز آخرت ۶۳
۹۹، ۱۰۰ - ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶	روس‌ها ۱۲۳، ۱۲۶
۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹	رومی‌ها ۶۲، ۶۳
سونجال عیسوی ۹۸	رویان ۳۲، ۳۳
سیدامیر کیا ۹۳	ری ۳۴ - ۳۶، ۵۰، ۶۳، ۶۸، ۷۰، ۷۳
سید جلال الدین اشرف ۷۱، ۷۲	
سید رضا کیا ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۷	ز
سید رکاب‌الدین کیا حسینی ۱۰۴	زرتشت (یوندرس) ۵۹
سید علی کیا ۴۲، ۹۲، ۹۳	زرتشت (پیامبر) ۵۱، ۵۵، ۵۶
سید کیا ابوالحسن مویدی ۴۸	زرتشت، دین ۵۱، ۵۷ - ۵۹، ۶۲، ۷۰، ۷۴، ۹۸
سید محمد زمان ۱۲۰ - ۱۲۲	زرنجان ۳۴
سید هادی کیا ۳۸	زیاریان ← آل زیار
	زید ابن علی (ع) ۸۴، ۸۵
ش	زیدیه ۷۲، ۷۸، ۸۴ - ۸۷، ۸۹ - ۹۲، ۱۰۳
شاپور اول ۵۷	۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۸، ۲۹
شاپور دوم ۶۳	
شافعی ۱۰۷	س
شاه اسماعیل اول ۱۱۹، ۱۲۰	سایخال ۶۳
شاه تهماسب اول ۳۳، ۹۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵	سادات ۷۷، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۲۷
۱۱۹، ۱۲۱ -	ساروتقی ۱۱۹
شاه تهماسب دوم (تهماسب میرزا) ۴۵	ساسانیان ۲۵، ۳۱، ۳۲، ۵۵ - ۵۷، ۶۳، ۶۹
۱۲۳	سامانیان ۳۵، ۳۶، ۷۸، ۷۹، ۸۱
شاهرخ ۱۱۰	سربداران ۴۲، ۱۰۱، ۱۲۱
شاه سلیمان ۴۵	سرچکولی ۹۱
شاه صفی ۱۱۹	سلجوقیان ۳۷، ۸۷
شاه عباس ۴۳، ۴۴، ۹۴، ۹۹، ۱۱۲، ۱۱۳	سلطان محمد سلجوقی ۳۸
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴	سلوکیان ۳۱
شروین ۷۰	سلیمان بن عبدالله طاهری ۷۵
شمس‌الدین لاهیجی ۱۱۰	سمنان (قومس) ۲۵، ۷۰

طبرستان ۲۸، ۳۱، ۳۳ - ۳۷، ۴۰، ۴۳، ۶۷ -	شیخ حسن جوری ۱۲۱
۶۹، ۷۲ - ۷۴، ۷۶ - ۸۰، ۸۶ - ۱۰۰؛	شیخ خلیف مازندرانی ۱۲۱
نیز ← مازندران	شیخ زاهد ۱۰۶
	شیخ صفی ۱۰۶
ع	شیخ کرم‌الله ۱۱۷
عباسیان (بنی عباس) ۶۸ - ۷۰، ۷۲، ۷۴،	شیخ نجم‌الدین کبری ۱۰۶
۷۶، ۷۹، ۹۴، ۱۱۰، ۱۲۷، ۱۲۸	شیعه ۳۴، ۷۱ - ۷۴، ۸۴، ۸۹، ۱۱۸، ۱۲۰،
عبدالله سیجری ۳۴	۱۲۳، ۱۲۴
عثمان ۸۴	شیعه‌ی امامی ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۱۰۱، ۱۰۹،
عثمانی ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۴	۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۰
عراق ۳۸	شیعه‌ی دوازده امامی (اثنی عشری) ۹۱،
علاالدین محمد خداوند اسماعیلی ۹۱	۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹ -
علویان ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۸ - ۷۰، ۷۹، ۸۱ - ۸۳	۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴ -
۸۶، ۸۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۷، ۱۲۸	۱۲۶، ۱۲۹
عماریه ۶۵	شیعه‌ی زیدی ۲۸، ۴۰، ۷۴، ۷۵، ۷۷ - ۷۹،
عمر بن الخطاب ۳۲، ۴۹، ۸۴	۸۱ - ۸۴، ۹۳، ۹۸، ۱۰۰ - ۱۰۳، ۱۰۶،
عهدنامه‌ی رشت ۴۵	۱۰۷، ۱۰۹ - ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۲۷ -
	۱۲۹
غ	ص
غریب شاه گیلانی ۴۴، ۱۱۹، ۱۲۰	صفویان ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۴۳ - ۴۵، ۸۳، ۸۷
غزنویان ۳۷	۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۱ - ۱۱۳،
ف	۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴،
فرهاد خان قراملو ۴۳	۱۲۹، ۱۳۰
فومن ۲۹، ۳۰، ۴۲، ۴۳، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۶	صلح آماسیه ۱۱۶
ق	ط
قاجاریه ۴۵، ۱۲۵ - ۱۲۷	طاهریان ۳۳، ۳۴، ۷۴، ۸۱، ۱۲۷
قارن‌وند، خاندان ۷۰	طاهریان ۳۴، ۷۳

قباد ۵۹، ۶۱	کوشیج ۹۲
قزلباشان ۱۱۰، ۱۱۹	کوفه ۸۵
قزوین (دارالمومنین) ۲۵، ۳۲ - ۳۴، ۴۱ -	کهدم ۴۳
۹۵، ۹۳، ۹۲، ۷۶	کیا ابوالحسن الموید بالله ۸۲
قفقاز ۶۳، ۹۵	کیا سیف‌الدین ۹۲
قلعه‌ی الموت ۳۸، ۴۰، ۹۰	کیایان ← آل‌کیا
قلعه‌ی لمسر ۳۸، ۴۰، ۹۰	کیوس ۶۱
قم ۱۰۰	گی
قیام‌های مذهبی ۷۲، ۷۳، ۸۲، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۰ - ۱۲۲	گاوبارگان ۲۷
	گرجستان ۶۲
ک	گرجیان ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۹۰، ۹۹
کادوسی‌ها ۲۳، ۲۴، ۳۱، ۴۷، ۵۱	گرزان ۵۸
کاراداغوس ۹۸	گرگان ۳۱، ۳۴، ۶۱، ۶۸، ۷۶
کارداگ ۶۳	گسکر ۳۰، ۴۱، ۴۳، ۱۰۲
کارکیا بزرگ امید ۳۸، ۳۹	گشنسب شاه ۳۱، ۵۷
کارکیا محمدکیا ۹۳، ۹۶، ۱۰۲	گورستان‌های باستانی ۵۶، ۵۷
کارکیا میرزا علی ۹۳، ۱۰۷، ۱۰۹	گیلان ← در بیش تر صفحات
کاسپی‌ها ۲۴، ۵۱، ۵۶	گیلان شاه ۲۷
کاس‌ها ۴۷	گیلان‌شاه ← بهرام اول
کافران ۶۷، ۶۹، ۸۳، ۱۱۰، ۱۱۵	گیل، قوم ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۷
کرامیان ۸۸	ل
کریم‌خان زند ۴۵، ۱۲۴	لاویج رود ۷۴
کشیش ۶۳	لاهیجان ۲۶، ۲۹، ۴۲، ۹۳، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۲۹
کلیسا ۶۲، ۹۷	لشت‌نشا ۴۲، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۱
کوچصفهان ۱۰۲، ۱۰۷	۱۲۶
کوچیان ۲۸، ۱۰۲	لنگرود ۲۹
کوروش ۶۳، ۶۴	
کوروش دوم ۵۱	

م	معتزله ۸۵، ۸۴، ۷۵
مادها ۵۰، ۳۱	معزالدوله ۸۳
مارلیک ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸	مغان ۲۹
مازندران ۳۱، ۲۸، ۲۷، ۲۳، ۲۲، ۲۰، ۱۹	مغرب ۸۶
۳۳، ۳۸، ۴۷، ۵۰، ۶۱، ۶۸، ۶۹	مغولان ۱۱۰، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۴، ۹۰، ۴۰
۹۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۲، ۱۲۷؛ نیز ←	مفلح ۷۶
طبرستان	ملاسلیمان ۵۵
ماکان ابن کاکي ۸۲	ملاط ۲۱۱، ۱۰۵
متوکل ۷۲	ملا عبدالله ۶۷
محمد ابن اوس ۷۳	ملوک الطوائفی ۴۱
محمد ابن بزرگ امید ۳۹	منجیل ۶۸
محمد ابن زید ۷۸، ۳۶، ۳۵	موتا ۳۲
محمد ابن علی بن خسرو فیروز ۳۹	موسی ابن بغا ۷۶، ۳۴
محمد ابن هارون ۳۶	مویديان ۱۲۸، ۹۰، ۸۴، ۸۳، ۴۲، ۲۶
محمد امین خان ۹۵	مهديت ۱۲۱
مدینه ۸۵	میترا ۵۲ - ۵۴
مذهب، تغییر ۷۴، ۷۷، ۸۳، ۹۳، ۱۰۱، ۱۱۲ -	ن
۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹	نادرشاه ۱۲۳، ۴۵
مراسم تدوین ۵۶، ۵۵، ۴۹، ۴۸	ناصر کبیر ← حسن ابن علی أطروش
مرداوچ ۸۲	ناصروندان ۹۸، ۴۲
مرعشیان ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۱، ۹۳	ناصریه ۷۹
مزدک ۵۹ - ۶۱	نزاریان ۳۷، ۲۶ - ۴۰، ۹۰، ۹۱؛ نیز ←
مزدکی، آیین ۵۹ - ۶۱	اسماعیلیان
مزدکیان ۵۹، ۶۰	نسطوریان ۶۳
مسلمانان ۸۵، ۷۰	نودولت ۴۰
مسیحیان ۱۲۶، ۱۲۴، ۹۹، ۹۷، ۹۵، ۶۳، ۶۱	و
مسیحیت ۶۰، ۶۲، ۶۷، ۹۷، ۱۲۵، ۱۲۸	واجرود ۶۹
مشبهه ۸۶ - ۸۸، ۱۱۱	
مشهد ۱۰۰	

واصل ابن عطا ۸۴، ۸۵
وهسودان ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۹

هند ۱۱۳
هیربد اردشیر اول ۳۲

ه

هارون الرشید ۳۳، ۷۱
هخامنشیان ۳۱، ۵۰-۵۵
هدایت الله خان رشتی ۱۲۵
هزاراسبی، خاندان ۲۶
هشام ابن عبدالملک ۸۵
هلاکو ۴۰، ۱۰۰
همایون پادشاه گورکانی ۱۱۳
همدان ۳۲، ۶۱، ۶۸، ۶۹

ی

یاسای چنگیزی ۱۰۰
یحیی ابن عبدالله ۳۳، ۷۱
یحیی برمکی ۳۳
یزدگرد سوم ۲۷، ۳۲، ۶۸، ۷۰
یعقوب لیث ۳۴-۳۵، ۷۷
یمن ۸۶
یهودیان ۶۳-۶۵، ۹۵-۹۸، ۱۲۴
یهودیت ۶۷، ۱۲۸

Historical Development of in Guilan

The region of Guilan has always been different from other regions of Iran for its land-lord system, from ancient to recent times. According to archeological evidences and historical reports, different religions existed in this area before the advent of Islam. These religions survived more or less up to the second half of the third century AH (9th century CE). But they were gradually influenced by the activities of the 'Alavid propagandists and due to the coherence of the 'Alavid ideals with those of the Deylamids, they were assimilated to the new belief. When the Kiyid rulers took the power in eastern Guilan, the religious situation underwent serious changes. These rulers defended the Zaydite Shi'ism in eastern Guilan and they launched several wars between the powers in eastern and western Guilan.

The residents of Guilan merged many of their local and traditional customs and rituals into religious culture and hence established a deep relation with Shi'ism. This research investigates the documents and evidences based on archeological researches and historical sources. This book surveys the religious situation in Guilan in pre-historic times up to the Islamic period advent of Islam up to the end of the governing of Ilkhanids, and Safavid dynasty up to the Qajar dynasty period.

از مجموعه کتاب‌های دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان

منتشر شد

۱. قلعه‌های گیلان (چاپ دوم) ولی جهانی
۲. گاه‌شماری گیلانی (چاپ دوم) مسعود پورهادی
۳. جغرافیای طبیعی گیلان (چاپ دوم) دکتر ناصر عظیمی دوبخشری
۴. جشن‌ها و آیین‌های مردم گیلان (۱) (چاپ دوم) محمد بشرا / طاهر طاهری
۵. تاریخ ارمنیان گیلان (چاپ دوم) فرامرز طالبی
۶. تمدن مارلیک (چاپ دوم) بهروز همزنگ
۷. نهضت جنگل (از آغاز تا فرجام) (چاپ دوم) فریدون شایسته
۸. گیلان در سفرنامه‌های سیاحان ایرانی (چاپ دوم) هوشنگ عباسی
۹. معماری خانه‌های گیلان مرگان خاکپور
۱۰. زبان تالشی (توصیف گویش مرکزی) (چاپ دوم) دکتر محرم رضایتی
۱۱. گیلان در سفرنامه‌های سیاحان خارجی محمود نیکویه
۱۲. دیلمیان سید رضا فندرسکی
۱۳. جاذبه‌های تاریخی گیلان ولی جهانی
۱۴. زیارتگاه‌های گیلان قاسم غلامی
۱۵. باورهای عامیانه‌ی مردم گیلان محمد بشرا / طاهر طاهری
۱۶. زبان گیلکی مسعود پورهادی
۱۷. تاریخ گیلان (پیش از اسلام) قربان فاخته
۱۸. تاریخ گیلان (پس از اسلام) قربان فاخته
۱۹. فرهنگ عامیانه‌ی زیارتگاه‌های گیلان م. پ. جکتاجی
۲۰. امام‌زاده‌های گیلان قاسم غلامی
۲۱. جغرافیای تاریخی گیلان شهرام امیرانتهابی
۲۲. انجمن‌های گیلان در عصر مشروطه هومن یوسف‌دهی
۲۳. جشن‌ها و آیین‌های مردم گیلان (۲) محمد بشرا / طاهر طاهری

۲۴. صنایع دستی گیلان / فاطمه تهی دست
۲۵. نقاشی های دیواری بقعه های گیلان / احمد محمودی نژاد
۲۶. سیر تحولات تاریخی اسلام در گیلان / محمد تقی میرابوالقاسمی
۲۷. جغرافیای انسانی و اقتصادی گیلان / دکتر ناصر عظیمی دوبخشری
۲۸. تئاتر گیلان (۱) / فرامرز طالبی
۲۹. تئاتر گیلان (۲) / فرامرز طالبی
۳۰. درآمدی بر تاریخ ادبیات گیلکی / هوشنگ عباسی
۳۱. زبان تاتی (توصیف گویش تاتی رودبار) / دکتر جهان دوست سبزه علیپور
۳۲. طب سنتی گیلان (گیله تجرویه) / محمد بشرا
۳۳. سوغات گیلان / م. پ. جکتاجی
۳۴. آیین های گذر در گیلان (از تولد تا مرگ) / محمد بشرا / طاهر طاهری
۳۵. راه های تاریخی گیلان / بهروز هم رنگ
۳۶. فرهنگ خوراک در گیلان / مسعود پورهادی
۳۷. خانه های تاریخی گیلان / دکتر نیکروز شفیعی مبرهن
۳۸. سینما در گیلان / کریم کوچکی زاد
۳۹. بازی های محلی گیلان / اباذر غلامی
۴۰. زندگی زنان گیلان / شادی پیروزی / هادی میرزائزاد موحد
۴۱. گیلان در انقلاب مشروطه / هومن یوسفدهی
۴۲. تمدن املش / ولی جهانی
۴۳. بررسی و طبقه بندی افسانه های مردم گیلان (۱) / دکتر علی تسلیمی
۴۴. بررسی و طبقه بندی افسانه های مردم گیلان (۲) / دکتر علی تسلیمی
۴۵. تاریخ شیلات گیلان / افشین پرتو
۴۶. تاریخ مطبوعات گیلان (از آغاز تا ۱۳۵۷) / رضا نوزاد
۴۷. کوه های گیلان / نیما فرید مجتهدی

تبرستان

www.tabarestan.info

تیرستان
www.tiristan.info

Historical Development of in Guilan

Dr. Abbas Panahi

First edition 2013
Nashr-e Farhang-e Ilia
P.O. Box 1357 , Rasht
www.nashreilia.ir
E.mail: nashreilia@yahoo.com
Printed in Iran

پناه مستندات باستان‌شناسی و گزارش‌های تاریخی، مذاهب و ادیان گوناگونی بیش از ورود اسلام به گیلان، در این پهنه وجود داشته است. این مذاهب تا نیمه‌ی دوم قرن سوم ه. ق کم و بیش به حیات اجتماعی و مذهبی خود ادامه دادند. اما رفته رفته تحت تأثیر فعالیت‌های مذهبی ناعیان علوی قرار گرفتند و سپس به جهت همسویی شعارهای علویان با آمال و آرمان‌های دیلمیان، جذب آیین جدید شدند. با به قدرت رسیدن دودمان کیانی در بهمیش، اوضاع مذهبی گیلان به شدت دچار تحولات جدی شد. این حاکمیت از مدافعان تشیع زیدی در بهمیش بود که جنگ‌های مذهبی بین حاکمان بهمیش و بیه پس را در پی داشت.

گیلانیان، بسیاری از آداب و رسوم بومی و سنتی خود را در قالب فرهنگ مذهبی قرار دادند و از این طریق رابطه‌ی عمیقی با مذهب تشیع برقرار کردند. در این پژوهش سعی شده است با استفاده از تحقیقات باستان‌شناسی و منابع تاریخی، اسناد و مدارک موجود در زمینه‌ی اوضاع مذهبی گیلان مورد بررسی قرار گیرد. این کتاب به اوضاع مذهبی گیلان در دوره‌های پیش از تاریخ تا عصر اسلامی، ورود اسلام تا پایان حاکمیت ایلخانان، دوران حکومت خاندان‌های محلی و دوره‌ی تسلط صفویان تا عصر قاجار را مورد بررسی قرار می‌دهد.



*The Encyclopedia of Gilan
Culture and Civilization*

48

تبرستان

www.tabarestan.info

Historical Development of Religion in Gilan

Dr. Abbas Panahi



کتابخانه ملی

شابک: ۹۶۵-۹۶۲-۹۶۸



9 789641 902959

کتابخانه ملی